



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



ارسلت علیهم الصلوات

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

امام حسین علیہ السلام آفتاب تابان ولایت

محمد محمدی اشترادی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

امام حسین علیه السلام آفتاب تابان ولایت

نویسنده:

محمد محمدی اشتهاردی

ناشر چاپی:

روحانی

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

فهرست	۵
امام حسین علیه‌السلام آفتاب تابان ولایت	۱۵
مشخصات کتاب	۱۵
پیشگفتار	۱۵
توجه به چهار نکته‌ی مهم	۱۵
کتاب حاضر	۱۶
امام حسین در عصر پیامبر و دوران پدر	۱۷
نور پنج تن آل عبا در عصر آدم	۱۷
خبر از شهادت حسین و ارزش تربیت او	۱۸
کشتی نوح در کربلا	۱۸
خطاب خدا به حضرت موسی	۱۸
ولادت با سعادت امام حسین	۱۸
نجات فطرس (فرشته)	۱۹
علاقه‌ی شدید پیامبر به حسن و حسین	۱۹
زیبایی حسین	۲۰
جبرئیل گهواره جنبان حسین	۲۰
رسول خدا معلم حسین	۲۰
بزرگان اهل بهشت	۲۰
حسن و حسین فرزندان پیامبرند	۲۰
علاقه‌ی شدید پیامبر به دوست حسین	۲۱
پاداش یاد حسین و لعنت بر قاتلش هنگام نوشیدن آب	۲۱
دو گوشواره‌ی عرش خدا	۲۱
سلام خدا بر پدر دو دسته گل خوشبو	۲۱

۲۲	پیشگویی پیامبر از شهادت حسین
۲۲	آیه‌ی تطهیر در حق حسین و...
۲۲	پیشگویی و اندوه پیامبر و آله از شهادت حسین
۲۳	مقام حسین در بهشت
۲۳	مباهات امام سجاد به هفت نفر
۲۳	حسن و حسین بهتر از همه
۲۳	دو امام و دو آقای جوانان بهشت و دو معصوم
۲۳	حسن و حسین دو عروة الوثقی دین
۲۳	عالیترین پیوند معنوی پیامبر با حسین
۲۴	روایات دیگر در پیوند معنوی پیامبر و حسین
۲۴	نذر برای سلامتی حسن و حسین و شأن اهل بیت
۲۵	اخلاق نیک
۲۵	علم حسین در دوران کودکی
۲۵	علاقه‌ی شدید پیامبر به حسن و حسین
۲۵	حسین وارث کمالات پیامبران و ستون محکم دین
۲۶	فراق جانگداز
۲۶	امام حسین در دوران بعد از پیامبر
۲۶	اعتراض به عمر بن خطاب
۲۷	یک داستان شنیدنی از علم امام حسین
۲۸	اعتراض به عثمان
۲۸	حسین در کنار پدر
۲۹	رگبار باران بر اثر دعای حسین
۲۹	ازدواج امام حسین و فرزندان او
۳۰	امام حسین در عصر امامت برادر و در عصر امامت خود

۳۰	ظهور معاویه و عوامل مزدور او
۳۰	امامت امام حسین
۳۰	مروان دشمن شماره‌ی یک اهل بیت و برخورد امام حسین با او
۳۱	برخورد امام حسین با مروان در مدینه
۳۲	دشمنی‌های مروان با آل علی
۳۲	از بدعت‌های مروان
۳۲	نمونه‌ی دیگر از موضع‌گیری امام حسین با مروان
۳۳	گفتار مروان در شجاعت حسین
۳۳	نمونه‌ی دیگر از درگیری شدید حسین با مروان
۳۳	جلوگیری مروان از دفن جنازه‌ی امام حسن در کنار قبر پیامبر و اعتراض حسین به او
۳۴	موضع‌گیری شدید امام حسین با شخص معاویه
۳۴	نامه‌ی معاویه به حسین
۳۴	پاسخ دندان شکن امام حسین به نامه‌ی معاویه
۳۶	سخنرانی حسین در مراسم حج بر ضد معاویه
۳۶	دیدار معاویه با حسین و اعتراض شدید امام با او
۳۷	نقش اعتراضات امام در بیداری مردم
۳۷	ماجرای عظیم حادثه عاشورا و بررسی انگیزه‌ها و اهداف نهضت جهانی امام حسین
۳۷	تاریخ ماجرای کربلا
۳۷	مخالفت با ولیعهدی یزید و وصیت معاویه
۳۸	مرگ معاویه و نامه‌ی یزید به فرماندار مدینه
۳۸	موضع‌گیری شدید امام در برابر بیعت
۳۹	دیدار امام حسین با رسول خدا در عالم خواب
۴۰	تلاش‌های حسین و یارانش در مکه
۴۰	نامه‌ی امام حسین به بنی‌هاشم

۴۰	گفتگوی امام حسین با بدرقه کنندگان
۴۱	خطبه‌ی معروف خط الموت
۴۲	حرکت کاروان امام حسین از مکه به سوی کوفه
۴۲	دل‌های کوفیان با حسین و شمشیرهایشان با یزید
۴۳	اخبار تازه‌ی دیگر
۴۳	ماجرای حرکت حضرت مسلم به سوی کوفه
۴۴	ورود حضرت مسلم به کوفه و چگونگی اوضاع آن
۴۴	حضرت مسلم در خانه طوعه و جنگ او
۴۵	شهادت جانسوز حضرت مسلم
۴۵	دورنمایی از اوضاع کوفه، هنگام قیام حضرت مسلم
۴۶	سیاست خشونت بار ابن زیاد
۴۷	نامه مسلم به امام حسین و شهادت دو پیشتاز
۴۸	گفتار امام حسین در شهادت این دو پیشتاز
۴۹	چهار سفیر امام حسین و خبر شهادت آنها
۴۹	برخورد کاروان حسین با سپاه حر
۵۰	گفتگوی امام حسین با حر
۵۱	خطبه‌ی امام حسین
۵۱	کاروان حسین در کربلا
۵۱	انتصار و یاری طلبی امام حسین
۵۲	نامه‌ی ابن زیاد به حسین و بی‌اعتنایی امام به آن
۵۲	گفتگو با عمر سعد
۵۳	شب فراموش نشدنی عاشورا
۵۴	بررسی میدان در اواخر شب عاشورا
۵۴	گفتگوی زینب و حسین

۵۴	روز عاشورا و حمله‌ی خونین
۵۵	اتمام حجت و معرفی خود
۵۵	دو فراز از خطبه‌ی دوم امام حسین
۵۶	گفتار امام با عمر سعد و توبه‌ی حر
۵۶	نخستین حمله
۵۷	بنی‌هاشم در میدان
۵۷	آیه‌ی وداع
۵۷	امام حسین در میدان
۵۸	روحیه ارجمند و شجاعت حسین
۵۸	شهادت جانشوز عبدالله بن حسن
۵۸	آخرین سخن حسین خطاب به دشمن
۵۹	شهادت امام حسین و غارت خیمه‌ها
۶۰	یادی از یاران وفادار و قهرمان امام حسین
۶۰	مقام ارجمند یاران حسین
۶۱	گفتگوی حضرت زینب و امام در مقام اصحاب
۶۱	سوره‌ی «فجر» یا سوره‌ی حسین
۶۱	نگاهی به وفاداری بستگان و یاران و تقدیر حسین از آنها
۶۲	حضرت عباس دلاور مرد تاریخ
۶۳	مقام ارجمند حضرت عباس در بهشت
۶۳	حضرت علی اکبر، جوانی همانند پیامبر
۶۳	اشاره
۶۵	پسران دلاور امام حسن در کربلا
۶۵	اشاره
۶۵	حسن مثنی

۶۵	احمد بن حسن
۶۶	ابوبکر بن حسن
۶۶	قاسم بن حسن
۶۷	عبدالله اکبر
۶۷	عبدالله اصغر
۶۷	عمر بن حسن
۶۸	شهادت وهب و همسرش و دلاوری مادرش
۶۹	زینب شیرزن قهرمان کربلا
۷۰	مهمترین انگیزه‌ها و اهداف قیام عظیم امام حسین
۷۰	تبیین سه عامل و انگیزه‌ی قیام
۷۰	بررسی سه عامل مذکور
۷۰	اشاره
۷۱	فرازهایی از گفتار امام حسین پیرامون عامل سوم
۷۱	اشاره
۷۲	خطبه‌ی امام حسین در منزلگاه بیضه
۷۲	خطبه‌ی مشروح امام درباره‌ی امر به معروف و نهی از منکر
۷۳	وصیت امام حسین به برادر
۷۳	جانبازی برای نابودی باطل
۷۳	تبیین سخن علی پیرامون امر به معروف و نهی از منکر
۷۴	هدف، احیای دین و نابودی بدعتها است
۷۴	نتیجه و جمع بندی گفتار
۷۵	نگاهی به نهضت امام حسین از زاویه‌ی مسأله‌ی مهم دفاع
۷۶	قیام آگاهانه‌ی حسین
۷۶	اشاره

پیامها و دستاوردهای نهضت عاشورا	۷۷
اشاره	۷۷
چند پیام از نهضت عاشورا	۷۷
دستاوردهای نهضت عاشورا	۷۸
نهضت عاشورا و جنبشهای حق طلبانه در تاریخ اسلام	۷۹
نهضت عاشورا و جنبشهای حق طلبانه در جهان معاصر	۷۹
بهره برداری انقلاب اسلامی ایران از نهضت عاشورا	۸۰
نام و یاد حسین در جبهه‌های حق بر ضد باطل	۸۰
پاسخ به یک سؤال یا اشکال (در مورد آیهی هلاکت)	۸۱
نظریه‌ی علامه طباطبایی در مورد آیهی هلاکت	۸۲
یک داستان شنیدنی در تفسیر آیهی هلاکت	۸۳
پاسخ حضرت حمزه	۸۳
گفتار علامه طباطبایی در شأن علم امام و فلسفه‌ی قیام او	۸۳
گفتاری از استاد شهید آیت الله مطهری	۸۴
رابطه‌ی قیام امام حسین و قیام جهانی امام مهدی	۸۵
رجعت امام حسین و بیعت او با امام مهدی	۸۶
زیارت ناحیه‌ی مقدسه	۸۶
نتیجه گیری و جمع بندی	۸۷
نمونه‌هایی از گفتار و شیوه‌های رفتاری امام حسین، کرامات، پاداش عزاداری و فلسفه‌ی آن	۸۷
نمونه‌هایی از گفتار امام حسین	۸۷
زشتی عذرخواهی	۸۷
زشتی باطن غیبت	۸۷
نتیجه زشت بخل و شتابزدگی	۸۷
نوشته راستای شمشیر پیامبر	۸۷

۸۷	دیدار بادیه نشین با حسین و سخاوت آن حضرت
۸۸	فلسفه‌ی وجوب روزه
۸۸	انتخاب لقای خدا
۸۸	سؤالات علی از حسین و پاسخ او
۸۹	از سوگند یاد کردن دوری کنید
۸۹	مرد آزاده کیست؟
۸۹	پاسخ به شش سؤال مرد ناشناس
۸۹	از گفتار و دعا‌های امام حسین در روز عاشورا
۹۰	گریه‌ی امام و دعای او برای یک رزمنده پیر
۹۰	ویژگیهای شیعه
۹۰	عبادت آزادگان
۹۰	اخلاق نیک
۹۰	دو نمونه از بزرگواری و سخاوت امام حسین
۹۱	پیروی از قرآن را از امام حسین بیاموزیم
۹۱	عبادت و زهد امام حسین
۹۲	نمونه‌ای از مناجات امام حسین
۹۲	عبادت بیمار و ادای قرض او
۹۲	امام حسین کانون همه‌ی فضایل
۹۳	خنثی سازی توطئه ناموسی معاویه توسط امام حسین و همراهان
۹۳	حمایت از مستضعفان
۹۳	پندی تکان دهنده به گنهکار
۹۳	جواب احوالپرسی
۹۳	سخنان حکیمانه
۹۳	سلام قبل از کلام

۹۴	حفظ آبروی فقیر
۹۴	کرامت و سخاوت سرشار
۹۴	درخواست در یکی از سه مورد روا است
۹۵	اشاره
۹۵	چند کرامت از امام حسین
۹۵	اشاره
۹۵	عیادت حسین از بیمار و رفع شدن تب او
۹۵	نوزادی به اعجاز حسین سخن گفت
۹۵	اعجاز در مجلس فقها و فرماندار مکه
۹۶	شفاعت امام حسین از عبدالکریم حائری
۹۷	مرد ناپاکی که به کیفر شدید رسید
۹۷	شعری در دیوار
۹۷	کوری فردی که جزء سپاه عمر سعد بود
۹۷	گل منسوب به امام حسین چشمی را شفا داد
۹۸	پاسخ به یک سؤال
۹۸	پاداش عظیم گریه بر مصایب امام حسین
۹۹	بحثی کوتاه درباره‌ی فلسفه‌ی عزاداری
۱۰۰	امام حسین سردار شهیدان تمام جهان
۱۰۰	گفتار بزرگان در نیکوداشت همیشگی خاطره‌ی عاشورا
۱۰۱	فرازی از گفتار امام خمینی پیرامون بزرگداشت عزاداری
۱۰۱	بیانات امام خمینی در جمع گویندگان مذهبی
۱۰۳	سخن سیدالسالکین قاضی طباطبائی
۱۰۳	گفتار ابن ابی‌الحدید، پیرامون عظمت نهضت حسین
۱۰۴	نظریه‌ی گاندی و محمد علی جناح رهبران مصلح هند و پاکستان

۱۰۴ درسهایی که نهضت امام حسین را به ما می‌آموزد

۱۰۷ پاورقی

۱۲۰ درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

امام حسین علیه السلام آفتاب تابان ولایت

مشخصات کتاب

سرشناسه : محمدی اشتهااردی محمد، ۱۳۲۳-
 عنوان و نام پدیدآور : امام حسین علیه السلام آفتاب تابان ولایت محمد محمدی اشتهااردی
 مشخصات نشر : قم روحانی ۱۳۷۸.
 مشخصات ظاهری : ۳۱۹ ص
 شابک : ۷۰۰۰ ریال ۹۶۴-۹۱۵۷۲-۱-۲ ؛ ۲۲۰۰۰ ریال : چاپ ششم ۹۷۸-۹۶۴-۹۱۵۷۲-۱-۲ :
 یادداشت : ۱
 یادداشت : کتاب حاضر در سالهای مختلف تحت عناوین "امام حسین علیه السلام خورشید انقلاب و" امام حسین علیه السلام : آفتاب انقلاب اسلامی نیز منتشر شده است
 یادداشت : چاپ ششم: ۱۳۸۶.
 یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس
 عنوان دیگر : امام حسین علیه السلام خورشید انقلاب
 عنوان دیگر : امام حسین علیه السلام آفتاب انقلاب اسلامی
 موضوع : حسین بن علی (ع)، امام سوم، ۴ - ۶۱ق -- سرگذشتنامه
 موضوع : واقعه کربلا، ۶۱ق
 رده بندی کنگره : BP۴۱/۴م/۳۴الف ۸ ۱۳۷۸
 رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۵۳
 شماره کتابشناسی ملی : م ۷۸-۱۹۰۸

پیشگفتار

توجه به چهار نکته‌ی مهم

بسم الله الرحمن الرحيم برای اینکه چراغ به دست، این کتاب را (که با کمال اختصار نوشته شده) مطالعه کنید، به امور چهارگانه زیر توجه کنید: ۱- از زمان حضرت آدم علیه السلام تاکنون، همواره حقی بوده است و باطلی، هابیلی بوده است و قابیلی، ابراهیمی بوده است و نمرودی، موسایی بوده است و فرعون، حسینی بوده است و یزیدی و... امام خمینی‌ای بوده است و محمدرضا شاهی. و این نشان می‌دهد که انسانها در میدان آزمایش الهی بعضی راه باطل را و بعضی راه حق را پیموده‌اند. پر واضح است که: خداپرستان و آنان که پیروی از عقل و وجدان و عدالت و فطرت می‌کند، در صف حقند و آنان که در بیراهه‌ها و ظلمات، قدم برمی‌دارند در راه باطل می‌باشند. در طول تاریخ این دو صف کوشیده‌اند تا بر دیگری غالب گردند و زمام امور را به دست گیرند. [صفحه ۱۲]
 خداوند (طبق روایات) ۱۲۴ هزار پیامبر به سوی بشر بسیج نمود، آنها با اوصیای خود کوشیدند که در برابر باطل ایستادگی کنند تا حق بر باطل پیروز گردد. [۱]. گاه می‌شود که باطل آن چنان بر تار و پود زندگی انسانها چیره می‌گردد، که برای شکستن آن، راهی جز قیام و نهضت انقلابی و خون دادن نیست، زیرا برای سرنگونی طاغوت و بساط باطل او و اعلای کلمه‌ی حق، هر چه خون

داده شود، ارزش دارد. به زبان ساده، یک قطره خون علی علیه السلام و حسین علیه السلام بر تمام عالم برتری داشت، این خون به خاطر کوبیدن باطل و آشکار شدن چهره‌ی حق، ایثار شده است. ۲- «انقلاب» به معنی دگرگونی است، انقلابهایی که در جهان در طول تاریخ صورت گرفته (و در بسیاری مواقع «انحطاط» را با نام «انقلاب» به خورد مردم می‌دهند و نام مقدس انقلاب را لکه‌دار می‌نمایند) غالباً یا انقلاب نیست و یا سطحی و روبنایی است، به قول سعدی: خانه از پای بست ویران است خواجه در فکر نقش ایوان استمانند انقلابهای به اصطلاح روشنفکران و لیبرالها و... که به عوض کردن چند مهره قناعت کرده و روش گذشته را با رنگ دیگری دنبال می‌کنند. [صفحه ۱۳] ولی انقلاب اسلامی، انقلابی است ریشه‌ای، همه‌جانبه و استوار، مانند انقلاب حضرت خاتم الانبیاء محمد صلی الله علیه و آله. انقلاب روبنایی مانند رنگ کردن کاغذ است، اما انقلاب حقیقی مانند تبدیل سگ در نمکزار به نمک است، که این چنین، روش باطل سابق، تغییر می‌یابد. موضوع دیگر اینکه: انقلاب عمیق در صورتی به طور کامل پابرجا است که در کل جهان صورت گیرد. و حقیقت این است که در برابر باطل باید این گونه انقلاب نمود. ۳- «امر به معروف و نهی از منکر» که دو فریضه‌ی بسیار مهم در اسلام است و سائز و ظایف و واجبات و برنامه‌های دین در پرتو این دو فریضه تحقق می‌یابد، دو فریضه‌ی سیاسی و عادی و اجتماعی در اسلام هستند، که همیشه در تمام ابعاد برای پی‌ریزی انقلاب بر ضد کفر و فساد، تشریع شده‌اند و چنان که خواهیم گفت: قیام جاودانی و جهانی حضرت امام حسین علیه السلام نشأت گرفته از این دو فریضه بوده، که با کمال تأسف آن گونه که باید به این دو فریضه اهمیت داده شود نمی‌شود با اینکه امیر مؤمنان علی علیه السلام می‌فرماید: و ما اعمال البر والجهاد فی سبیل الله عند الامر بالمعروف والنهی عن المنکر الا کنفثه فی بحر لجی؛ تمام کارهای نیک و جهاد در راه خدا در مقایسه با امر به معروف و نهی از منکر، همچون قطره (مقدار آبی که با یک دمیدن در دهان جمع [صفحه ۱۴] می‌شود) در برابر دریای پهناور است. [۲]. ۴- انقلاب حضرت محمد صلی الله علیه و آله یک انقلاب عظیم تاریخی است که عظیمتر از آن در تاریخ دیده نشده است و برای به ثمر رسیدن آن جنگها و زحمتهای فراوان کشیده شد، ولی پس از رسول اکرم صلی الله علیه و آله قدرت‌طلبان منافق، رفته رفته این انقلاب را از راه اصلی جدا کردند، حکومت ننگین بنی‌امیه روی کار آمد و کار به جایی رسید که رهبر مسلمانان، شخصی به نام یزید شد که علناً شراب می‌خورد و سگ بازی می‌کرد و هرگونه ظلم را به دلخواه خود بر حق‌طلبان و بینوایان روا می‌داشت، کار به جایی رسیده بود که طوفان سیاه این خاندان ناپاک، تمام میوه‌ها و گلها و غنچه‌ها و شاخ و برگهای دین مقدس اسلام را آن هم به نام اسلام از بین می‌برد. در اینجا لازم بود که رادمری عالم و شجاع و بزرگ، فرزند روح و جسم پیامبر صلی الله علیه و آله با یارانی استوار و شهادت‌طلب، قهرمانانه برخیزد و در برابر این طوفان سیاه بایستد و سخاوتمندانه خون خود را ایثار کنند، تا این حکومت ننگین واژگون شود، آن رادمرد بزرگ، امام حسین علیه السلام بود، که بزرگترین و عمیقترین انقلاب را پدید آورد و با خون پاک خود و عزیزانش، آن را امضا کرد و با ایثار و انقلاب، پس از مدتی حکومت ننگین یزید و امویان را واژگون نمود و در طول تاریخ انقلابها آفرید و دین اسلام را زنده نمود انقلابی که همچنان بر پیشانی تاریخ و جهان می‌درخشد و جانها را به جوش و خروش درمی‌آورد و عرش و فرش را روشن می‌سازد [صفحه ۱۵] و موجب سربلندی و سرافرازی انسانها می‌شود. به قول سنائی: همت او ورای قبه‌ی عرش نام او گستریده در همه فرشبه سروری و سینه در دیدار راست، مانند احمد مختارو به قول علامه‌ی شهید آیت الله سید محمدباقر صدر: [۳]. «این شهادت و فداکاری حسین علیه السلام به خاطر دفاع از مسلمانان در هر زمان و هر مکان بود، به خاطر دفاع از امتی بود که طاغوتهای زمان می‌خواستند اراده و آزادی آنها را از آنها بگیرند و انقلاب و خیزش احساس وجود آنان را از نطفه خفه کنند، سرور شهیدان با خون خود انقلاب درونی و احساسات امت را به حرکت درآورد و با پایداری خود تا سر حد شهادت اراده‌ی امت را تقویت کرد و سرانجام با پدیدار ساختن انقلاب عظیم کربلا، احساسات آنها را به جوش و خروش انداخت.» [۴]. [صفحه ۱۶]

این کتاب در سطح عموم، به طور اختصار تقدیم می‌گردد و هدف از آن آموختن درسهای بزرگ زندگی پاک، از روش پاک، سازنده و بالنده امام حسین علیه السلام است. ماجرای زندگی درخشان ۵۷ ساله‌ی حسین علیه السلام را می‌توان در چهار فصل زیر خلاصه کرد: ۱- دوران عصر پیامبر صلی الله علیه و آله (حدود شش سال و نیم) و دوران عصر پدر، بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله تا شهادت علی علیه السلام (حدود سی سال). ۲- دوران عصر امامت امام حسن علیه السلام (حدود ده سال) و دوران امامت خود (حدود یازده سال). ۳- بررسی نهضت جهانی و جاودانی آن حضرت و انگیزه‌ها و عوامل و نتایج آن (و پاسخ به سؤالات). ۴- نمونه‌هایی از روش و گفتار امام حسین علیه السلام در خودسازی و پیکار، معجزات امام حسین علیه السلام، پاداش عزاداری و فلسفه‌ی آن، گفتار امام خمینی (ره) و بزرگان دیگر. به امید دریافت صحیح از زندگی درخشان و انقلابی امام حسین علیه السلام از آغاز تا شهادت. ای حسین! اسوه‌ی حسنه‌ی استقامت و تقوی و ای جلوه‌ی آشکار شکوه خلقت، این هدیه را به کرم‌پذیر، حوزه‌ی علمیه قم - محمد محمدی اشتهاردی تجدید نظر و بازنگری - بهار سال ۱۳۷۶ ش [صفحه ۱۹]

امام حسین در عصر پیامبر و دوران پدر

نور پنج تن آل عبا در عصر آدم

روایات بسیاری از کتب معتبر رسیده که نور پنج تن (محمد صلی الله علیه و آله، علی، فاطمه، حسن و حسین علیهما السلام) قبل از تولدشان وجود داشته و آدم و نوح و ابراهیم و موسی و... در حوادث شدید و خطرناک، پنج تن آل عبا علیهم السلام را در درگاه خداوند واسطه قرار می‌دادند. به عنوان نمونه تنها در میان دهها روایت، به روایت جالب زیر توجه کنید: در کتاب ادريس پیامبر [۵] آمده: «حضرت ادريس روزی به یاران خود رو کرد و گفت: روزی فرزندان آدم علیه السلام در حضور او درباره‌ی بهترین مخلوقات خدا بحث کردند، بعضی گفتند پدر ما آدم بهترین مخلوق خدا است، چرا که خدا او را با دست قدرتش خلق کرد و روح منسوب به خود را در او دمید و به امر او، فرشتگان به عنوان احترام آدم، آدم را سجده کردند [۶] و آدم [صفحه ۲۰] را معلم فرشتگان خواند و او را خلیفه‌ی زمین قرار داد و اطاعت او بر مردم واجب نمود. عده‌ای گفتند نه، بلکه بهترین مخلوق خدا، فرشتگانند که نافرمانی از خدا نمی‌کنند و همواره در اطاعت خدا به سر می‌برند ولی حضرت آدم علیه السلام ترک اولی کرد و خداوند او و همسرش را از بهشت بیرون نمود، گرچه توبه او را پذیرفت و او را هدایت نمود و به او و فرزندان مؤمنش وعده‌ی بهشت داد. گروه سوم گفتند: بهترین خلق خدا، جبرئیل است که در درگاه خدا امین وحی می‌باشد. گروه دیگر سخن دیگری گفتند و بگو مگو زیاد شد، تا اینکه حضرت آدم علیه السلام در مجلس حاضر گشت، پس از اطلاع از ماجرا به آنها فرمود: فرزندانم! آن طور که شما فکر می‌کنید، درست نیست. وقتی خداوند مرا آفرید و روحش را در من دمید بلند شدم و نشستم در حالی که به عرش خدا می‌نگریستم ناگهان پنج نور در نهایت شکوه و کمال و درخشش دیدم که غرق در انوار آنها شدم. عرض کردم: خدایا این پنج نور کیستند؟ فرمود: این پنج نور، نور اشرف مخلوقات اند، اینها بابهای رحمت من و واسطه‌های بین من و مخلوقاتم هستند و اگر اینها نبودند تو را و آسمانها و زمین و بهشت و دوزخ و خورشید و ماه را نمی‌آفریدم. [صفحه ۲۱] عرض کردم: خدایا نام اینها چیست؟ فرمود: به عرش بنگر، وقتی نگاه به عرش کردم این نامهای پاک را یافتم: بارقیطا، ایلیا، طیطه، شبر، شبیر. یعنی محمد صلی الله علیه و آله، علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام. [۷]. در آیه‌ی ۳۷ سوره‌ی بقره می‌خوانیم: فتلقى آدم من ربه کلمات فتاب علیه؛ (پس از ترک اولی که از آدم علیه السلام سر زد و او و همسرش از بهشت رانده شدند) آدم علیه السلام توبه کرد و از پروردگار خود کلماتی دریافت و با آنها توبه کرد و خداوند توبه‌اش را پذیرفت. از ابن عباس نقل شده از پیامبر صلی الله علیه و آله سؤال شد منظور از این «کلمات» چیست که آدم آن را در درگاه خدا واسطه قرار داد، فرمود: «آدم، خداوند را به حق محمد و علی

و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام یاد نمود و درخواست کرد و خداوند توبه‌اش را پذیرفت. [۸]. [صفحه ۲۲]

خبر از شهادت حسین و ارزش تربیت او

روایات متعددی نقل شده که پیامبران سابق و پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و حضرت علی علیه السلام خبر از شهادت امام حسین علیه السلام داده‌اند [۹]. از جمله؛ عبدالله بن یحیی به نقل از پدرش گوید: با یکی از خدمتکاران علی علیه السلام به جبهه، صفین می‌رفتیم، وقتی که محاذی نینوی (کربلا) رسیدیم شنیدیم آن حضرت خطاب به امام حسین علیه السلام فرمود: «صبرا ابا عبدالله بشاطیء الفرات؛ استقامت کن و صابر باش ای ابا عبدالله در کنار فرات.» عرض کردم: ای امیر مؤمنان منظورت از این سخن چیست؟ فرمود: روزی به حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله رفتم، دیدم از چشمهایش اشک می‌ریزد، عرض کردم، «پدر و مادرم به فدایت ای رسول خدا چرا دیدگانت پر از اشک است؟ آیا کسی تو را به خشم آورده؟» فرمود: «نه، بلکه هم‌اکنون جبرئیل در نزد من بود، او به من خبر داد حسین را در کنار آب فرات می‌کشند، سپس گفت می‌خواهی از تربت او چیزی ببویی؟ گفتم: آری، دستش را دراز کرد و مقداری خاک (از کربلا) برداشت و به من داد، از این رو چشمانم بی‌اختیار سرشک اشک می‌ریزند.» [۱۰]. [صفحه ۲۳]

کشتی نوح در کربلا

در طوفان جهانی حضرت نوح علیه السلام کشتی نوح در همه‌ی زمین (که به صورت دریا درآمده بود) گشت تا رسید به سرزمین کربلا، نوح احساس کرد، کشتی درمانده و زمین آن را می‌کشد، نوح به گمان غرق کشتی ترسید. جریان را به خدا عرض کرد، جبرئیل بر او نازل شد و گفت: در این سرزمین حسین علیه السلام سبط محمد خاتم پیامبران صلی الله علیه و آله و فرزند علی خاتم اوصیاء علیه السلام را می‌کشند. نوع عرض کرد: قاتل او کیست؟ جبرئیل گفت: قاتل او کسی است که اهل هفت آسمان و زمین او را لعنت می‌کنند، حضرت نوح علیه السلام چهار بار، قاتل امام حسین علیه السلام را لعنت کرد، آنگاه کشتی به حرکت درآمد و سرانجام در کوه جودی (در ناحیه‌ی شام) مستقر شد. [۱۱].

خطاب خدا به حضرت موسی

موسی علیه السلام به خدا عرض کرد: برادر من از دنیا رفت، او را پیامرز، خداوند به او خطاب کرد: «ای موسی اگر از من در مورد همه‌ی گذشتگان و آیندگان سؤال کنی، جواب مثبت به تو می‌دهم، جز در مورد قاتل حسین بن علی علیه السلام، من از قاتل او حتما انتقام می‌کشم.» [۱۲]. [صفحه ۲۴]

ولادت با سعادت امام حسین

صبحگاه روز سوم شعبان سال چهارم هجرت، دومین فرزند علی و فاطمه علیهما السلام در مدینه در خانه علی علیه السلام کنار مسجد النبی دیده به جهان گشود و خانه‌ی زهرای اطهر علیها السلام به نور جمال این نوگل باغ نبوت و ولایت و چراغ فروزان آسمان رسالت و امامت، معطر و روشن شد. پیامبر صلی الله علیه و آله به خانه‌ی فاطمه علیها السلام آمد و فرمود: نوزاد را نزدش ببرند «اسماء» که افتخار کنیزی در خانه‌ی فاطمه علیها السلام را داشت [۱۳] نوزاد را به پارچه‌ای سفید پیچید و به حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله برد، پیامبر صلی الله علیه و آله او را در آغوش گرفت و کام او را با آب دهان مبارکش برداشت. و در گوش راستش اذان و در گوش چپش اقامه گفت. روز اول یا هفتمین روز بود که جبرئیل از طرف خدا بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شد و پس

از سلام عرض کرد: «این کودک را به نام پسر کوچک هارون (برادر موسی علیه السلام) «شیر» که به عربی حسین است بگذار، زیرا [صفحه ۲۵] علی علیه السلام نسبت به تو همچون هارون نسبت به موسی علیه السلام است، با این فرق که بعد از تو پیامبری نخواهد آمد.» به این ترتیب نام حسین برای این فرزند دوم علی و فاطمه علیهما السلام گذاشته شد. طبق بعضی روایت، مدت حمل امام حسین علیه السلام شش ماه بود. روز هفتم ولادتش، فاطمه زهرا علیها السلام گوسفندی را برای فرزندش به عنوان «عقیقه» کشت و سر آن حضرت را تراشید و هم وزن موی سرش نقره صدقه داد. [۱۴]. از سلمان نقل شده رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «هارون برادر موسی علیه السلام دو فرزندش را شیر و شیر نام نهاد و من دو فرزندم را به نام حسن و حسین (که عرب شیر و شیر است) نهادم.» [۱۵].

نجات فطرس (فرشته)

در خرائج راوندی نقل شده: هنگامی که امام حسین علیه السلام متولد شد، خداوند به جبرئیل فرمان داد با گروه بسیار از فرشتگان به حضور پیامبر صلی الله علیه و آله آیند و تبریک بگویند، جبرئیل در حین فرود از آسمان به زمین، فرشته‌ای به نام «فطرس» را دید در جزیره‌ای افتاده، علتش این بوده که خداوند او را مأمور کاری ساخته و او در آن کار، کندی کرده و در نتیجه به کیفر شکسته شدن پرش گرفتار شده بود، فطرس به [صفحه ۲۶] جبرئیل عرض کرد: به کجا می‌روید؟! جبرئیل گفت: به سوی محمد صلی الله علیه و آله. فطرس عرض کرد: مرا نیز با خود حمل کن و نزد آن حضرت ببر شاید برایم دعا کند. جبرئیل خواسته‌ی او را پذیرفت و با هم همراه فرشتگان دیگر به حضور پیامبر اسلام علیه السلام رسیدند و تبریک گفتند: جبرئیل ماجرای فطرس را به عرض رساند، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «به او بگو پیکرش را به این نوزاد (حسین علیه السلام) بمالد.» فطرس همین کار را کرد و همان دم، خداوند فطرس را تندرست کرده و به حال اول برگرداند، سپس فطرس همراه جبرئیل به سوی آسمان پر گشود. [۱۶]. در روایات دیگر آمده: پیامبر صلی الله علیه و آله از درگاه خدا خواست تا به خاطر حسین علیه السلام، فطرس را آزاد کند، خداوند دعایش را مستجاب کرد، فطرس به مرکز سکونت خود بازگشت و بین فرشتگان افتخار می‌کرد و می‌گفت: من مثلی و انا عتاقه الحسین بن علی و فاطمه و جده احمد؛ کیست مثل من؟! من آزاده شده‌ی حسین علیه السلام فرزند علی علیه السلام و فاطمه علیهما السلام و جد حسین علیه السلام حضرت احمد صلی الله علیه و آله هستم. [۱۷]. علامه مجلسی می‌نویسد: ام سلمه (یکی از همسران پیامبر صلی الله علیه و آله [صفحه ۲۷] گفت: لباس بهشتی برای حسین علیه السلام آوردند پیامبر صلی الله علیه و آله به او پوشانید و فرمود: «این لباس، هدیه‌ای است که پروردگارم به حسین علیه السلام اهدا نموده که تار و پودش را، پر جبرئیل و فرشتگان تشکیل می‌دهد و به حسینم می‌پوشانم و او را به این لباس می‌آرایم که بسیار دوستش دارم.» [۱۸].

علاقه‌ی شدید پیامبر به حسن و حسین

اسامه بن یزید می‌گوید: شبی به خاطر نیازی به در خانه‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله رفتم، در را زدم، پیامبر صلی الله علیه و آله از خانه بیرون آمد، چیزی در دست و آغوشش دیدم ولی ندانستم چیست، پس از رفع نیاز، پرسیدم آن چیست؟ ناگهان حسن و حسین علیهما السلام را در آغوشش یافتم و شنیدم سه بار فرمود: هذا ابنای و ابنا ابنتی، اللهم انک تعلم انی احبهما فاحبهما! این دو، پسران من و پسران دخترم هستند، خدایا تو می‌دانی که این دو را دوست دارم، پس این دو را دوست بدار. [۱۹]. و در روایت دیگر می‌خوانیم پیامبر صلی الله علیه و آله دست حسن و حسین علیهما السلام را گرفته بود و فرمود: «کسی که مرا و این دو را و پدر و مادر این دو را [صفحه ۲۸] دوست بدارد، در روز قیامت در درجه‌ی من همراه من است.» [۲۰]. انس بن مالک گوید: «حاکم قطر» اجازه‌ی حضور به محضر پیامبر صلی الله علیه و آله یافت، پیامبر صلی الله علیه و آله به او اجازه داد و آن روز آن حضرت در خانه

ام سلمه (یکی از همسران پیامبر صلی الله علیه و آله) بود، پیامبر صلی الله علیه و آله به ام سلمه فرمود: در را ببند، کسی وارد نشود. در این لحظه که ام سلمه می‌خواست در را ببندد، حسین علیه السلام در را گشود و وارد شد و به دوش رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌پرید، پیامبر صلی الله علیه و آله او را می‌بویید و می‌بوسید. حاکم قطر به پیامبر صلی الله علیه و آله عرض کرد: «آیا این کودک را دوست داری؟ فرمود: «آری، اتمم او را می‌کشند و اگر بخواهی مکان شهادتش را نشان دهم....» [۲۱].

زیبایی حسین

طاووس یمانی نقل می‌کند: وقتی که امام حسین علیه السلام در مکان تاریکی می‌نشست، مردم به وسیله‌ی شعاع پیشانی و گلایش، راه را می‌دیدند، چرا که رسول خدا صلی الله علیه و آله بسیاری از اوقات پیشانی و گلوی او را می‌بوسید. [۲۲]. [صفحه ۲۹]

جبرئیل گهواره جناب حسین

روزی جبرئیل امین علیه السلام به خانه‌ی زهرا اطهر علیها السلام وارد شد، دید حضرت زهرا علیها السلام در خواب است و حسین در گهواره گریه می‌کند، شروع کرد (به اصطلاح) به لالای گفتن و زمزمه ملایم کردن (و گهواره را حرکت دادن)، در این هنگام حضرت زهرا علیها السلام بیدار شد، صدایی شنید، هر چه به اطراف نگریست کسی را ندید، پیامبر صلی الله علیه و آله به او خبر داد که صاحب صدا جبرئیل علیه السلام بوده است. [۲۳].

رسول خدا معلم حسین

حسین هنوز زبان باز نکرده بود، رسول خدا صلی الله علیه و آله برای انجام نماز مستحبی ایستاد، حسین علیه السلام در کنارش بود، رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: «الله اکبر» ولی حسین علیه السلام نتوانست بگوید، این کار شش بار تکرار شد بار هفتم وقتی که رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت «الله اکبر» حسین علیه السلام زبان گشود و گفت: «الله اکبر». امام صادق علیه السلام فرمود: از این رو گفتن هفت تکبیر در آغاز نماز، سنت (مستحبی) گردید. [۲۴]. به این ترتیب نخستین کلام حسین علیه السلام هنگام گشودن زبان «الله اکبر» بود و تا آخر پای «الله اکبر» ایستاد و خون پاکش را برای اعلای کلمه‌ی «الله اکبر» ایثار کرد و در ضمن این درس را از این حدیث [صفحه ۳۰] می‌آموزیم که کودکان را در همان آغاز با نام خدا آموزش دهیم و نسبت به کودکان مهربانی کنیم، چرا که مهربانی نقش مهمی در پرورش سالم روحی و جسمی کودک دارد. چنانکه سعدی می‌گوید: درس معلم ار بود زمزمه‌ی محبتی جمله به مکتب آورد طفل گریز پای را

بزرگان اهل بهشت

رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «ما خاندان عبدالمطلب بزرگان اهل بهشت هستیم (یعنی) من و علی و جعفر - دو پسر ابوطالب - و حمزه پسر عبدالمطلب و حسن و حسین علیهما السلام.» و در نقل دیگر، نام حضرت امام مهدی علیه السلام نیز آمده است. [۲۵].

حسن و حسین فرزندان پیامبرند

طبق روایات بسیار، حسن و حسین علیهما السلام به عنوان پسر پیامبر صلی الله علیه و آله خوانده شده‌اند و معمولاً نسل هر کسی از

ناحیه‌ی پسر ادامه می‌یابد، ولی نسل پیامبر صلی الله علیه و آله از ناحیه‌ی دخترش فاطمه علیها السلام استمرار یافت، در این باره به این روایت توجه کنید: جابر بن عبدالله انصاری می‌گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «خداوند [صفحه ۳۱] نسل هر پیامبری را از صلب (پشت) خودش قرار داده است (ولی) خداوند متعال نسل محمد صلی الله علیه و آله را از صلب علی علیه السلام قرار داد.» [۲۶]. و در بعضی از عبارات چنین آمده: جابر می‌گوید: «من و عباس (عموی پیامبر) در حضور پیامبر صلی الله علیه و آله نشسته بودیم، ناگهان علی علیه السلام آمد و سلام کرد و پیامبر صلی الله علیه و آله جواب سلامش را داد و برخاست او را در آغوش گرفت و بین دو چشمش را بوسید و در جانب راستش او را نشاند.» عباس به پیامبر صلی الله علیه و آله عرض کرد: «آیا علی علیه السلام را دوست داری؟» فرمود: «ای عمو سوگند به خدا علی محبوبترین مخلوقات نزد من است، خداوند نسل هر پیامبری را از صلب خودش قرار داد و نسل مرا از صلب این شخص.» [۲۷].

علاقه‌ی شدید پیامبر به دوست حسین

رسول خدا همراه گروهی در راهی می‌رفتند، به جایی رسیدند دیدند عده‌ای از بچه‌ها بازی می‌کنند، پیامبر صلی الله علیه و آله یکی از بچه‌ها را گرفت و روی دامنش گذاشت و چند بار بوسید و به او محبت بسیار کرد. بعضی از همراهان پرسیدند: علت چیست که به این کودک این همه محبت فرمودی؟ [صفحه ۳۲] پیامبر فرمود: روزی این کودک را دیدم با حسین بازی می‌کند و خاک زیر پای حسن را برمی‌دارد و به صورتش می‌مالد و بر چشم می‌کشد، من این کودک را به خاطر علاقه‌ای که به فرزندم حسین دارد، دوست دارم و جبرئیل به من خبر داد که این کودک در ماجرای کربلا جزء یاران امام حسین خواهد بود. [۲۸].

پاداش یاد حسین و لعنت بر قاتلش هنگام نوشیدن آب

داود رقی می‌گوید: در حضور امام صادق علیه السلام بودم، درخواست آب کرد، آب آوردند آشامیدم، بعد از آشامیدن دیدم اشک از چشمانش سرازیر شد و فرمود: «لعنت خدا بر قاتل حسین». سپس فرمود: هر بنده‌ای که هنگام نوشیدن آب، به یاد حسین علیه السلام افتد و قاتلش را لعنت کند، خداوند برای او صد هزار حسنه می‌نویسد و صد هزار گناه را از او محو می‌نماید و صد هزار درجه به او می‌دهد و گویا صد هزار برده آزاد کرده است و خداوند او را در روز قیامت با قلب خنک محشور می‌نماید. [۲۹]. [صفحه ۳۳]

دو گوشواره‌ی عرش خدا

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: در روز قیامت، عرش خدا به تمام زینتها آراسته می‌شود، امام حسن علیه السلام بر بالای یکی از منبرها و امام حسین علیه السلام بر بالای منبر دیگر قرار می‌گیرند، خداوند عرش را با وجود این دو بزرگوار تزیین می‌نماید، همچنانکه دو گوشواره زن را زینت می‌بخشد. [۳۰]. و در تعبیر دیگر رسول خدا صلی الله علیه و آله با صراحت فرمود: حسن علیه السلام و حسین علیه السلام دو گوشواره‌ی عرش خداوندند. [۳۱] با توجه به اینکه عرش از تمام آسمانها و زمین و هر چه در جهان هستی غیر از خدا هست، بزرگتر می‌باشد و مرکز مدیریت همه جهان هستی است.

سلام خدا بر پدر دو دسته گل خوشبو

روزی پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: «سلام خدا بر تو ای پدر دو دسته گل خوشبو، در مورد این دو دسته گل خودم (حسن و حسین) در دنیا به تو سفارش می‌کنم.» [۳۲].

پیشگویی پیامبر از شهادت حسین

۱- عمر بن هبیره می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیدم در حالی که [صفحه ۳۴] حسن و حسین علیه السلام نزدش بودند، گاهی حسن علیه السلام را و گاهی حسین علیه السلام را می‌بوسید و خطاب به حسین علیه السلام می‌فرمود: «وای بر قاتلان تو».

آیه‌ی تطهیر در حق حسین و...

در آیه‌ی ۳۳ سوره‌ی احزاب می‌خوانیم: انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یتطهرکم تطهیرا؛ همانا خداوند می‌خواهد پلیدی و گناه را از شما (اهل بیت) دور کند و کاملاً شما را پاک سازد. روایات بی‌شماری از کتب سنی و شیعه رسیده که منظور از اهل بیت در آیه‌ی مذکور پیامبر صلی الله علیه و آله و علی و فاطمه و حسن و حسین علیه السلام هستند. [۳۳]. به عنوان نمونه به این روایت توجه کنید: «پس از نزول آیه‌ی فوق، مدت شش ماه، پیامبر صلی الله علیه و آله برای نماز صبح از کنار خانه‌ی فاطمه علیها السلام می‌گذشت و صدا می‌زد: هنگام نماز است ای اهل بیت.» «انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یتطهرکم تطهیرا.» به این ترتیب می‌بینیم حسین علیه السلام جزء اهل بیت و پاکان و معصوم از هر جهت است و تکرار مداوم آیه‌ی فوق در شش ماه، از [صفحه ۳۵] پیامبر صلی الله علیه و آله برای آن است که به طور کامل مشخص شود که این خاندان از اهل بیت هستن دو مشمول آیه‌ی تطهیر می‌باشند و کسی در این باره شک نکند. [۳۴].

پیشگویی و اندوه پیامبر و آله از شهادت حسین

ابن عباس می گوید: روزی پیامبر صلی الله علیه و آله در محلی نشسته بود، در این هنگام حسن مجتبی علیه السلام نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد، پیامبر صلی الله علیه و آله تا او را دید، بی‌اختیار سرشک اشک از دیدگانش جاری شد و حسن علیه السلام را روی زانوی راستش نشانده. سپس حسین علیه السلام آمد، حضرت باز بی‌اختیار گریست و او را روی زانوی چپش نشانده. سپس فاطمه علیها السلام آمد، حضرت تا او را دید، اشکش جاری شد، فرمود: دخترم پیش بیا، او آمد و در مقابل آن حضرت نشست. سپس علی علیه السلام آمد، پیامبر صلی الله علیه و آله تا او را دید، اشک در چشمش حلقه زد، فرمود: برادرم! پیش بیا، حضرت علی علیه السلام پیش آمد و آن حضرت را در طرف راست خود نشانده. بعضی از اصحاب از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدند: چرا شما هر یک از این افراد را دیدید، گریستید؟ حضرت در پاسخ فرمود: «سوگند به خدایی که مرا به نبوت برگزید [صفحه ۳۶] و از همه‌ی جهانیان برتری بخشید، من و اینها گرامترین خلق خدا هستیم و هیچ کسی برایم محبوبتر از اینها نیست، سپس ماجرای شهادت هر یک را شرح داد تا به حسین علیه السلام رسید فرمود: اما حسین او از من است، او فرزند و پسر من و بهترین خلق بعد از برادرش حسن است، او امام مسلمانان و خلیفه‌ی پروردگار جهان و پناه بی‌پناهان و دادرس مظلومان و مایه‌ی رحمت خدا بر همه‌ی خلائق است.» او سرور جوانان اهل بهشت و باب نجات امت می‌باشد، امر او امر من و اطاعت او، اطاعت از من است، کسی که از او پیروی کند از من پیروی نموده و کسی که از فرمان او سرپیچی نماید، از من نیست، من وقتی که او را دیدم به یاد مصائبی افتادم که بعد از من به او وارد می‌شود... گویی او را می‌بینم که تیری به بدنش می‌رسد و از پشت اسبش بر زمین می‌افتد، سپس همچون گوسفند او را مظلومانه ذبح می‌کنند. در این هنگام رسول خدا صلی الله علیه و آله گریه کرد و همه‌ی حاضران صدا به گریه بلند کردند. سپس فرمود: خدایا از آنچه که بعد از من، نسبت به اهل بیتم روا می‌دارند به تو شکایت می‌کنم، آنگاه حضرت برخاست و به خانه‌اش رفت. [۳۵].

مقام حسین در بهشت

انس بن مالک می گوید: روزی مردی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد [صفحه ۳۷] و درباره‌ی علی علیه السلام سؤال کرد، حضرت فرمود: آیا از علی می‌پرسی، روز قیامت، حضرت علی، سوار بر شتری از شترهای بهشتی شده که پاهای او را از زبرجد سبز و چشمان او از یاقوت سرخ و کوهان او از مشک خوشبو است، پرچم حمد در دست او است که آن پرچم، چهل قسمت می‌باشد و بین زمین و آسمان را پر کرده است. حمزه (سیدالشهدا) در طرف راست آن، جعفر طیار در طرف چپ آن، حضرت فاطمه پشت سر آن، حسن و حسین در دو طرف آن (بین حمزه و جعفر) قرار دارند، منادی حق فریادی می‌زند کجایند علاقه‌مندان به این گروه، کجایند دشمنانشان؟ این علی علیه السلام فرزند ابوطالب است که نامه‌ی عملش را به دست راست گرفته تا به بهشت روانه گردد. [۳۶].

مباهات امام سجاد به هفت نفر

امام سجاد علیه السلام در خطبه‌ی معروف خود در مجلس یزید فرمود: و فضلنا بسبع بان منا النبی المختار و منا الصدیق و منا الطیار و منا اسدالله و اسد رسول و منا سبطا هذه الامة؛ ای مردم ما به هفت شخص برتری یافتیم، پیامبر صلی الله علیه و آله برگزیده از ماست، علی بن ابیطالب علیه السلام راستین از ما است، جعفر طیار از ما [صفحه ۳۸] است، شیر خدا و رسولش (حمزه) از ما است، دو سبط این امت (حسن و حسین علیهما السلام) از ما است و مهدی دین امت که دجال را می‌کشد از ما است. [۳۷].

حسن و حسین بهتر از همه

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «حسن و حسین بهتر از همه‌ی انسانهای روی زمین بعد از من و بعد از علی و مادرشان هستند و مادرشان بهترین زنان زمین است.» [۳۸].

دو امام و دو آقای جوانان بهشت و دو معصوم

امیر مؤمنان علی علیه السلام به حسن و حسین علیهما السلام فرمود: شما دو امام بعد از من و دو آقای جوانان اهل بهشت و دو معصوم هستید، خداوند شما را از هر گزند حفظ کند و لعنت خدا بر کسی که شما را دشمن دارد. [۳۹].

حسن و حسین دو عروۀ الوثقی دین

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس که بخواهد به عروۀ الوثقی (دستگیره محکم دین) تمسک کند آن گونه که خداوند در قرآن (آیه [صفحه ۳۹] ۲۵۶ سوره بقره) فرموده: [۴۰] ولایت و دوستی علی و حسن و حسین را بپذیرد، چرا که خداوند بزرگ حسن و حسین را بر فراز عرش، دوست دارد. [۴۱]. روایات در این باره در شأن و مقام ارجمند امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام بسیار است در اینجا به عنوان نمونه به همین مقدار کفایت شد.

عالترین پیوند معنوی پیامبر با حسین

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: حسین منی و انا من حسین احب الله من احب حسینا؛ حسین از من است و من (نیز) از حسینم کسی

که حسین را دوست بدارد خداوند او را دوستی می‌دارد. [۴۲]. نیز فرمود: در جانب راست عرش خدا، نوشته شده: ان الحسین مصباح الهدی و سفینه نجاه؛ حسین چراغ روشنی بخش هدایت و کشتی نجات است. [۴۳]. [صفحه ۴۰] ابو هریره می‌گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله را دیدم حسن و حسین علیهما السلام را بر شانه‌های خود نشاند و نزد ما می‌آید، وقتی به ما رسید فرمود: «هر کس این دو را دوست بدارد، مرا دوست داشته و هر کس با آنان دشمنی کند با من دشمنی کرده است.» [۴۴]. درباره‌ی سیمای امام حسین علیه السلام نقل می‌کند که او در ظاهر و باطن شبیه‌ترین مردم به رسول خدا صلی الله علیه و آله بود. و پیامبر صلی الله علیه و آله در گفتاری فرمود: «این حسین است او را بشناسید، سوگند به کسی که جانم در دست قدرت او است، حسین اهل بهشت است و دوستان او و دوستان دوستان او نیز در بهشتند.» [۴۵].

روایات دیگر در پیوند معنوی پیامبر و حسین

۱- جابر می‌گوید: به حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله رفتم دیدم حسن و حسین علیهما السلام را به پشت گرفته و می‌فرماید: «نیکو شتری است شتر شما و نیکو سوارهی مساوی هستید شما.» [۴۶]. ۲- ابو سعید خدری می‌گوید: با عده‌ای در حضور پیامبر صلی الله علیه و آله بودیم، در ضمن گفتگو دیدیم پیامبر صلی الله علیه و آله به طرف راست و چپ خود نگاه می‌کند، چون چنین دیدیم برخاستیم، هنگام خروج نزدیک در، حضرت فاطمه علیها السلام را دیدیم، علی علیه السلام به او فرمود: «در این وقت [صفحه ۴۱] چطور به اینجا آمده‌ای؟ گفت: حسن و حسین از بامداد تا حال نیستند، گمانم نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله باشند.» علی علیه السلام فرمود: «آنها آنجایند، به خانه برگرد، اکنون اگر رسول خدا تو را ببیند، آزرده خاطر می‌شود.» اتفاقاً پیامبر صلی الله علیه و آله آله سخنان آنان را شنید و با پیراهن بیرون آمد و به فاطمه علیها السلام فرمود: «چه چیز موجب شده در این وقت (گویا بعد از ظهر هوای گرم بوده است) سراسیمه به اینجا آمده‌ای؟ فاطمه علیها السلام عرض کرد: «ای رسول خدا پسرانت حسن و حسین را تاکنون ندیده‌ام، از نزد رفتند و دیگر پیدا نشدند، گمان می‌برم نزد شما باشند و بسیار در این مورد هراسناکم.» پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «ای فاطمه خداوند ولی و یاور و نگهبان آنها است، به خواست خدا آسیبی به آنها نرسیده است برگرد به خانه، ما سزاوارتر هستیم که به دنبال آنها بگردیم.» فاطمه علیها السلام به خانه برگشت، پیامبر صلی الله علیه و آله به یک سو و علی علیه السلام بسوی دیگر حرکت کرده و به جستجوی آنها پرداختند. پس از جستجو دیدند حسن و حسین علیهما السلام کنار باغی هستند که تابش خورشید آنها را داغ کرده و یکی از آنها در برابر خورشید ایستاده و برای دیگر سایه ساخته است، بی‌اختیار اشک از چشمان پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام سرازیر شد، آنها را در آغوش گرفتند و بوسیدند، سپس پیامبر صلی الله علیه و آله و حسن علیه السلام را به دوش راست و حسین علیه السلام را به دوش چپ گرفت و به طرف خانه برگشت، هوا به قدری گرم بود که پیامبر صلی الله علیه و آله [صفحه ۴۲] گامش را به روی گام قبل می‌گذاشت تا از حرارت ریگ، کمتر آسیب ببیند و دلش نیامد که آن دو کودک، خودشان راه بیایند و آزرده شوند، آنها را با آن حال حفظ کرد تا به منزل رساند. [۴۷].

نذر برای سلامتی حسن و حسین و شأن اهل بیت

حسن و حسین علیهما السلام زمانی (در دوران کودکی) بیمار شدند، امام علی علیه السلام نذر کردند که اگر آنها خوب شدند به شکرانه آن، سه روز روزه بگیرند. پس از مدتی، خداوند آنها را شفا داد، افراد خانواده (علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام) همگی روزه گرفتند تا نذر خود را ادا نمایند. در خانه‌ی علی علیه السلام غذایی نبود، علی علیه السلام از مردی یهودی سه من جو قرض کرد، فاطمه علیها السلام یک سوم آن را آرد نمود و نان پخت، هنگام افطار بینوای گرسنه‌ای در خانه آمد، آنها همه غذای خود را به او دادند، روز دوم یک سوم دیگر را آرد کرده و نان تهیه کرد، هنگام افطار یتیمی آمد، آنها غذای خود را به او دادند،

روز سوم، بقیه‌ی جو را آرد کرد و نان پخت هنگام افطار، اسیر در مانده‌ای به در خانه آمد، آنها غذای خود را به او دادند و در این سه شب با آب افطار کردند. روز چهارم علی علیه السلام و حسن و حسین علیهما السلام که بر اثر گرسنگی، آثار ضعف از آنها دیده می‌شد نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله رفتند، وقتی که [صفحه ۴۳] پیامبر صلی الله علیه و آله نور دیده‌هایش را چنان دید، بی‌اختیار اشک در چشمش حلقه زد، در همین هنگام جبرئیل علیه السلام به محضر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شد و سوره دهر را در شأن ایشان و فداکاری بی‌نظیر آنها از درگاه خدا آورد. که ترجمه قسمتی از آیات ۸ تا ۱۰ سوره‌ی دهر چنین است: «آنان برای خشنودی خدا غذای خود را (با آنکه خودشان به آن نیاز دارند) به فقیر و یتیم و اسیر می‌دهند - و می‌گویند ما برای خشنودی خدا به شما غذا می‌دهیم و از شما امید پاداش و تشکر نداریم - ما از روی ترس داریم که قیافه‌ی گنهکاران در آن روز، در هم کشیده شده است و آثار رنج از چهره‌هایشان پدیدار می‌باشد.» [۴۸]. به این ترتیب می‌بینیم حسن و حسین علیهما السلام در دوران کودکی دوش به دوش پدر و مادر، در سخت‌ترین شرایط، دیگران را بر خود مقدم می‌دارند.

اخلاق نیک

از اخلاق حسن و حسین علیه السلام در ایام کودکی این که: پیرمردی وضو گرفت، ولی وضویش درست نبود، از طرفی راهنمایی ناآگاه لازم بود، ولی اگر این دو کودک به طور مستقیم به او می‌گفتند وضوی تو نادرست است، برای پیرمرد، رنج آور بود، از این رو خواستند به طور غیر مستقیم، وضوی صحیح را به پیرمرد بیاموزند، ابتدا با هم مباحثه [صفحه ۴۴] کردند، حسن علیه السلام گفت: وضوی من از وضوی تو کاملتر است و حسین علیه السلام گفت: وضوی من کاملتر است، بعد توافق کردند هر دو نزد پیرمرد وضو بگیرند تا او قضاوت کند، آنها هر دو وضوی صحیح گرفتند، پیرمرد فهمید که وضوی آنها درست است و وضوی خودش نادرست، به آنها رو کرد و گفت: «وضوی شما صحیح و کامل است، من پیرمرد نادان هنوز، وضو ساختن صحیح را نمی‌دانم، به خاطر محبتی که به امت جد خود دارید مرا آگاه ساختید، متشکرم.» [۴۹].

علم حسین در دوران کودکی

حذیفه می‌گوید: از امام حسین علیه السلام شنیدم می‌فرمود: «سوگند به خدا حتما ظالمان بنی‌امیه که در پیشاپیش آنها عمر بن سعد است، اجتماع و اتفاق رأی می‌کنند بر کشتن من.» عرض کردم: «آیا پیامبر صلی الله علیه و آله این خبر را به تو داد؟» فرمود: نه. به حضور پیامبر صلی الله علیه و آله رفتم و ماجرا را گفتم: فرمود: علمی علمه و علمه علمی، لانا نعلم بالکائن قبل کینوتته؛ علم من، علم حسین و علم حسین علم من است، زیرا ما به چیزی که پدید می‌آید، قبل از پدید آمدنش آگاهیم. [۵۰]. [صفحه ۴۵]

علاقه‌ی شدید پیامبر به حسن و حسین

روایت شده: ابوهریره گفت: روزی پیامبر صلی الله علیه و آله به نماز مشغول شد، هنگامی که به سجده رفت، حسن و حسین علیه السلام بر پشتش پریدند و سوار شدند، وقتی افرادی خواستند آن دو را از این کار بازدارند، پیامبر صلی الله علیه و آله به آنها اشاره کرد که کاری نداشته باشند، وقتی نماز تمام شد، آن دو کودک را به بغل گرفت و فرمود: «من احبنی فلیحب هذین؛ کسی که مرا دوست دارد باید این دو را دوست بدارد.» [۵۱].

حسین وارث کمالات پیامبران و ستون محکم دین

در زیارتنامه معروف «وارث» (که امام صادق علیه السلام آن را به جابر جعفی آموخت و فرمود: با این زیارتنامه، امام حسین

علیه السلام را زیارت کن) مطالبی آمده که خلاصه‌ی آن در چند سطر زیر می باشد: «امام حسین علیه السلام وارث (کمالات) آدم، نوح، ابراهیم، موسی، عیسی، محمد و امیر مؤمنان علی و حسن علیهم السلام می باشد. حسین علیه السلام وصی پاک پیامبر صلی الله علیه و آله است. حسین علیه السلام برپا کننده‌ی نماز و ادا کننده‌ی زکات و مجری امر به معروف و نهی از منکر است. حسین علیه السلام نوری است از صلبهای بزرگ و رحمهای پاک، او هرگز به آلودگیهای جاهلیت نیالود، او از ستونهای دین و رکنهای مؤمنان [صفحه ۴۶] است...» [۵۲].

فراق جانگداز

همان گونه که پیامبر صلی الله علیه و آله به حسن و حسین علیهما السلام علاقه‌ی فراوان داشت، آنها نیز علاقه‌ی فراوان به پیامبر صلی الله علیه و آله داشتند و بیشتر به جای اینکه در منزل باشند، نزد پیامبر صلی الله علیه و آله بودند و طبق روایاتی، اصلاً حسین علیه السلام از پستان مادر شیر ننوشید، بلکه انگشت پیامبر صلی الله علیه و آله را می گرفت و به دهان می گذاشت و می مکید و غذای او تأمین می شد. به هر حال حسین علیه السلام شیرهی جان پیامبر صلی الله علیه و آله بود. از این رو ناراحتیهای شدید روزگار، فراق این دو بزرگوار با پیامبر صلی الله علیه و آله است، آن هنگام که ۲۸ صفر سال یازدهم هجرت فرا رسید و پیامبر صلی الله علیه و آله در بستر رحلت قرار گرفت، علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام و گروهی از بنی هاشم کنار بستر حاضر بودند، حسن علیه السلام در این وقت حدود هفت سال داشت و حسین علیه السلام در حدود شش سال و نیم به راستی هنگام رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله بر این دو آقا زاده چه گذشت؟ و این از نمونه اندوههای بسیار شدید و جانسوز روزگار است که قلم از بیانش ناتوان است. مرحوم صدوق از ابن عباس نقل می کند: در لحظه آخر عمر پیامبر صلی الله علیه و آله حسن و حسین علیهما السلام در حالی که می گریستند و شیون [صفحه ۴۷] می نمودند، به بالین پیامبر صلی الله علیه و آله آمدند و خود را به روی پیامبر صلی الله علیه و آله افکندند، حضرت علی علیه السلام خواست آنها را از پیامبر صلی الله علیه و آله جدا کند، ولی پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: یا علی دعنی اشمهما و یشمانی و اتزود منهما و یتزودان منی، انهما سیظلان بعدی و یقتلان ظلماً؛ ای علی بگذار من آنها را ببویم و آنان مرا ببینند، من از دیدار آنها بهره گیرم و آنها نیز از دیدارم بهره گیرند، که این دو فرزند، بعد از من ستمها خواهند دید و مظلومانه کشته می شوند. «آنگاه پیامبر صلی الله علیه و آله سه بار فرمود: «فلعن الله علی من یظلمهما؛ خدا لعنت کند آنان را که به این دو فرزندم ظلم می کنند.» زنان بنی هاشم اجتماع کردند و به یاد پیامبر صلی الله علیه و آله می گریستند، حضرت زهرا علیها السلام آنها را دلداری می داد و می فرمود: دعا کنید... [۵۳]. [صفحه ۴۸]

امام حسین در دوران بعد از پیامبر

در اینجا به ذکر نمونه‌هایی از زندگی پرشور و حماسه‌های امام حسین علیه السلام بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله تا شهادت علی علیه السلام (حدود سی سال) می پردازیم، تا در این رهگذر نیز با حسین علیه السلام و خط او آشنا گردیم. از عمر امام حسین علیه السلام حدود شش سال و چند ماه گذشته بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله رحلت کرد، مدت سی سال با پدر زندگی نمود، همه‌ی دستوره‌ای عالی اسلامی را در مکتب پدر دید، بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله با حکومت ابوبکر و عمر و عثمان روبرو بود و سپس در زمان خلافت پدرش امیر مؤمنان علی علیه السلام در کنار پدر بود. او از اینکه رهبری امت را بسوی انحراف کشانند، سخت ناراضی بود و در فرصتهای مناسب، اعتراض می کرد.

اعتراض به عمر بن خطاب

در زمان خلافت عمر بن خطاب، روزی مسجد پر از جمعیت بود، [صفحه ۴۹] حسین علیه السلام نیز که ده سال بیشتر نداشت در مسجد بود عمر بالای منبر رفت در ضمن گفتار، خود را «اولی از جان مؤمنین» خواند. در این وقت، حسین علیه السلام در گوشه‌ای از مسجد برخاست و در میان انبوه جمعیت فریاد زد: «ای دروغگو از منبر پدرم رسول خدا صلی الله علیه و آله پایین بیا، این منبر، منبر پدر تو نیست.» عمر در پاسخ گفت: «سوگند به جانم این منبر، منبر پدر تو است، پدر من منبر نداشت، آیا این موضوع را پدرت علی علیه السلام به تو یاد داده است؟» حسین علیه السلام فرمود: اگر از پدرم پیروی کنم در آنچه به من دستور می‌دهد، سوگند به جانم به وسیله‌ی او به راه هدایت می‌رویم و پدرم در عصر رسول خدا صلی الله علیه و آله بر گردن مردم، بیعت دارد (یعنی روز غدیر مردم با او بیعت کرده‌اند) که جبرئیل امین آن را از طرف خداوند وظیفه‌ی مردم کرده است، آن را جز منکر کتاب (قرآن) انکار نمی‌کند، مردم در قلبشان، حاکمیت علی علیه السلام را باور دارند ولی در زبان انکار می‌کنند، وای بر آنان که انکار کننده‌ی حق ما خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله می‌باشند آنگاه که با رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالی که سخت در عذابند ملاقات نمایند. عمر گفت: کسی که حق پدرت را انکار کند، لعنت خدا بر او باد، ما به مردم امر کردیم از ما اطاعت کردند، اگر از پدرت اطاعت می‌کردند، ما نیز اطاعت می‌کردیم... گفتگو ادامه یافت تا اینکه: عمر در حال خشم از منبر پایین آمد و همراه گروهی از اصحاب به حضور حضرت علی علیه السلام رسیدند [صفحه ۵۰] و ماجرا را به عرض رساندند، امام حسن علیه السلام در آنجا بود و اعتراض حسین علیه السلام را تأیید کرد. آنگاه امیر مؤمنان علیه السلام پس از سخنانی فرمود: حسن و حسین علیه السلام نزدیکترین افراد به رسول خدا صلی الله علیه و آله هستند، آنها را در مورد حقشان راضی کن، تا افراد بعد از آنها نیز راضی گردند. عمر گفت: رضایت آنها در چیست؟ علی علیه السلام فرمود: رضایت آنها بازگشت از خطا و توبه از گناه است. عمر گفت: پسرت را تربیت کن تا در برابر سلاطین که حاکمان بر مردم هستند ستیز نکند. علی علیه السلام فرمود: من گنهکاران را تربیت می‌کنم، ولی آن کسی را که رسول خدا صلی الله علیه و آله پروریده و دست پرورده‌ی مکتب پیامبر صلی الله علیه و آله است، دیگر تربیتی بهتر از آن وجود ندارد، آیا این دو پسر (حسن و حسین) را راضی نمی‌کنی؟ عمر در حال خشم از خانه بیرون آمد، گروهی از یارانش به او گفتند کار به کجا کشید؟ او در پاسخ گفت: آیا بر ضد پسر ابوطالب و دو فرزندش حجتی وجود دارد؟... [۵۴].

یک داستان شنیدنی از علم امام حسین

ابوسلمه می‌گوید: همراه عمر بن خطاب (زمان خلافتش) به مکه [صفحه ۵۱] رفتیم و در مراسم حج شرکت نمودیم، در مکه، شخصی نزد عمر آمد و گفت: «من در حال احرام بیرون آمدم و تخم شتر مرغی را دیدم آن را برداشتم و شکستم و پختم و خوردم، چه چیز بر گردن من (به عنوان کفاره) واجب می‌شود؟» عمر گفت: «چیزی در این باره به ذهنم نمی‌آید، اینجا بنشین شاید خداوند مشکل تو را به وسیله‌ی بعضی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله حل کند.» در این هنگام، ناگهان علی علیه السلام همراه حسین علیه السلام به آنجا آمدند، عمر به آن شخص گفت: «این علی علیه السلام پسر ابوطالب است، برخیز و سؤال خود را از ایشان بپرس.» او برخاست و ماجرای خود را گفت، علی علیه السلام فرمود: «سؤال را از این پسر (اشاره به حسین) بپرس، او گفت: هر کدام از شما، مرا به دیگری حواله می‌دهد، مردمی که آنجا بودند اشاره کردند که ساکت باش این حسین علیه السلام فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله است، مسأله‌ات را از او بپرس، شخص ماجرای خود را برای حسین علیه السلام بیان کرد. حسین علیه السلام به او فرمود: «آیا شتر داری؟ عرض کرد: آری فرمود: به تعداد تخم شتر مرغی که برداشته‌ای و خورده‌ای، شتر نر را با شتر ماده آمیزش بده آنچه از شتر ماده تولد یافت آنرا (به عنوان کفاره) بسوی کعبه (برای قربانی) روانه کن.» عمر گفت: ای حسین، شتر ماده (گاهی سقط جنین) می‌کند (در این صورت مسأله چگونه خواهد بود؟) [صفحه ۵۲] حسین علیه السلام فرمود: تخم شتر مرغ نیز (گاهی) فاسد می‌شود (و با این مقایسه پاسخ عمر را داد). عمر گفت: راست گفتی و نیکو جواب دادی، علی علیه السلام برخاست و حسینش

را به سینه‌اش چسبانید و این آیه را خواند: ذریه بعضی‌ها من بعضی‌ها و الله سمیع علیم، آنها فرزندی بودند (که از نظر پاکی و کمال) بعضی از بعضی دیگر گرفته شده بودند و خداوند شنوا و دانا است.» (آل عمران - ۳۴) [۵۵].

اعتراض به عثمان

در زمان خلافت عثمان که او در آغاز محرم سال ۲۴ هجری بر مسند خلافت نشست و حدود ۱۲ سال خلافت کرد، امام حسین علیه السلام دوران جوانی را می‌گذراند و همواره با پدر و برادر بود و هرگز خلافت عثمان را نپذیرفت و در فرصتهای مناسب به آن اعتراض می‌کرد، از جمله هنگامی که عثمان ابوذریه را تبعید به ربه‌ه کرد، با اینکه دستور اکید داده بود کسی به بدرقه ابوذریه نرود، علی علیه السلام همراه جمعی از یاران و از جمله حسن و حسین علیه السلام به بدرقه ابوذریه شتافتند و هر یک خطاب به ابوذریه سخنانی گفتند، گفتار حسین علیه السلام چنین بود: «ای عموی من، پروردگار بزرگ، قادر و توانا است، او می‌تواند هر [صفحه ۵۳] چه را که می‌بینی، تغییر دهد و خداوند هر روز، مقامی (و شأن خاصی) دارد، این مردم، دنیا و زندگی را از تو بازداشتند و آسایش را از تو گرفتند، ولی تو دینت را از آنان گرفته (و نگذاشتی ملعبه‌ی هوسهای آنان گردد) به راستی که تو از دنیا و دنیا داران بی‌نیازی و دنیای مردم پیش چشمم ناچیز است ولی این مردم به روش تو بسیار نیازمندند، من از درگاه خدا برای تو صبر و پیروزی می‌طلبم و امیدوارم خداوند تو را در تمام کارهای یاری فرماید، دل قوی دار و از حرص و ذلت دوری کن، خود را مبارز، به خدا پناه ببر زیرا صبر و استقامت نشانه‌ی دینداری و بزرگواری است، حرص و آز بر روزی کسی نمی‌افزاید و آن را پیش نمی‌اندازد و با زبونی و ترس مرگ به تأخیر نمی‌افتد.» [۵۶]. به این ترتیب می‌بینیم حسین علیه السلام این چنین به دستگاه خلافت عثمان می‌تازد و از تبعید شده‌ی او تقدیر می‌کند و در عمل بر خلاف فرمان آن دستگاه، به بدرقه‌ی ابوذریه می‌شتابد.

حسین در کنار پدر

پس از کشته شدن عثمان (که در اواخر سال ۳۵ هجری رخ داد) مردم با حضرت علی علیه السلام بیعت کردند، حضرت برای اتمام حجت، و سرکوبی ظالمان و حمایت از مستضعفان، زمام امور حکومت را به دست گرفت و چهار سال و نه ماه و چند روز خلافت کرد. [صفحه ۵۴] در این مدت کوتاه، دنیاپرستان از خدا بی‌خبر حوادث بزرگ از جمله جنگهای خانمانسوز جمل، صفین و نهروان را به وجود آوردند و سرانجام آن حضرت را در محراب عبادت به شهادت رساندند. امام حسین علیه السلام که در این وقت بیش از سی سال داشت همراه برادرش امام حسین علیه السلام و سایر یاران علی علیه السلام در جنگ جمل و صفین و نهروان شرکت می‌کرد و دوش به دوش پدر با دشمن می‌جنگید. [۵۷]. در جنگ صفین که بزرگترین جنگ، در زمان خلافت علی علیه السلام با معاویه بود و ۱۸ ماه طول کشید، در آغاز ماه صفر سال ۳۷ هجری، علی علیه السلام سپاه خود را در برابر سپاه بسیار دشمن آماده ساخت، فرماندهی ناحیه‌ی راست لشکرش را به حسن علیه السلام و حسین علیه السلام و عبدالله بن جعفر و مسلم بن عقیل واگذار نمود و فرماندهی طرف چپ لشکر را به محمد حنفیه و محمد بن ابی‌بکر و هاشم مرقال سپرد. [۵۸]. با توجه به اینکه، معاویه با ۱۲۰ هزار نفر به میدان آمده بود و لشکر علی علیه السلام ۹۰ هزار نفر بودند. [۵۹]. این مطلب نیز نقل شده که: علی علیه السلام فرزند دیگرش محمد حنفیه را بیشتر به میدان می‌فرستاد، بعضی از منافقین به او گفتند: پدرت جان تو را به خطر می‌اندازد، اما در مورد دو برادرت حسن و حسین علیهما السلام [صفحه ۵۵] چنین نمی‌کند؟ او در پاسخ گفت: «برادرهایم حسن و حسین علیهما السلام همانند دو چشم پدرم هستند و من همانند دست پدر و دست باید چشم را حفظ کند.» [۶۰]. و این به خاطر آن بود که حسن و حسین علیهما السلام دو امام بعد از علی علیه السلام برای رهبری آینده مسلمانان، حفظ شوند. امام حسین علیه السلام علاوه بر مبارزه دوش به دوش پدر، در امور دیگر، مانند: امور سیاسی، قضایی، فرهنگی و اجتماعی نیز یار پدر و به تعبیر محمد حنفیه چشم پدر بود، به

خصوص در مورد رسیدگی به امور مردم و رفع مشکلات آنها و پاسخ به مسایل علمی و احکام دینی همواره در کنار پدر می‌درخشید به عنوان نمونه نظر شما را به موارد زیر جلب می‌کنم:

رگبار باران بر اثر دعای حسین

اصام صادق علیه السلام نقل می‌کند: جمعی از اهل کوفه به حضور علی علیه السلام آمدند و از نیامدن باران، اظهار ناراحتی کردند و به عرض رساندند برای آنها از درگاه خداوند، طلب باران کند، علی علیه السلام به حسین علیه السلام فرمود: برخیز و طلب باران کن. حسین علیه السلام برخاست و پس از حمد [صفحه ۵۶] و ثنا و درود بر پیامبر صلی الله علیه و آله عرض کرد: «ای خداوندی که عطا بخش نیکیها و نازل کننده‌ی برکتها هستی، باران رحمت را برای ما بیاران و با آب فراوان و گسترده همه جا را پر کن، تا تهی‌دستان از بندگانت از آن بهره‌مند گردند و زمینهای خشک، سرسبز می‌شوند، ای پروردگار جهانیان این خواسته‌ی ما را برآور.» وقتی دعای امام حسین علیه السلام به پایان رسید، باران ناگهانی فراوانی شروع به باریدن گرفت، به طوری که یک نفر بادیه‌نشین آمد و گفت: «دیدم آب در بیابان و در میان گودالها و نهرها موج می‌زند.» [۶۱] .

ازدواج امام حسین و فرزندان او

امام حسین علیه السلام با چهار زن ازدواج کرد [۶۲] که از آنها دارای فرزندان شد: ۱- رباب، دختر امرء القیس که در کربلا حضور داشت و بسیار نسبت به همسرش با وفا بود و پس از یکسال از شهادت حسین علیه السلام در مدینه در گذشت، رباب مادر سکینه و عبدالله (مشهور به علی اصغر) است. ۲- شهربانو، دختر یزدگرد سوم، مادر حضرت سجاد علیه السلام است، که به سال ۲۲ هجری پس از تولد حضرت سجاد علیه السلام از دنیا رفت. (در [صفحه ۵۷] مورد اینکه آیا امام حسین علیه السلام با شهربانو دختر یزدگرد، ازدواج کرده یا نه؟ و آیا همین شهربانو مادر امام سجاد علیه السلام است، گفتار دیگری نیز وجود دارد). ۳- لیلا، مادر علی اکبر علیه السلام است. ۴- ام اسحق، که مادر فاطمه بنت الحسین علیه السلام است. شیخ مفید (ره) در کتاب ارشاد پسران امام حسین علیه السلام را چهار نفر ذکر کرده است ۱- علی اکبر علیه السلام ۲- علی اوسط (امام سجاد علیه السلام) ۳- جعفر که در زمان پدر از دنیا رفت. ۴- عبدالله (علی اصغر) و می‌گوید: دختران آن حضرت دو نفر به نامهای سکینه و فاطمه علیهما السلام بوده‌اند. [۶۳] . و بعضی نقل کرده‌اند که آن حضرت ده فرزند داشت، شش نفر آنها پسر بودند که عبارتند از: ۱- علی اکبر علیه السلام ۲- علی اوسط (امام سجاد علیه السلام) ۳- علی اصغر ۴- عبدالله ۵- محمد ۶- جعفر و دخترانش عبارتند از: ۱- زینب ۲- سکینه ۳- فاطمه ۴- و یکی دیگر که نامش را ذکر نکرده‌اند، [۶۴] شاید این دختر که نامش را ذکر نکرده‌اند همان حضرت رقیه علیها السلام باشد. که گاهی او را «فاطمه صغیره» می‌خوانند، که سه سال داشت و گویا این دختر همان است که حضرت زینب علیها السلام در کوفه وقتی سر بریده امام حسین علیه السلام را می‌بیند، مرثیه می‌خواند، از جمله از این دختر یاد کرده خطاب به امام [صفحه ۵۸] می‌گوید: «یا اخی فاطم الصغیره کلمها فقد کاد قلبها ان یدوبا؛ برادرم با فاطمه کوچک سخن بگو که نزدیک است قلبش آب شود.» [۶۵] . اما فاطمه بزرگ، همسر حسن مثنی (فرزند امام حسن علیه السلام) بوده است. فاطمه صغیره یا رقیه علیها السلام به یاد پدر در خرابه‌ی شام به شهادت رسید و مرقد منورش در شهر دمشق قرار دارد. در مورد حضرت سکینه علیها السلام دانشمند معروف اهل تسنن، شبلنجی در نورالابصار نقل می‌کند، وی همسر عبدالله بن حسن (پسر عموی خود) بود، عبدالله در کربلا به شهادت رسید، همسر مصعب بن زبیر گردید، سکینه علیها السلام از نظر کمال و علم و ادب، سرآمد مردم برجسته‌ی زمان بود و شهرت او به فضایل معنوی، شرق و غرب جهان را گرفته است. بعضی سن سکینه علیها السلام را در کربلا بیست سال دانسته‌اند. [۶۶] . [صفحه ۶۱]

امام حسین در عصر امامت برادر و در عصر امامت خود

ظهور معاویه و عوامل مزدور او

بعد از شهادت علی علیه السلام، حسین علیه السلام و سایر برادران با غم جانگداز شهادت امیر مؤمنان علیه السلام روبرو شدند، مطابق وصیت او رفتار نمودند، امام حسن علیه السلام جانشین پدر بود و در آغاز همچون پدر به رسیدگی امور سیاسی و اجتماعی روزانه‌ی مردم پرداخت. امام حسین علیه السلام یگانه یار و حامی برادر در ابعاد مختلف بود و هرگز از پیروی امام زمانش، سرپیچی نکرد. دشمنان داخلی و خارجی و نیرنگ بازیهای معاویه، کار را به جایی رساند که امام حسن علیه السلام مجبور شد که موقتاً ترک جنگ کند و به اصطلاح با شرایطی، صلح را (که به معنی آتش بس بود نه سازش) بپذیرد و این صلح بر اساس قانون رعایت اهم بر مهم بود، که بر طبق بعضی از روایات، اگر این صلح (ترک جنگ موقت) امام حسن علیه السلام نبود، احدی از شیعیان در روی زمین باقی نمی ماند. [۶۷]. معاویه از آن پس، مروان را حاکم مدینه کرد و مروان آن نامرد [صفحه ۶۲] روزگار هر چه خواست و توانست به آل علی علیه السلام ستم کرد و سرانجام آن حضرت، با دست زیر پرده‌ی او به وسیله‌ی همسرش به نام جعدله مسموم شده و به شهادت رسید، به این ترتیب امام حسن علیه السلام در ۲۸ صفر سال ۵۰ هجری شهید شد.

امامت امام حسین

پس از شهادت امام حسن علیه السلام، امام بر حق مردم، امام حسین علیه السلام بود، امام حسین علیه السلام تا آنجا که امکانات اجازه می داد، از اختیارات امامت استفاده می کرد و به امور مردم رسیدگی می نمود. ولی تا معاویه زنده بود، سانسور و خفقان عجیبی همه جا را فرا گرفته بود و جرم شعیه بودن برای اعدام کافی بود، از این رو کارها در مسیر امامت صحیح، به کندی پیش می رفت. ولی آن حضرت اعتنایی به دستگاه طاغوتی معاویه نداشت و آنچه را که خود وظیفه‌ی شرعی می دانست انجام می داد و در پی فرصت بود تا بر ضد دستگاه بنی امیه قیام کند و برای چنین قیامی، دلها را آماده می ساخت. برخوردهای شدید او با مأموران معاویه به خصوص با مروان فرماندار بی رحم مدینه از سوی معاویه، حاکی است که: حسین علیه السلام در آن شرایط سخت، در هر بعدی از ابعاد، به طور قاطع و انقلابی رفتار کرده و هرگز زیر بار ظلم نرفته است. هم در دوران ده ساله‌ی امامت امام حسن علیه السلام و هم در دوران حدود [صفحه ۶۳] یازده ساله‌ی امامت خود، همواره با دشمنان اسلام و طاغوتیان برخورد شدید داشته، تا آنکه به شهادت رسیده است، به عنوان نمونه نظر شما را به چند مورد از برخوردهای آن حضرت با مروان، جلب می کنیم:

مروان دشمن شماره‌ی یک اهل بیت و برخورد امام حسین با او

در زندگی سراسر درخشان امام حسین علیه السلام در موارد بسیار از مروان بن حکم، دژخیم ننگین بنی امیه، سخن به میان آمده و امام علیه السلام با او برخورد شدید داشته است. مروان فرزند «حکم» پسرعموی عثمان، یک فرد قلدر، دیکتاتور، سنگدل، هتاک و نیرنگباز عجیبی بود و در دنیاپرستی و قدرت طلبی شهرت داشت. به عنوان مثال: در حکومت عثمان به قدری خود را به عثمان نزدیک کرده بود که تنها بخششهای عثمان به او پانصد هزار دینار (مثقال طلا) بوده است. [۶۸]. او با این خوی استعماری هرگز نمی خواست حضرت علی علیه السلام و فرزندان او روی کار آیند و زمان امور رهبری را به دست گیرند، اینک به نمونه‌ای از پستی حسب و نسب و سایر خصوصیات او توجه کنید: پدر مروان شخصی به نام «حکم بن ابی العاص» بوده است. حکم بن ابی العاص شخصی بود که تا توان داشت، پیامبر صلی الله علیه و آله را [صفحه ۶۴] استهزا و آزار می داد، به شیوه‌ی راه رفتن پیامبر صلی الله علیه و آله راه می رفت، تا مسخر کند و مردم را بخنداند، پیامبر صلی الله علیه و آله او را از مدینه تبعید کرد، راویان حدیث

می‌نویسند: او روزی بالای درخت خرما به خانه‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله می‌نگریست، پیامبر صلی الله علیه و آله کمائی خواست تا او را هدف قرار دهد، او فهمید فرار کرد و روزی به پیامبر صلی الله علیه و آله اهانت کرد و گفت: «ای محمد از خدا بترس.» پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند تو و فرزندت که در صلب تو است (اشاره به مروان) را لعنت کرده است آیا تو مرا به تقوا می‌خوانی با اینکه من تا سر حد عشق، با خدا پیوند دارم؟ [۶۹]. و پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «هرگز دیدید معاویه بالای منبر است با شمشیر او را بزنید و اگر دیدید حکم بن ابی العاص بالای منبر است او را بکشید.» او و پدرش در روایات به عنوان وزغ بن وزغ (سوسمار پسر سوسمار یا قورباغه پسر قورباغه) خوانده شده‌اند: مادر حکم بن ابی العاص، زنی به نام «زرقاء» روسپی معروف زمان خود بوده است. [۷۰]. پیامبر صلی الله علیه و آله این پدر و پسر را به خاطر انحراف و تباهی‌شان، از مدینه به طائف تبعید کرد، این دو در طائف بودند، پس از پیامبر صلی الله علیه و آله از آنجا که مروان پسر عموی عثمان بود، عثمان نزد ابوبکر و وساطت کرد که [صفحه ۶۵] مروان پدرش را به مدینه بازگرداند، ولی پذیرفته نشد، در زمان خلافت عمر نیز وساطت کرد، پذیرفته نشد، تا وقتی که خود بر مسند خلافت نشست مروان و پدرش را به مدینه بازگردانید. و آنچه از مال و ثروت و اختیارات که می‌خواست در اختیار مروان گذاشت. خمس آفریقا را که مطابق نقل جماعتی، صد هزار دینار بود در یک مجلس به مروان داد و مروان را وزیر نامه‌ها و مراسلات مخصوص خود گردانید. در ماجرای تبعید ابوذر غفاری، از ناحیه‌ی عثمان فرمان صادر شد که کسی ابوذر را بدرقه نکند، ولی علی علیه السلام و حسن و حسین علیه السلام و جمعی از اصحاب، ابوذر را بدرقه کردند، امام حسن علیه السلام با ابوذر سخن می‌گفت، مروان او را دید و صدا زد: «ای حسن مگر نمی‌دانی امیر مؤمنان (عثمان) سخن با ابوذر را ممنوع اعلام داشته است، اگر نمی‌دانی اکنون بدان.» امام علی علیه السلام به مروان یورش برد، تازیانه‌اش را بین دو گوش اسب او زد و فرمود: «دور شو، خدا تو را به دوزخ افکند.» مروان ترسید و بازگشت، در حالی که خشم او را فرا گرفته بود نزد عثمان رفت و ماجرا را گفت. [۷۱]. روزی عایشه (همسر رسول خدا) به مروان گفت: خداوند پدرت [صفحه ۶۶] را لعنت کرده است و تو پاره و رشته‌ای از آن لعنتی هستی. از آنجا که مروان دشمن سرسخت علی و آل علی علیهم السلام بود وقتی که مروان در جنگ جمل اسیر شد و او را نزد حضرت علی علیه السلام آوردند و گفتند این شخص با تو بیعت می‌کند، حضرت علی علیه السلام فرمود: «نیازی به بیعت او ندارم دستش دست یهودی است، اگر با دستش بیعت کند، با پشت خود به شکستن بیعت، اقدام می‌نماید، آگاه باشید او حکومت کوتاه مدتی خواهد یافت، همانند مقدار زمانی که سنگی بینی خود را با زبانش پاک کند، او پدر قوچه‌های چهارگانه است و امت اسلام از دست او و پسرانش روزهای خونینی خواهند داشت.» [۷۲]. منظور از قوچه‌های چهارگانه پسران او عبدالملک، عبدالعزیز، بشر و محمد هستند که بعدها عبدالملک به خلافت رسید و عبدالعزیز حاکم مصر شد، بشر والی عراق، محمد حاکم الجزیره گردید. ابن ابی الحدید در شرح خطبه ۷۳ نهج البلاغه می‌گوید: آنچه علی علیه السلام فرموده بود واقع شد، مروان در سن ۶۵ سالگی به خلافت رسید و همه‌ی مدت خلافتش بیش از نه ماه نبود. در جنگ صفین، مروان پیشاپیش سپاه معاویه به جنگ با علی علیه السلام آمد. [۷۳]. [صفحه ۶۷]

برخورد امام حسین با مروان در مدینه

روزی مروان در مدینه بالای منبر رفت، و از حضرت علی علیه السلام بدگویی کرد سپس به پائین آمد، امام حسین علیه السلام اطلاع یافت و بی‌درنگ به مسجد نزد مروان رفت و با خشم تمام، فریاد زد از فرزندان زرقاء (زن معروف به زناکاری) و ای فرزند خورنده شپش، آیا تو به علی علیه السلام بد می‌گویی؟ علی علیه السلام کسی است که خداوند در باره‌اش فرمود: ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات سیجعل لهم الرحمن ودا؛ آنان که ایمان آوردند و کارهای نیک انجام دادند، خداوند رحمان به زودی محبت آنها را در دلها می‌افکند. [۷۴]. ای آیه مخصوص علی علیه السلام و پیروان او است. نیز در شأن علی علیه السلام می‌فرماید: فانما یسرناه بلسانک

لتبشر به المتقین؛ ما قرآن را بر زبان تو (ای پیامبر) آسان ساختیم، تا پرهیزکار را به وسیله‌ی آن بشارت دهی. [۷۵]. پیامبر صلی الله علیه و آله با این دو آیه علی علیه السلام را بشارت داد. [۷۶]. به این ترتیب امام حسین علیه السلام مروان را محکوم کرد و سپس از [صفحه ۶۸] مسجد خارج شد.

دشمنی‌های مروان با آل علی

معاویه، مروان (با آن همه ناپاکی و عداوتی که با اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله داشت) فرماندار مدینه کرد، و به او دستور داد حقوقی را برای جوانان قریش قرار دهند، نقل شده امام سجاد علیه السلام می‌گوید: مروان به من گفت نام تو چیست؟ گفتم علی پسر حسین، گفت: نام برادرت چیست؟ گفتم علی، گفت: علی و علی، پدرت چرا نام همه‌ی فرزندش را علی گذاشته است؟ نزد پدرم امام حسین علیه السلام آمدم و ماجرا را گفتم، فرمود: وای (و عذاب خدا) بر مروان پسر زرقاء (زن بدکار) اگر صد فرزند داشتم دوست داشتم همه را به نام علی بگذارم. [۷۷]. تاریخ‌نویسان می‌نویسند: مروان بعد از حادثه‌ی جنگ جمل، به معاویه پیوست و از طرف او دوبار، حاکم مدینه شد و در روزهای جمعه در خطبه نماز، به حضرت علی علیه السلام بدگویی می‌نمود. [۷۸]. مردانی بزرگ و وارسته از عراق و حجاز به حضور امام حسین علیه السلام می‌آمدند و درباره‌ی اوضاع با او صحبت می‌کردند، مروان برای معاویه نوشت و جریان رفت و آمد بزرگان به خانه‌ی حسین علیه السلام را شرح داد، و در ضمن تذکر داد که از وجود حسین ایمن نیستم در این باره [صفحه ۶۹] نظرت را بنویس. معاویه در پاسخ نوشت: «از مضمون نامه آگاه شدم، با حسین علیه السلام رو در رو نشود و کاری به او و بیعت نکردن او نداشته باش.» [۷۹].

از بدعتهای مروان

معاویه در وصیت خود به یزید گفت: «وقتی که از دنیا رفتم، و مرا در میان تابوت گذاشتند، به تو می‌گویند بیا نماز بخوان، بگو من از وصیت پدرم سرپیچی نمی‌کنم، او به من سفارش کرده که بزرگی از بنی‌امیه که عمویم مروان است نماز بخواند، مروان را بر خود مقدم بدان.» وقتی معاویه مرد، یزید طبق وصیت پدر گفت: مروان باید نماز بخواند، مروان به پیش آمد و مشغول نماز شد، به جای پنج تکبیر، چهار تکبیر گفت، و نماز را پایان داد، پول پرستان از خدا بی‌خبر، برای حفظ آبروی مروان بدعت گذاری کرده و گفتند نماز میت، چهار تکبیر دارد. [۸۰].

نمونه‌ی دیگر از موضع گیری امام حسین با مروان

روزی مروان به امام حسین علیه السلام گفت: «اگر افتخار به وجود فاطمه علیها السلام نبود، شما به چه چیز بر ما افتخار می‌کردید؟» [صفحه ۷۰] امام حسین علیه السلام در پاسخ به گستاخی او، گلوی مروان را گرفت و دستارش را به گردنش پیچید، به طوری که مروان بیهوش به زمین افتاد. آنگاه حسین علیه السلام نزد جماعتی از قریش رفت و فرمود: «شما را سوگند به خدا اگر راست گفتم مرا تصدیق کنید، آیا در روی زمین دو دوستی محبوبتر در نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله از من و برادرم حسن علیه السلام می‌شناسید، یا بر روی زمین پسر دختر پیغمبر صلی الله علیه و آله غیر از من و برادرم هست؟» مردم گفتند: نه فرمود: «من در زمین کسی را ملعونتر از مروان و پدرش تبعید شده‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله نمی‌دانم.» سپس به مروان فرمود: «سوگند به خدا بین جابرسا و جابلقا (که یکی در مشرق و دیگری در مغرب است) دو مرد هستند که خود را مسلمان می‌نامند، ولی دشمن ترین مردم به خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله و خاندان رسول خدا صلی الله علیه و آله هستند و آن تو و پدرت هستی، نشانه‌ی (صدق) گفتارم این است که وقتی خشمگین می‌شوی، عبایت به زمین می‌افتد.» روایت کننده می‌گوید: سوگند به خدا مروان در آن مجلس

برنخاست مگر اینکه خشمگین شد و عبايش بر زمین افتاد. [۸۱]. [صفحه ۷۱]

گفتار مروان در شجاعت حسین

روزی بین امام حسین علیه السلام و ولید بن عتبہ (که در آن روز فرماندار مدینه بود) در مورد ملکی، نزاع در گرفت، امام حسین علیه السلام دستار ولید را از سرش گرفت و به گردنش پیچید. مروان گفت: «سوگند به خدا تا امروز جرأت و شجاعت مردی همچون حسین علیه السلام را نسبت به رئیس ندیده بودم». [۸۲].

نمونه‌ی دیگر از درگیری شدید حسین با مروان

معاویه برای فرماندارش مروان در مدینه نوشت: از ام کلثوم دختر عبدالله بن جعفر علیه السلام (که دختر حضرت زینب علیها السلام بود) برای پسر میزید خواستگاری کن، مروان نزد عبدالله رفت و ماجرا را گفت: عبدالله گفت: اختیار این دختر با دائیش، مولای ما حسین علیه السلام است، عبدالله ماجرا را به عرض امام حسین علیه السلام رسانید، امام فرمود، از درگاه خداوند سعادت و خشنودی را می‌طلبم... تا اینکه مردم و امام حسین علیه السلام در مسجد اجتماع کردند، مروان همراه عده‌ای از بزرگان قوم خود به حضور حسین علیه السلام آمد و ماجرای دستور معاویه را به عرض رساند، و افزود: «مهریه‌اش را به حکم پدرش هرچه باشد می‌پردازیم و قرضهای پدرش را ادا می‌کنیم، به اضافه‌ی صلح بین این دو طایفه (طایفه‌ی بنی‌هاشم و بنی‌امیه) و... [صفحه ۷۲] امام حسین علیه السلام پس از حمد و ثنای فرمود: «ای مروان! آنچه گفتی شنیدم، اما در مورد مهریه، سوگند به جانم ما از سنت پیامبر صلی الله علیه و آله تجاوز نمی‌کنیم که دوازده «وقیه» معادل ۴۸۰ درهم بود. اما در مورد ادای قرض پدرش، زنان ما هر جا باشند قرضهای دنیوی ما را ادا می‌کنند. اما صلح و آتشی بین ما و طایفه‌ی شما «این را بدان که ما برای خدا و در راه خدا با شما دشمنی داریم، و برای دنیا با شما سازش نمی‌کنیم، سوگند به جانم خویشاوند نسبی (به خاطر خدا) به هم زده شد [۸۳] تا چه رسید به خویشاوندی سببی؟! (یعنی خویشی از ناحیه‌ی داماد)... پس از گفتگوهای دیگر، مروان و همراهانش مأیوس شده و برخاستند و رفتند.

جلوگیری مروان از دفن جنازه‌ی امام حسن در کنار قبر پیامبر و اعتراض حسین به او

از ناپاکی و خباثت مروان اینکه: وقتی که امام حسن علیه السلام به دستور معاویه توسط همسر سابقش جعده دختر اشعث، مسموم شد و به شهادت رسید، امام حسین علیه السلام پیکر پاکش را غسل داده و کفن کرد و نماز بر آن خواند و مطابق وصیت امام حسن علیه السلام جنازه‌ی او را با چند نفر اصحاب برداشتند و به کنار قبر پیامبر صلی الله علیه و آله برای تجدید عهد بردند. [صفحه ۷۳] مروان با عده‌ای از بنی‌امیه به خیال اینکه می‌خواهند جنازه‌ی امام حسن علیه السلام را در آنجا به خاک بسپارند، به پیش آمدند و مانع شدند و گفتند: «آیا عثمان در بقیع در جای دور، دفن شود، ولی امام حسن علیه السلام کنار قبر پیغمبر صلی الله علیه و آله، هرگز چنین کاری نباید بشود.» عایشه نیز به آنها پیوست و آنها را بر ضد بنی‌هاشم تحریک می‌کرد. امام حسین علیه السلام فرمود: «سوگند به خدا اگر وصیت بردارم حسن علیه السلام نبود که فرموده بود، مبادا در مورد دفن من به مقدار ظرف خون‌گیری، خون ریخته شود قطعا می‌فهمیدید که چگونه شمشیرهای خدا را از دست شما می‌گرفتم و به جای حق خود می‌گذاشتم، شما پیمان‌شکنی کردید و آنچه را با شما معاهده کرده بودیم به هم می‌زدید، آنگاه جنازه‌ی امام حسن علیه السلام را بسوی بقیع برده و در آنجا دفن نمودند، در حالی که به تحریک مروان و همسوهایش تیرباران شده بود. به این ترتیب می‌بینیم: مروان ناپاک آن همه علی و آل علی علیه السلام دشمنی می‌کرد، و این نمونه‌های بود که در زمان معاویه رخ داد. و هنگامی که معاویه از دنیا رفت، باز مروان دست از دشمنی برنداشت، و در مورد نامه‌ی یزید به ولید (فرماندار مدینه) که نوشته بود از حسین علیه السلام بیعت بگیر، مروان به ولید

گفت: «گردن حسین علیه السلام را بزن که اگر او از اینجا برود دیگر دست به او پیدا نمی‌کنیم.» چنانکه شرح آن خاطرنشان می‌شود. مروان با آن نیرنگ بازیهایی که داشت، بعد از معاویه بن یزید، زمام امور خلافت را به دست گرفت، ولی همان گونه که حضرت علی علیه السلام [صفحه ۷۴] فرمود: «او به مقدار زمانی که سگی بینی خود را با زبان پاک کند حکومت می‌کند.» [۸۴] مدت خلافتش بیش از نه ماه نبود و به جهنم واصل شد. [۸۵]. در این برخوردها، نمونه‌هایی از روش امام حسین علیه السلام و قاطعیت او و عدم سازشکاری او با تبهکاران را دانستیم و فهمیدیم که امام حسین علیه السلام مظهر قهر و قدرت خدا نسبت به دشمنان حق و ستمگران بود، و هرگز تن به ظلم و سازش با ظلم نداد، و قاطعانه در برابر افرادی چون مروان ایستاد، و با برخوردهای کوبنده، بینی گنده‌ی آن ناپاک‌زاه بی‌خرد را به خاک مالید.

موضع گیری شدید امام حسین با شخص معاویه

امام حسین علیه السلام با شخص معاویه نیز برخورد شدید داشت و هرگز فریب نیرنگهای او را نمی‌خورد و چنانکه از نامه‌های آن حضرت به معاویه و سخنرانی آن حضرت بر ضد او پیدا است اما با گفتار کوبنده، معاویه را محکوم نموده است. قبلاً گفتیم: مروان برای معاویه نامه نوشت که بزرگان عراق و حجاز به منزل حسین علیه السلام رفت و آمد دارد و از ناحیه‌ی امام حسین علیه السلام خطر جدی احساس می‌شود. معاویه که روحیه‌ی حسین علیه السلام را می‌دانست در پاسخ نوشت: کاری به کار او نداشته باش... [صفحه ۷۵]

نامه‌ی معاویه به حسین

سپس معاویه نامه‌ای به این مضمون برای امام حسین علیه السلام نوشت: «اخباری در مورد تو به من می‌رسد، اگر راست است، گمانم آن است که چنین رفتار نکنی، سوگند به جانم اگر کسی به عهد خدا توجه کند، سزاوار است به او وفا شود.... خویش را موعظه کن و وفای به پیمان الهی بنما، و تو اگر رهبری مرا انکار کنی، من نیز تو را انکار می‌کنم، اگر با من ستیز کنی، با تو ستیز می‌کنم، از اختلاف و فتنه‌انگیزی پرهیز، تو مردم و بلاهای وارد بر آنها را می‌شناسی، در مورد خود و دینت در مورد امت اسلامی، خوب بیندیش و اغفال بی‌خردان و نادانان نشود.» وقتی که این نامه به دست امام حسین علیه السلام رسید، نامه‌ی طول و درازی در پاسخ او نوشت.

پاسخ دندان شکن امام حسین به نامه‌ی معاویه

اما بعد: نامه‌ای از تو به من رسید و در آن نامه نوشته بودی که از قول من به تو سخنانی گفته‌اند، آنان که این مطلب را به تو گفته‌اند، مردمی چالپوس و متملق و فتنه‌انگیزند، من قصد جنگ‌افروزی بر ضد تو را ندارم، زیرا من بیمناکم که پیمان بشکنم [۸۶] و نیز از خدا می‌ترسم که در برابر تو و دوستان ستمگر و بی‌دینت پوزش بطلبم، تو و دوستان [صفحه ۷۶] و یاران تو، حزب و فرقه‌ای ستمکارید که دست دوستی بسوی شیطان دراز کرده‌اید. آیا تو قاتل «حجر بن عدی» برادر ما از طایفه‌ی کنده، و یاران نمازگزار و خداپرست او نیستی؟ و این تو نبودی که پنجه‌ی ظالمانه‌ات را به خون بندگان شایسته‌ی خداوند رنگین کردی، آنان پاک مردانی بودند که تن به ظلم نمی‌دادند، آنان مردمی حقیقی بودند که بدعت در دین نگذاشتند، به امر به معروف و نهی از منکر پرداختند و در این راه از ملامت سرزنش کنندگان نهراسیدند و سینه‌هایشان را در برابر حوادث سپر کردند، تو چنین مردان پاک را از دم شمشیر گذراندی، تو آنها را به سوگندهای شدید و پیمانهای محکم، مطمئن ساختی، بعد به عهد خداوند پشت پا زدی و پیمان الهی را ناچیز شمردی... وای که تو چقدر گستاخ و بی‌پروا هستی. آیا تو کشنده‌ی «عمرو بن حمق» همنشین پیامبر خدا

صلی الله علیه و آله نبود؟ هیچ می‌دانی که خون چه نازنین مردی را به خاک ریختی، او مردی پارسا بود که بر اثر عبادت خدا پیکرش لاغر و رنگش زرد شده بود. تو چنین مردی را کشتی در حالی که به او امان داده بودی، سوگند به خدا اگر با مرغ وحشی بیابانی چنین پیمانی بسته بودی، از فراز کوههای آسمان خراش فرود می‌آمد، ولی تو ناجوانمردانه پیمان شکنی کردی. ای معاویه! آیا تو «زیاد بن سمیه» را که فرزند زنا بود و از بستر عبدالله ثقیف به دنیا آمد، پسر پدرت نخواندی؟! با اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: فرزند متعلق به فراش (صاحب بستر خود) است، [صفحه ۷۷] و جزای زناکار سنگباران می‌باشد، ولی از تو روی عمد پشت پا به سنت پیامبر صلی الله علیه و آله زدی و آنچه طبع هوسباز و دماغ پر نخوت خواست، آن چنان کردی، و از راه خدا منحرف شدی. باز به این هم اکتفا نکردی، و یک زن زاده‌ی خطاکار، (یعنی زیاد بن ابیه را) بر مسلمانان حکومت دادی، تا خونشان را بریزد و دست و پایشان را جدا سازد و چشمان آنها را کور نماید و امت ارادتمند محمد صلی الله علیه و آله را به شاخه‌های درخت خرما به چهار میخ بکشد. به راستی که سفاکی و خونخواری بیش از این نمی‌شود؟ ای معاویه! گویی که تو از این امت نیستی، و این امت هم از تو نیست. آیا تو قاتل «حضر می» نیستی؟ زیاد بن سمیه برای تو نوشت که «حضر می» در دین علی علیه السلام است، و تو خونخوار جبار در پاسخ او نوشتی که هر که بر روش علی علیه السلام است، او را از دم شمشیر بگذران، و او هم به امت تو چنین کرد، خون پاک حضر می و دیگر یاران علی علیه السلام را بی‌رحمانه به خاک ریخت و پیکر آن آزاد مردان مسلمان را قطعه قطعه کرد. ای معاویه! دین علی علیه السلام همان دین پسر عمویش پیغمبر بزرگوار صلی الله علیه و آله است، تو محمد بن عبدالله علیه السلام را می‌شناسی و می‌دانی که او کیست؟ او همان کسی است که تو هم اکنون به نام او بر جایگاهش تکیه زده‌ای و بر جان و مال مسلمانان حکومت می‌کنی، ولی ای تیره‌بخت فرومایه، تو و خاندانت این بزرگواری و شرافت را نداری که [صفحه ۷۸] بر مسند پیشوایی مسلمانان و بزرگترین رادمرد جهان یعنی محمد صلی الله علیه و آله تکیه بزنی، بلکه تو نیز باید مانند پدرانت از این شهر به آن شهر، کوچ کنی و به سوداگری پردازی. در نامه‌ات تهدید کردی اگر منکر من و حکومت شوی و به مکر و حيله پردازی من نیز با تو همان گونه رفتار می‌کنم، اینکه به تو می‌گویم هر چه می‌خواهی بر ضد من حيله گری کن، من از حيله‌ی جنبنده‌ی ناچیزی چون تو باک ندارم، و به خدا امیدوارم و می‌دانم که حيله گریها و ترفندهای تو کوچکترین آسیبی به من نمی‌تواند برساند. زیان تو برای خودت از هر زیانی بیشتر است، هیچ کس مانند خودت به تو آسیب نمی‌رساند، زیرا تو به اسب سرکش نادانی سوار شده‌ای و می‌تازی و بر پیمان شکنی، حرص و آز عجیب داری. به جان خودم سوگند، تو به عهدت وفا نکردی و عهد خویش را با ریختن خون این چند نفر شکستی. مگر نه این است که اینها با تو از در صلح درآمدند و تو در برابر آنان سوگند یاد کردی و پیمان محکم بستی که شمشیر بر رویشان نکشی، تو آنان را کشتی، بی‌آنکه کسی را کشته باشند و یا با تو بجنگند. تو آنان را نکشتی مگر برای اینکه ذکر فضایل ما را می‌کردند و حق خاندان نبوت را بزرگ می‌شمردند. تو آنان را از دم شمشیر گذراندی، زیرا بیمناک از آن بودی که مرا به خلافت برگزینند. ای معاویه! به هوش باش و قصاص خداوند را بیاد آر و به روز حساب یقین قاطع داشته باش و بدان که نامه‌ی اعمال بندگان در برابر [صفحه ۷۹] حضرت پروردگار گشوده است و در آن ناچیزترین عمل، منعکس شده و هیچ عملی از نظر وسیع حضرتش دور نیست. خدای بینا فراموشکار نیست و اعمال ستمگرانه‌ی تو را از یاد نمی‌برد، آری تو بندگان شایسته‌ی الهی را دستگیر کرده و به اتهام ناروا می‌کشی، و تو گستاخ بی‌حیا، دوستان خدا را از خانه‌هایشان دستگیر کرده از کنار زن و فرزندشان به شهرهای دور دست تبعید می‌کنی، تا برای پسر نادان و سگباز و شراب‌خوار بیعت بگیری. من در این تجاوزها و زورگوییهای تو هیچ چیز نمی‌بینم، مگر اینکه به خودت زیان می‌رسانی و از دین محمد صلی الله علیه و آله بی‌زاری می‌جویی و مردم را آزار می‌دهی. تو بر گفته‌های نابخردانه‌ی «عمرو عاص» نادان و سفیه گوش می‌دهی، و پرهیزکاری و پاکدامنی را ناچیز می‌انگاری. [۸۷]. وقتی این نامه‌ی کوبنده نزد معاویه رسید و خواند گفت: «به نظرم در او کینه است. یزید و عمر و عاص گفتند: جوابش را بده، معاویه پس از ذکر مطالبی گفت: «سوگند به خدا در حسین علیه السلام عیبی نمی‌بینم، ولی به نظرم رسید

چیزی ننویسم و لجاجت نکنم.» [۸۸]. نامه‌ها و برخوردهای شدید دیگری نیز بین امام حسین علیه السلام و معاویه اتفاق افتاده است، در اینجا به ذکر همین نامه فوق اکتفا کردیم که با توجه به مضمون آن، در آن شرایط سخت، به خوبی به [صفحه ۸۰] شجاعت و قاطعیت امام حسین علیه السلام پی می‌بریم و شیوهی آن حضرت را در امر به معروف و نهی از منکر، به خوبی لمس و حس می‌کنیم.

سخنرانی حسین در مراسم حج بر ضد معاویه

معاویه توسط دژخیمان‌ش دهها هزار از شیعیان علی علیه السلام را بی‌خانمان کرده و کشته بود و در همه جا حمام خون از مظلومین به راه انداخته بود. دو سال قبل از مرگ معاویه (یعنی سال ۵۸ هجری بود) امام حسین علیه السلام در آن سال در مراسم حج شرکت کرد و گروه بسیاری از بنی‌هاشم و اصحاب و تابعین نیک را که بیش از هزار نفر بودند در «منی» به دور خود جمع نمود و برای آنها چنی سخنرانی کرد: بعد از حمد و ثنا فرمود: می‌دانید که طاغوت (معاویه) با ما و پیرامون ما چه می‌کند؟ شما می‌بینید و خبرها را می‌شنوید من می‌خواهم چند مطلب از شما پرسم، اگر است گفتم، مرا تصدیق کنید و اگر دروغ گفتم تکذیب نمایید. سخنم را بشنوید و گفتارم را مخفی نزد خود نگهدارید سپس وقتی به شهرهای خود رفتید و برای افرادی که مورد اطمینان شما هستند، بیان نمایید، من ترس آن دارم که (با روشن معاویه) حق پایمال گردد و نابود شود، ولی خداوند نورش را کامل می‌کند هر چند مشرکان را خوش نیاید. سپس امام حسین علیه السلام آیاتی از قرآن را که در شأن علی علیه السلام و آل علی علیه السلام است، بیان کرد و همچنین گفتاری از رسول خدا صلی الله علیه و آله در شأن [صفحه ۸۱] اهل بیت علیهم السلام را ذکر نمود، در همه‌ی این موارد حاضران تصدیق می‌کردند و می‌گفتند: «ما شنیده‌ایم و گواهی می‌دهیم.» غیر از صحابه، تابعین (طبقه‌ی بعد از صحابه) نیز گفتار امام حسین علیه السلام را تصدیق نمودند، امام پس از اتمام حجت و بیان کامل آنچه که لازم بود بفرماید، به آنها رو کرد و فرمود: «شما را سوگند به خدا می‌دهم که هنگام مراجعت به شهرهای خود، این مطالب را به افراد مورد اطمینان بگویید، سپس سخن را به پایان رسانید و حاضران متفرق شدند. [۸۹]. این فراز تاریخی، به خوبی نشانگر سانسور و خفقان شدید حکومت معاویه و کشتار بی‌رحمانه‌ی او از پیروان علی علیه السلام و دشمنی سرسختانه‌ی معاویه با خاندان نبوت است، که امام توصیه می‌کند که این گفتار را برای افراد مورد اطمینان بگویید. و می‌بینیم امام حسین علیه السلام در آن شرایط، در مراسم حج به دو فریضه امر به معروف و نهی از منکر، اقدام کرده و حاضران را بیدار می‌نماید و به آنها سفارش می‌کند که دیگران را نیز - با رعایت اطمینان - بیدار کنند.

دیدار معاویه با حسین و اعتراض شدید امام با او

وقتی معاویه «حجر بن عدی» آن مبارز بزرگ، و یاران رشید او را به [صفحه ۸۲] شهادت رسانید، در همان سال به حج رفت، در حجاز امام حسین علیه السلام را ملاقات نمود و گفت: «ای ابا عبدالله آیا از آنچه به حجر بن عدی و یارانش انجام دادیم خبر داری؟ و خبر برخورد شدید ما به پیروان او و پدرت به تو رسیده است؟» امام فرمود: چه کردی؟ او گفت: آنها را کشتیم و کفن کردیم و نماز بر آنها خواندیم و دفن کردیم. امام نیشخندی زد و فرمود: ای معاویه، قوم (متعهد و بنی‌هاشم) را با این کارهای دشمن خود کردی، ولی «ما اگر شیعیان تو را بکشیم، نه آنها را کفن می‌کنیم و نه نماز بر آنها می‌خوانیم و نه آنها را دفن می‌نماییم.» به من خبر رسیده که با کمال گستاخی و وقاحت به علی علیه السلام بدگوی می‌کنی، در نتیجه ما را به قیام و دشمنی وا می‌داری؟ و به بنی‌هاشم بد می‌گویی، به وجدان خود رجوع کن از آن پرس که حق با تو است یا بر ضد تو است؟ ای معاویه! ما را با تیر عداوت و دشمنیت در مکان نزدیک، هدف قرار مده، سوگند به خدا تو از مردی (عمرو عاص) اطاعت می‌کنی که نه در اسلام پیشی گرفته، و نه نفاق او تازگی دارد، متوجه باش (و از خواب خرگوشی بیدار شو) و چنین نکن. [۹۰]. [صفحه ۸۳]

نقش اعتراضات امام در بیداری مردم

اعتراضات امام حسین علیه السلام در مورد کشتار بی‌رحمانه‌ی معاویه، موجب شد که معاویه از هر سو آماج اعتراضات شیعیان و آزادگان واقع شود، به گونه‌ای که معاویه حالت روانی پیدا کرد و در مورد کشتن حجر بن عدی و یارانش اظهار پشیمانی می‌نمود. در تاریخ ابن عساکر آمده: شیعیان و اصحاب امام حسین علیه السلام اجتماع کردند، بعضی گفتند از خداوند بخواهیم تا قتل معاویه را به دست ما انجام دهد. و بعضی مطالب دیگر می‌گفتند. [۹۱]. و بعضی مرثیه‌ها گفتند و بعضی کتاب نوشتند و با وسایل مختلف، معاویه را مورد رگبار اعتراض قرار دادند، و به افشاگری بر ضد آن طاغوت سنگدل پرداختند. حتی عایشه و حسن بصری و ابو اسحق سبیعی، به معاویه اعتراض کردند. [۹۲]. همان گونه که یزید در شام، پس از خطبه‌ی امام سجاد علیه السلام و حضرت زینب علیهما السلام، اظهار پشیمانی می‌کرد، پدرش معاویه نیز اظهار پشیمانی می‌نمود و هنگام مرگ می‌گفت: «ای حجر بن عدی روز من و تو (روز قیامت) روز دراز و سخت است.» به نقل بعضی این سخن را سه بار گفت. و می‌گفت: «سینه‌ام در مورد حجر، پریشان است، و نگرانم [صفحه ۸۴] دوست داشتم او را نمی‌کشتم» و گاه می‌گفت: «ویلی منک یا حجر؛ وای بر من در مورد تو از حجر». [۹۳]. این بود نمونه‌هایی از مبارزات قهرمانانه امام حسین علیه السلام با طاغوت‌های زمان خود، که با کمال آگاهی و قاطعیت انجام می‌شد. این است که نام درخشان حسین علیه السلام همیشه با جوش و خروش، خون و فریاد، حرکت و قیام و انقلاب همراه است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «و ان لقتل الحسین فی قلوب المؤمنین حراره لا تبرد ابدا؛ شهادت حسین علیه السلام آن چنان از احساسات گرم نسبت به او، در دلهای انسانهای با ایمان پدید آورده که هرگز به سردی نمی‌گراید.» [۹۴]. [صفحه ۸۷]

ماجرای عظیم حادثه عاشورا و بررسی انگیزه‌ها و اهداف نهضت جهانی امام حسین

تاریخ ماجرای کربلا

مخالفت با ولیعهدی یزید و وصیت معاویه

معاویه پسر ابوسفیان (که بر هر دوشان لعنت باد) در زمان خلافت عثمان، از استاندارهای او در شام و نواحی آن بود و در آن جا چون یکی حاکمی خود سر حکومت می‌کرد. و پس از مرگ عثمان که در سال ۳۶ هجری اتفاق افتاد، مردم از هر سو به اطراف امیر مؤمنان علی علیه السلام آمدند، و با او به عنوان خلافت، بیعت کردند. ولی دنیاپرستان، در حکومت علی علیه السلام جنگها برافروختند نخست ناکثین (بیعت‌شکنان) جنگ جمل را در بصره پدید آوردند، سپس معاویه و طرفدارانش جنگ صفین را که ۱۸ ماه طول کشید به وجود آوردند، و سپس نهروانیان کوردل، جنگ نهروان را به پیش آوردند، سرانجام علی علیه السلام پس از چهار سال و نه ماه و چند روز خلافت در ۲۱ رمضان سال ۴۰ هجری به دست یکی از خوارج نهروانی (عبدالرحمن بن ملجم) در محراب عبادت به شهادت رسید. [صفحه ۸۸] معاویه با قدرت بیشتری به میدان آمد و با نیرنگهای مختلف و تهدیدها و تطمیعها، موجب شد که امام حسن علیه السلام صلح پیشنهادی معاویه را (که یک آتش بس موقت برای ترک جنگ بود، تا امام با به دست آوردن فرصت به جمع و گردآوری سپاهش بپردازد، بپذیرد. معاویه در حدود چهل سال در شام حکومت کرد و سرانجام در نیمه رجب سال ۶۰ هجری از دنیا رفت. [۹۵]. معاویه فرزند ابوسفیان و هند جگرخواره، در این مدت جنایات بی‌شماری انجام داد و به نام اسلام، بزرگترین ضربه‌ها را بر پیکر اسلام وارد آورد. در صلحنامه‌ای که با امام حسن علیه السلام امضا کرده بود، پنج شرط زیر وجود داشت: ۱- معاویه طبق قرآن و سنت و روش خلفای شایسته رفتار کند. ۲- حسن و حسین علیهما السلام آزاد باشند. ۳- مردم به خصوص شیعیان و دوستان علی علیه السلام و آل علی علیهما السلام آزاد باشند و مورد آزار قرار نگیرند. ۴- سب و بدگویی به

حضرت علی علیه السلام برداشته شود. ۵- معاویه برای خود خلیفه و جانشین تعیین ننماید. اما وقتی معاویه بر گردهی مردم سوار شد، گفت: شرطت للحسن شروطا و کلها تحت رجلی؛ به [صفحه ۸۹] شرایطی با حسن علیه السلام تعهد کردم، همه‌ی آنها زیر پایم. [۹۶] یکی از کارهای زشت او این بود که در زمان خود، از مردم برای یزید بیعت گرفت و برای اولین بار، بدعت «ولیعهدی» را به داخل اسلام آورد و برای این کار مسافرت به حجاز کرد و مخالفان را سخت، تهدید نمود و با انواع نیرنگها ولیعهدی یزید را در ظاهر تثبیت نمود. حتی بعضیها می‌نویسند: یکی از مخالفان، عایشه بود، معاویه با نقشه‌ی شیطانی عجیبی او را شب، عایشه را به چاه انداخت و او را کشت، ولی وانمود کرد که او خودش به چاه افتاده است. [۹۷]. به قول حکیم سنائی شاعر معروف اهل تسنن: عاقبت هم به دست آن یاغی شد شهید و بکشتش آن طاغیانکه با جفت مصطفی زین‌سان بد کند مرو را تو مرد مخوانافرادی مانند امام حسین علیه السلام به شدت با پیشنهاد ولایت عهدی یزید مخالفت کردند، عبدالله بن عمر، عبدالله بن زبیر و عبدالرحمن بن ابوبکر جزء مخالفان بودند. وقتی معاویه در بستر مرگ قرار گرفت پسرش یزید را به طور محرمانه به حضور طلبید، و به او گفت: «پسرم! من همه‌ی رجال و بزرگان و شخصیتها را رام کردم و از آنها برای خلافت تو، امضاء [صفحه ۹۰] گرفتم و در این مورد مسافرتها نمودم و سلطنت را در اختیار تو قرار دادم، ولی در مورد سه نفر در رابطه با خلافت تو، ترس دارم که با تو مخالفت خواهند کرد و این سه نفر عبارتند از: عبدالله بن عمر، عبدالله بن زبیر و حسین بن علی علیه السلام. اما «عبدالله بن عمر» او با تو است او را نگه دار و کنار نگذار: اما «عبدالله بن زبیر» اگر به او دست یافتی بدنش را قطعه قطعه کن، زیرا او مثل شیر می‌خواهد تو را بدرد، و اگر فرصتی به دستش نیامد همچون روباه که با سنگ رفتار می‌کند با تو رفتار خواهد کرد. و اما «امام حسین علیه السلام» مقامش را نسبت به رسول خدا صلی الله علیه و اله می‌دانی، او گوشت و خون پیامبر صلی الله علیه و آله است و می‌دانم که مردم عراق ناگزیر بسوی او می‌گروند، ولی او را تنها می‌گذارند و برنامه‌ی او را تباه می‌سازند، اگر به او دست یافتی حق و مقامش را بشناس و او را بازخواست مکن، با توجه به اینکه یک رشته خوشی نیز با او داریم، حتما پرهیز که با او برخورد بد داشته باشی و یا او از تو کار بدی ببیند. [۹۸].

مرگ معاویه و نامه‌ی یزید به فرماندار مدینه

معاویه در نیمه‌ی رجب سال ۶۰ هجری از دنیا رفت، وقتی که یزید بر مسند خلافت نشست، وصیت پدر را فراموش کرد. [صفحه ۹۱] برای فرماندار مدینه «ولید بن عتب» نامه نوشت که حسین علیه السلام را به حضور خود جلب کن و از او بیعت بگیر و این کار را تأخیر نینداز. ولید شبانه سراغ امام حسین علیه السلام رفت و او را به فرماندهی دعوت نمود، امام فهمید که این دعوت برای چیست، از این رو به عده‌ای از بنی‌هاشم و خدمتکاران دستور حمل اسلحه داد و به آنها فرمود «ولید مرا در این وقت خواسته به همراه من باشید ممکن است اتفاقی بیفتد، وقتی وارد بر ولید شدم، شما جلو در فرمانداری آماده باشید، اگر صدای مرا شنیدید که بلند شد وارد فرمانداری شوید و مرا از گزند دشمن حفظ کنید.»

موضع گیری شدید امام در برابر بیعت

امام حسین علیه السلام وارد دارالاماره (مقر فرمانداری) نزد ولید بن عتب رفت، دید مروان بن حکم نزد ولید است. ولید خبر مرگ معاویه را داد، امام حسین علیه السلام فرمود: انا لله و انا الیه راجعون. سپس ولید نامه‌ی یزید را خواند که در آن دستور بیعت گرفتن از حسین علیه السلام داده شده بود. امام فرمود: «گمان دارم تو هرگز قانع نخواهی شد که در خفا بیعت با یزید کنم، بلکه منظورت این است که آشکارا بیعت کنم و مردم بدانند.» سپس فرمود: «بگذار صبح شود و عقیده‌ات تا صبح درباره‌ی من [صفحه ۹۲] روشن گردد.» ولید گفت: اکنون به نام خدا برو، تا اینکه با جماعتی به اینجا بیایی و مسئله را مورد مذاکره قرار دهیم و بلکه مشکل حل

شود! مروان به ولید گفت: «سوگند به خدا اگر حسین علیه السلام از این ساعت از تو جدا شود و بیعت نکند، دیگر هرگز به او دست نخواهی یافت، تا بین شما و او خونها ریخته شود، فعلا- حسین را زندانی کن تا از نزدت خارج نشود تا بیعت کند یا گردنش را بزن.» امام برخاست بر سر مروان فریاد کشید و فرمود: «ای پسر زن ناپاک تو می‌خواهی مرا بکشی یا ولید؟ سوگند به خدا دروغ می‌گویی و جنایت می‌کنی.» این را فرمود و از فرمانداری بیرون آمد و همراه یارانش به منزل مراجعت کرد. [۹۹]. به نقل دیگر: ولید با مروان درباره‌ی امام حسین علیه السلام مشورت کرد، مروان گفت: «حسین علیه السلام قبول بیعت نمی‌کند اگر من به جای تو بودم گردنش را می‌زدم.» ولید گفت: «کاش من در آفرینش وجود نداشتم» سپس بسوی امام حسین علیه السلام پیام فرستاد و او را فراخواند، امام با سی نفر و از بنی هاشم و یارانش به فرمانداری آمد، گفتگو بین حسین علیه السلام و ولید به درازا کشید، مروان حضور داشت، به او فرمود: «وای بر تو ای پسر زن بدکاره، آیا تو فرمان می‌دهی گردنم را بزنند، هرگز چنین جنایتی را نمی‌توانی بکنی، دروغ می‌گویی؟» [صفحه ۹۳] سپس به ولید فرمود: «ما از خاندان نبوت و رسالت هستیم، خاندانی که خانه‌ی آنها محل رفت و آمد فرشتگان است و خداوند به خطا ما همه چیز را آغاز کرد و همه چیز را پایان می‌بخشد. اما یزید مردی فاسق و شرابخوار و قاتل است و علنا جنایت و گناه می‌کند و مثل من با مثل او بیعت نخواهد کرد؛ فعلا شب را بگذاریم صبح شود تا نظر شما و ما روشن گردد و ببینیم که کدامیک از ما شایسته‌تر به بیعت و خلافت هستیم، سپس از نزد ولید بیرون آمد.» [۱۰۰]. عالم بزرگ تشیع، مرحوم شیخ مفید نقل می‌کند: مروان به ولید گفت: «حرف مرا گوش نکردی و دیگر هرگز دست به حسین پیدا نمی‌کنی؟» ولید در پاسخ گفت: «وہ چه پیشنهادی؟ تو می‌خواهی من چیزی را که هلاکت دنیا و تباہی دینم در آن است برگزینم، سوگند به خدا دوست ندارم آنچه که خورشید بر آن می‌تابد و غروب می‌کند، از ثروت دنیا به من بدهند، تا در عوض، امام حسین علیه السلام را به قتل رسانم، سبحان الله آیا بکشم حسین علیه السلام را به این دلیل که با یزید بیعت نمی‌کند؟» [۱۰۱]. آری گاهی در دستگاههای طاغوتی، افرادی مانند «ولید» نیز پیدا می‌شوند که خود را نمی‌بازند و عاقبت کار را می‌سنجند. صبح همان شب امام از منزل بیرون آمد و در راه با مروان روبرو [صفحه ۹۴] شد، مروان گفت: «ای عبدالله من خیرخواه تو هستم از من پیروی کن تا سرانجام کارت نیک شود.» امام فرمود: آن چیست که بشنوم و اطاعت کنم؟ مروان گفت: «من به تو امر می‌کنم با یزید بیعت کن، زیرا این بیعت هم برای دین و هم برای دنیا تو بهتر است.» امام فرمود: «انا لله و انا الیه راجعون و علی الاسلام السلام...؛ دیگر باید فاتحه اسلام را خواند که مثل یزید رهبر مسلمانان گردد، جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خلافت بر دودمان ابوسفیان حرام است.» گفتگو بین امام و مروان به طول انجامید، تا اینکه مروان در حال خشم از حسین علیه السلام جدا شد. شب بعد از آن شب (یعنی شب ۲۸ رجب سال ۶۰) امام حسین علیه السلام با یاران و اهل بیت خود بسوی مکه رهسپار شدند و سوم شعبان سال ۶۰ به مکه رسیدند و در حرم امن الهی سکونت نمودند. بعد از ظهر روز بعد، ولید شخصی را نزد حسین علیه السلام فرستاد تا حاضر شود و بیعت کند، حسین علیه السلام را دیگر در مدینه نیافتند و معلوم شد که امام شبانه با همراهان از مدینه خارج شده است. [۱۰۲].

دیدار امام حسین با رسول خدا در عالم خواب

روایت شده: در شب خروج، امام کنار قبر پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و عرض [صفحه ۹۵] کرد: «سلام بر تو ای رسول خدا صلی الله علیه و آله، من حسین پسر فاطمه علیها السلام فرزند تو و فرزند دختر تو هستم و سبط توام که مرا در میان امتت جانشین خود کردی، بر این مردم گواه باش، مرا تنها گذاشتند و امر مرا تباه ساختند و به تو از دست این مردم شکایت می‌کنم، تا به تو پیوندم.» سپس برخاست و به نماز مشغول شد. [۱۰۳]. آنگاه اندکی خواب امام را فراگرفت، در عالم خواب، رسول خدا صلی الله علیه و آله را دید و به او عرض کرد، «نیاز و میلی به دنیا ندارم مرا بسوی خود ببر.» پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: «ناچار باید به دنیا بازگردی تا شهادت نصیب شود و به آنچه که خداوند از پاداش بزرگ، برای مقتدر کرده برسی، تو و پدرت و برادر و عمو

و عمومی پدرت در روز قیامت در یکجا محشور شده و وارد بهشت می‌شوید.» [۱۰۴]. سخن در اینجا بسیار است، آنرا از همین جا رها کرده، نظری به ماجرای کاروان حسین علیه السلام در مکه می‌افکنیم. [۱۰۵]. [صفحه ۹۶]

تلاشهای حسین و یارانش در مکه

گفتیم روز سوم شعبان سال ۶۰ امام حسین علیه السلام با یارانش وارد مکه شد، در اینکه چرا امام مکه را انتخاب کرد؟ از این رو بود که مکه حرم امن خدا است و زیستن در پناه کعبه (خانه خدا) بهتر از جاهای دیگر بود و مردم جهان در مکه از قیام او آگاه می‌شدند. مردم کوفه از ماجرای حرکت حسین علیه السلام به مکه باخبر شدند، نامه‌های فراوانی (که بعداً خاطر نشان می‌شود) برای آن حضرت نوشتند و آن حضرت را به کوفه دعوت کردند. امام حسین علیه السلام با یاران خود بیش از یک ماه در مکه ماند و در آنجا دربارهی قیام بر ضد دستگاه یزیدی، گفتگو بسیار می‌شد و افراد بسیاری، به عنوان خیرخواهی از امام می‌خواستند بسوی کوفه نروند، امام پاسخ افراد را هر کدام با توجه به گفتارشان می‌داد. از جمله به نقل سید بن طاووس (ره) امام صادق علیه السلام فرمود: در آن شبی که حسین علیه السلام می‌خواست صبح آن از مکه خارج شود، محمد حنفیه (برادرش) نزد آن حضرت رفت و عرض کرد: «ای برادر تو اهل کوفه را می‌شناسی که با پدر و برادرت بی‌وفایی کردند و من می‌ترسم با تو همان طور رفتار کنند، اگر تصمیم بگیری در مکه بمانی تو در حرم خدا عزیزترین و محفوظترین افراد هستی.» امام فرمود: «می‌ترسم یزید بن معاویه با خدعه و نیرنگ در اینجا مرا بکشد و احترام خانه‌ی خدا به خاطر من از بین برود.» محمد حنفیه گفت: اگر از این مطلب می‌ترسی به یمن یا به بعضی [صفحه ۹۷] از نواحی دیگر برو که در آنجا از محفوظترین افراد خواهی بود و کسی بر تو دست نمی‌یابد.» امام فرمود: «درباره‌ی آنچه گفتی فکر می‌کنم.» سحر شب هشتم ذیحجه بود که خبر به محمد حنفیه رسید که امام حرکت کرد و از مکه بسوی کوفه خارج شد. محمد خود را به امام رساند و مهار شتر او را گرفت و گفت: «مگر شما وعده ندادید که درباره‌ی آنچه من گفتم فکر کنید؟» امام فرمود: «آری، ولی بعد از آنکه تو رفتی رسول خدا صلی الله علیه و آله نزد من آمد و فرمود: برو که خدا خواسته است تا تو را کشته ببیند.» محمد عرض کرد: «حال که تو با این وضع بیرون می‌روی، همراه بردن این زنان چه معنی دارد؟» امام حسین علیه السلام فرمود: «مشیت خدا بر آن تعلق گرفته که آنان را اسیر ببیند» آنگاه با محمد حنفیه خداحافظی کرد و بسوی کوفه روانه شد. [۱۰۶].

نامه‌ی امام حسین به بنی‌هاشم

امام حسین علیه السلام هنگامی که در مکه تصمیم برای رفتن بسوی کوفه گرفت، برای بنی‌هاشم که در مدینه بودند چنین نامه نوشت: بسم الله الرحمن الرحیم، من الحسین بن علی بنی‌هاشم اما بعد فانه ما لحق بی منکم استشهد و من تخلف عنی لم یبلغ الفتح والسلام؛ به نام [صفحه ۹۸] خداوند بخشنده‌ی مهربان، از حسین فرزند علی به بنی‌هاشم، اما بعد: بدانید که هر کس به من پیوست، به شهادت خواهد رسید و کسی که مخالفت از پیروی من کرد، به پیروزی (و سعادت) نخواهد رسید. [۱۰۷]. روشن است که این نامه، به عنوان اعلامیه امام حسین علیه السلام بود، نه نامه‌ی احوال‌پرسی، بنابراین، از همان وقتی که امام حسین علیه السلام در مکه بود، تصمیم جدی برای قیام داشت.

گفتگوی امام حسین با بدرقه کنندگان

از جمله از افرادی که با امام حسین علیه السلام ملاقات کردند و از آن حضرت خواستند به طرف کوفه نروند، «ام سلمه همسر پیامبر صلی الله علیه و آله و ابن عباس» بودند. امام به ام سلمه فرمود: «ای مادر اگر امروز نروم فردا می‌روم و اگر فردا نروم روز بعدش

می‌روم، من آن روز و ساعت و مکانی را که در آن کشته می‌شوم می‌دانم و جای دفن خود را می‌شناسم و اگر بخواهی محل شهادت خود را به تو نشان می‌دهم، آنگاه حضرت، بسم الله را به زبان جاری نمود و زمین برای او رام و مطیع شد، تا اینکه محل شهادت خود و اصحابش را به ام‌سلمه نشان داد، سپس فرمود: «من روز عاشورا که روز شنبه است کشته [صفحه ۹۹] می‌شوم.» [۱۰۸]. گفتگوهای سیاسی و دینی بین امام و افراد گوناگون در مکه همچنان ادامه داشت تا فصل مراسم حج فرا رسید، امام حسین علیه السلام که قصد خروج از مکه داشت، از اول حج عمره (نه حج تمتع) بجا آورد، در روز هشتم ذیحجه با یاران از عمره خارج شد و بسوی عراق حرکت کرد. روز هشتم ذیحجه یا قبل از آن بود که ابن عباس (مفسر و دانشمند معروف) به حضور امام رسید و عرض کرد: «ای پسر عمو بگو بدانم تصمیم تو چیست؟» فرمود: «من به خواست خدا امروز یا فردا عازم حرکت بسوی عراق هستم.» [۱۰۹]. و به نقل ابوالفرج اصفهانی، ابن عباس گفت: «به طرف عراق نروید، مردم کوفه نسبت به پدر و برادرت آن همه خیانت و جفا کردند و ترس آن دارم که با تو هم چنین کنند.» امام حسین علیه السلام فرمود: «اینها نامه‌های بسیاری است که اهل کوفه نوشته‌اند و مرا دعوت کرده‌اند ناگزیر باید دعوت آنها را بپذیرم.» ابن عباس عرض کرد: «پس تقاضا دارم اهل بیت خود را نبرید.» امام حسین علیه السلام فرمود: «من از اهل بیت خود جدا نمی‌شوم و آنها [صفحه ۱۰۰] نیز حاضر به مفارقت با من نیستند.» ابن عباس گریه سختی کرد و با حضرت وداع نمود. از جمله از افرادی که به حضور امام حسین علیه السلام آمد، عبدالله بن جعفر (همسر حضرت زینب علیها السلام) بود که عرض کرد: «من از ناحیه‌ی حاکم مکه برای تو امام گرفته‌ام، بسوی کوفه نروید...» امام حسین علیه السلام فرمود: «من خوابی دیده‌ام که جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا به چیزی مأمور کرده، باید بروم.» عبدالله پسران خود عون و محمد را که رهنمای پسران زینب علیها السلام بودند به کمک امام حسین علیه السلام فرستاد. [۱۱۰]. در اینجا ناگفته نماند که مطابق بعضی از روایات، یزید گروهی از درخیمان‌ش را به سرکردگی عمر سعد، مخفیانه مأمور کرده بود تا در مراسم حج، امام حسین علیه السلام را غافلگیر کنند، یا او را بکشند و یا اسیر کرده نزد یزید ببرند. [۱۱۱].

خطبه‌ی معروف خط الموت

امام حسین علیه السلام در آستانه‌ی خروج از مکه این خطبه را که به خطبه‌ی «خط الموت» معروف است خواند، و خطاب به یاران فرمود: [صفحه ۱۰۱] خط الموت علی ولد آدم مخط القلاده علی جید الفتاه و ما اولهنی الی اسلافی: اشتیاق یعقوب الی یوسف، و خیرلی مصرع انا لایق، کانی باوصالی تقطعها عسلان الفلوات، بین النواویس و کربلا- فیملثن منی اکر اشا جوفاً و اجر به سغباً، لا محیص عن یوم خط بالقلم، رضا الله رضا اهل البیت، نصبر علی بلائه، و یوفینا اجر الصابین، لن تشذ عن رسول الله صلی الله علیه و آله لحمته و هی مجموعه له فی حظیره القدس، تقر بهم عینه، و ینجز بهم وعده، من کان باذلاً فینا مهجته، و موطناً علی لقاء الله نفسه فلیرحل معنا فانی راحل مصباحا انشاء الله تعالی [۱۱۲]؛ مرگ چون گلوبند دختران جوان، گریبانگر فرزندان آدم است، و علاقه و اشتیاق من به ملاقات گذشتگانم همچون اشتیاق یعقوب به یوسف است و در محل معینی که برایم انتخاب گشته (یعنی کربلا) به زمین خواهم افتاد، گویا می‌نگرم گرگهای بیابان و بین نواویس و کربلا اعضای بدنم پاره پاره کرده، و شکمهای گرسنه‌ی خود را از من سیر می‌کنند، از روزی که مقدر شده نمی‌توان فرار کرد، رضایت [صفحه ۱۰۲] خدای متعال، رضای ما اهل بیت است، بر بالای او صبر می‌کنیم و پاداش صابران را به ما می‌دهند، پاره‌ی تن رسول خدا صلی الله علیه و آله از او دور نمی‌شود و در بهشت به او می‌پیوندد و باعث روشنی چشم او و انجام شدن و عده‌اش می‌شود، هر کس آماده فداکاری و جانبازی در راه ما است و خویشتن را آماده‌ی مرگ نموده با ما کوچ کند، که ما به خواست خداوند متعال، صبح کوچ می‌کنیم. این خطبه به روشنی بیانگر آگاهی امام علیه السلام به شهادت و آمادگی آن حضرت برای هرگونه جانبازی در راه خدا است.

حرکت کاروان امام حسین از مکه به سوی کوفه

امام حسین علیه السلام همراه اهل بیت و خدمتکاران و شیعیانش از اهل حجاز و کوفه و بصره، که در مکه به گردش جمع شده بودند، روز هشتم ذیحجه سال ۶۰ به قصد عراق، از مکه بیرون آمد، به هر نفری ده دینار با یک شتر داد، تا بار و اثاثیه‌ها را حمل کنند، کاروان حسینی حرکت کردند، شب و روز، منزل به منزل بسوی عراق روانه شدند، حوادث و گفتگوها در راه واقع شد، بسیار است، ما تنها در اینجا به ذکر منزلگاهها می پردازیم: نخست به منزلگاه «تنعیم» سپس «صفاح» سپس «ذات عرق» سپس به «خزیمه» سپس «زرود» سپس «ثعلبیه» سپس «شقوق» [صفحه ۱۰۳] سپس «زباله» سپس «بطن العقبه» سپس «شراف» سپس به «بیضه» سپس به «رهیمه» سپس به «قادسیه» سپس به «عذیب» سپس به «قصر بنی مقاتل» سپس به روستاهای کربلا و سپس به خود کربلا رسیدند. در راه به هر روستا و آبادی و حتی بادیه نشینی می رسیدند و مردم را دعوت به کمک و حمایت از اسلام و مبارزه با یزید می کردند و افراد بسیاری در راه به امام پیوستند، حتی افراد بادیه نشین مثل وهب و همسر و مادرش که مسیحی و بادیه نشین بودند، با دیدن اعجازی از آن حضرت، به او پیوستند و به کربلا آمدند. و در این مسیر، گهگاه از کوفه افرادی می آمدند، امام علیه السلام اوضاع کوفه را از آنها می پرسید: امام علیه السلام همچنان با سخنان و خطبه های گرم و داغ و منطقی خود، مردم را به قیام دعوت می کرد. و در منزلگاه «زرود» زهیر بن قین به امام حسین علیه السلام پیوست.

دلای کوفیان با حسین و شمشیرهایشان با یزید

یکی از مطالبی که امام حسین علیه السلام در برخورد با افرادی که از سوی کوفه می آمدند، به دست آورد این بود که: «دلای مردم کوفه با امام حسین علیه السلام است ولی شمشیرهایشان برای دشمنان می باشد.» توضیح اینکه: امام در منزلگاه «صفاح» (چند فرسخی مکه) با «فرزدق» شاعر معروف و آگاه، که از کوفه می آمد ملاقات کرد، به او فرمود: در مورد من در کوفه چه خبر؟ او در پاسخ گفت: [صفحه ۱۰۴] قلوبهم معک والسیوف مع بنی امیه والقضاء ينزل من السماء؛ دلای آنها با تو است، ولی شمشیرهایشان با بنی امیه است و قضا و تقدیر از طرف خدا است. امام علیه السلام فرمود: «راست گفתי، همه چیز از آن خدا است و هر روزی داری شأن و ویژگی خاصی است، اگر قضای الهی بر مراد بود، حمد و شکر او می کنیم و در غیر این صورت کسی که نیتش حق است و باطنش را تقوا و پاکی فرا گرفته، باکی بر او نیست.» [۱۱۳]. و در منزلگاه «ذات العرق» امام با بشر بن غالب ملاقات کرد و درباره ی اهل کوفه از او سؤال کرد، او در پاسخ گفت: «السیوف مع بنی امیه والقلوب معک؛ شمشیرها با بنی امیه و دلها با او است.» امام علیه السلام فرمود: راست گفتی. [۱۱۴]. و در منزلگاه «عذیب الهجانات» (نزدیک قادسیه) چهار نفر از بزرگان کوفه، از کوفه خارج شده بودند و طرمح بن عدی در میان آنها بود، اما علیه السلام درباره ی اوضاع کوفه از آنها سؤال کرد. در پاسخ گفتند: «اشراف و ثروتمندان به دنبال پول و رشوه ی خود هستند و دلای سایر مردم با شما است، ولی شمشیرهای آنها بر ضد شما است.» و خبر شهادت «قیس بن مسهر صیداوی» (قاصد و نامه رسان حسین علیه السلام) را دادند و طرمح از امام تقاضا کرد که به سوی [صفحه ۱۰۵] کوهی به نام «أجا» بروند تا لشکر گردآوری کنند، امام علیه السلام برای او دعا کرد و فرمود: «بین ما و مردم کوفه عهد و پیمان است، نمی توانیم از آن منصرف شویم تا به آن عمل کنیم.» [۱۱۵]. به این ترتیب می بینیم: اخبار کوفه خبر می داد که مردم کوفه، فکرشان با عملشان یکسان نیست و امام علیه السلام علاوه بر علم امامت، از راههای عادی فهمید که نشانه های پیروزی ظاهری در کوفه وجود ندارد، در عین حال اقدام به رفتن به سوی کوفه نمود و چنان که خواهیم گفت: اما علیه السلام سرنگونی یزیدیان را با شهادت شرافتمندانه که یکی از شعبه های امر به معروف و نهی از منکر است، می دانست و می رفت تا با خون سرخ خود، یزیدیان را رسوا سازد و ظلم و ستم و طاغوتیان را تا ابد محکوم نماید.

اخبار تازه‌ی دیگر

علاوه بر این امور، در منزلگاه «زباله» عبدالله بن سلیمان به حضور امام حسین علیه السلام رسید و عرض کرد: «روز گذشته شخصی در بین راه به ما رسید و از جاده منحرف شد، من از او پرسیدم از کوفه چه خبر؟ اخبار تازه‌ای گفت، اگر اجازه می‌دهید آشکارا بگویم و گر نه محرمانه بگویم. امام حسین علیه السلام فرمود: «من چیزی از اصحاب خود پنهان نمی‌کنم، آشکارا بگو.» او عرض کرد: به من خبر داد که حضرت [صفحه ۱۰۶] مسلم علیه السلام و هانی علیه السلام را کشتند و پیکر پاک آن دو را در کوچه و بازار کوفه می‌کشاندند. امام علیه السلام چند بار فرمودند: «انا لله و انا الیه راجعون؛ همه‌ی ما از خداییم و به سوی او بازمی‌گردیم.» سپس با فرزندان عقیل در رفتن و بازگشتن مشورت کرد، آنها گفتند سوگند به خدا باز نمی‌گردیم تا خون حضرت مسلم علیه السلام را مطالبه کنیم، امام علیه السلام نیز فرمود: «لا- خیر فی العیش بعد هؤلاء؛ بعد از اینها در زندگی خیری نیست.» [۱۱۶]. و بعضی می‌نویسند: امام علیه السلام در منزلگاه «زرد» خبر شهادت حضرت مسلم علیه السلام و حضرت هانی علیه السلام را شنید. [۱۱۷]. و در منزلگاه «شقوق» امام حسین علیه السلام مردی را که از طرف کوفه می‌آمد دید و از او در مورد اوضاع کوفه پرسید، او در پاسخ گفت: «مردم بر ضد شما اجتماع کرده‌اند.» امام حسین علیه السلام فرمود: «امور در دست خدا است هر چه خدا خواست همان می‌شود و پروردگار ما هر روز دارای شأن و ویژگی خاصی است.» آنگاه اشعار معروف زیر را خواند: فان تکن الدنیا تعد نفیسه فدار ثواب الله اعلی و انبل [صفحه ۱۰۷] و ان تکن الارزاق قسما مقدرا فقله حرث المرء فی الکسب اجملو ان تکن الابدان للموت انشأت فقتل امری بالسیف فی الله افضل یعنی: «اگر دنیا (هر چند) خانه‌ی خالی به شمار آید، ولی خانه‌ی پاداش خدا (آخرت) بالاتر و بهتر است» و اگر رزق و روزیها، بر اساس مقدرات الهی، تقسیم می‌شود، پس حرص کم مرد برای کسب آن نیکوتر است. و اگر بدن‌ها برای مرگ ایجاد شده، پس کشته شدن با شمشیر در راه خدا بهتر است.» [۱۱۸] به این ترتیب می‌بینیم، امام حسین علیه السلام قدم به قدم از اوضاع کوفه آگاه می‌شد و گفتار آن حضرت دلیل روشنی است که حرکتش برای مبارزه تا سر حد شهادت است.

ماجرای حرکت حضرت مسلم به سوی کوفه

حضرت مسلم علیه السلام فرزند عقیل بن ایطالب، برادرزاده‌ی امیر مؤمنان علی علیه السلام و داماد آن حضرت است، از قراین تاریخی استفاده می‌شود که آن حضرت بزرگترین فرزند عقیل بوده است و در سال ۲۲ هجرت در مدینه چشم به جهان گشود، در جنگ صفین (که در سال ۳۶ هجری رخ داد) در پانزده سالگی شرکت نمود و هنگام شهادت [صفحه ۱۰۸] حدود چهل سال داشت. در ضمن باید توجه داشت که نه نفر از فرزندان عقیل، از یاران حسین علیه السلام در کربلا بودند و به شهادت رسیدند که از همه از نظر مقام، ارجمندتر، «حضرت مسلم علیه السلام» بود که در کوفه شهید شد. [۱۱۹]. همسر حضرت مسلم علیه السلام، حضرت رقیه علیه السلام دختر علی علیه السلام است، بنابراین مسلم داماد امیر مؤمنان علیه السلام بوده است، فرزندان مسلم علیه السلام عبدالله محمد و ابراهیم (معروف به طفلان مسلم) (و به نقل بعضی شخصی دیگر به نام علی) همه در کوفه و کربلا به شهادت رسیدند، و دختر مسلم علیه السلام به نام «حمیده» در مصایب اهل بیت علیهم السلام شریک بود. [۱۲۰]. و مطابق بعضی از روایات، یکی از دختران حضرت مسلم علیه السلام هنگام هجوم دشمن به خیمه‌ها، در کربلا به شهادت رسید. [۱۲۱]. به هر حال مسلم علیه السلام همراه امام حسین علیه السلام در مکه بود، نامه‌های بسیار از اطراف کوفه برای امام حسین علیه السلام می‌رسید، و آن حضرت را دعوت به کوفه می‌کردند. امام حسین علیه السلام نخست در میان اصحاب، حضرت مسلم علیه السلام را برگزید و او را همراه یک نامه و چند نفر به سوی کوفه فرستاد. خلاصه‌ی آن نامه این بود: [صفحه ۱۰۹] «بسم الله الرحمن الرحیم - بعد از حمد و ثنای الهی، به مضمون نامه‌های شما و اوضاع کوفه آگاه شدم، من برادرم و پسرعمویم و مورد اطمینان از اهل بیتم «مسلم بن عقیل» را به سوی

شما می‌فرستم [۱۲۲] اگر بر این نوشته که شما به اتفاق رأی مطابق مضمون نامه‌هایتان، عمل کردید بسوی شما به خواست خدا خواهم آمد، سوگند به جانم بدانید: «امام علیه‌السلام کسی است که به حکم قرآن قضاوت کند و عدالت را برپا دارد، و پایبند به دین حق باشد و خود را با کمال خلوص (تنها برای خدا) در تعهد دین قرار دهد، - والسلام».

ورود حضرت مسلم به کوفه و چگونگی اوضاع آن

حضرت مسلم علیه‌السلام نامه را گرفت و همراه چند نفر به سوی کوفه روانه شد، پس از ورود، مردم کوفه در آغاز استقبال گرمی از آن حضرت نمودند، و در خانه‌ی مختار و هانی، گروه گروه آمدند و با آن حضرت بیعت نمودند، در رأس این افراد، عابس بن شیب، حبیب بن مظاهر، هانی به عروه، سعید بن عبدالله، مسلم بن عوسجه، محمد بن کثیر و سلیمان بن صرد خزاعی بودند. کوتاه سخن آنکه: تعداد بیعت کنندگان، به هیجده هزار نفر رسید [۱۲۳] و بعضی این تعداد را ۲۵ هزار نفر و بعضی ۴۰ هزار نفر نوشته‌اند. [۱۲۴]. [صفحه ۱۱۰] حضرت مسلم علیه‌السلام چگونگی اوضاع کوفه و استقبال گرم مردم را در ضمن نامه‌ای برای امام حسین علیه‌السلام نوشت. در این موقع، فرماندار کوفه «نعمان بن بشیر» بود، یزید توسط جاسوسان خود از اوضاع کوفه آگاه شد، و با درباریان در این باره مشورت کرد و سرانجام تصمیم گرفت که «عبیدالله بن زیاد» جلاد سنگدل را روی کار آورد، ابن زیاد در این هنگام فرماندار بصره بود، یزید برای او نامه نوشت که با شتاب خود را به کوفه برسان و زمام امور کوفه را به دست بگیر. نامه به دست ابن زیاد رسید، او با نیرنگ عجیبی با پوشیدن شکل لباس بنی‌هاشم و نقاب بر صورت، وارد کوفه شد، مردم به خیال اینکه او امام حسین علیه‌السلام است، از او استقبال گرمی کردند، تا او وارد دارالاماره (مقر فرمانداری) شد و همانجا خود را معرفی کرد و مردم را با بیان حرکت لشکر یزید از شام به کوفه سخت تهدید نموده و ترسانید. در این موقعیت خطیر بود که، مردم از ترس یزید نگران و آشفته شدند، و از همدیگر جدا شده و اختلاف و تشتت در میانشان به وجود آمد در این امتحان بزرگ، خود را باختند. در اینجا سخن بسیار است، به طور خلاصه اینکه: کم کم دور مسلم علیه‌السلام خالی شد، تنها چند نفر افراد مخلص انگشت شمار ماندند و چند نفر دیگر، مخفی شدند و گروه بسیاری مانند مختار و سلیمان بن صرد خزاعی، دستگیر و زندانی گشتند و زمام امور کوفه و عراق در دست ابن زیاد قرار گرفت. [صفحه ۱۱۱]

حضرت مسلم در خانه طوعه و جنگ او

حضرت مسلم علیه‌السلام روز به روز مکان خود را عوض می‌کرد، تا کسی نداند او کجاست، سرانجام آن حضرت تنها ماند و در خانه‌ی مهربان و شجاعی به نام «طوعه» مخفی شد، ابن زیاد برای خبر دهندگان به مکان مسلم علیه‌السلام جایزه‌ی هنگفتی تعیین نمود، پسر طوعه به نام بلال به طمع جایزه، مکان مسلم علیه‌السلام را به ابن زیاد خبر داد، گروهی از لشکرش را برای دستگیری حضرت مسلم علیه‌السلام فرستاد، مسلم علیه‌السلام وقتی از ماجرا آگاه شد، از طوعه تشکر کرد و مسلح شد و از خانه بیرون آمد و یک تنه با جمعیت ابن زیاد به جنگ پرداخت و بسیاری را کشت، فرماندهی سپاه ابن زیاد «محمد بن اشعث» دید، عده‌ای کشته و زخمی شدند و عده‌ای فرار می‌کنند، برای ابن زیاد پیام فرستاد و تقاضای کمک با فرستادن مردان دلاور کرد. ابن زیاد پیایی کمک می‌فرستاد و برای محمد بن اشعث پیام داد: «مادرت به عزایت بنشیند، یک نفر، جماعت بسیاری از شما را کشت، اگر شما را به جنگ کسی که شجاعتر از مسلم است (یعنی حسین علیه‌السلام) بفرستم چه خواهید کرد؟» محمد بن اشعث در پاسخ چنین پیام داد: «تو خیال می‌کنی مرا به جنگ بقالی از بقالهای کوفه یا زراعی از کشاورزان حیره فرستاده‌ای؟ مگر نمی‌دانی که مرا به جنگ شیری از شیران شرزه‌ی شجاعت و شمشیری از شمشیرهای برنده فرستاده‌ای که آن شمشیر در دست دلاوری از خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله است.» [صفحه ۱۱۲]

شهادت جانسوز حضرت مسلم

جنگ همچنان از صبح ادامه یافت، دشمنان به پشت بامها رفته، حضرت مسلم علیه السلام را سنگباران می کردند و بعضی نی ها را آتش زده، به طرف آن حضرت می ریختند، بدن عزیزش را آماج تیرها و زخمهای نیزه و شمشیر قرار دادند و سرانجام آن حضرت را دستگیر کرده و به مقر فرمانداری نزد ابن زیاد بردند. بین مسلم علیه السلام و ابن زیاد گفتگوی بسیار شد، حضرت وصیت خود را کرد، سرانجام به دستور ابن زیاد، درخیمان گرگ صفت او، آن حضرت به بالای بام قصر فرمانداری بردند، حتی مهلتش نداند دو رکعت نماز بخواند، مردی شامی، سر آن حضرت را از بدن جدا کرد و از بالای قصر به زمین افکند و سپس بدنش را به زمین انداختند. هانی یار باوفای حضرت مسلم علیه السلام را نیز در بازار کوفه به شهادت رساندند و سر او را از بدن جدا نمودند، پیکر پاک او و مسلم علیه السلام را در محله‌ی گوسفندفروشان به دار آویختند، در این وقت، «قبیله‌ی مذحج» قیام کردند، پیکرها از بالای دار گرفتند و با کمال احترام بر آنها نماز خوانده به خاک سپردند. [۱۲۵]. به این ترتیب، مسلم علیه السلام آن یار باوفا و پسرعموی مورد اطمینان امام حسین علیه السلام و داماد علی علیه السلام، آن کسی که امام حسین علیه السلام او را [صفحه ۱۱۳] «برادر خود» خواند، آن کسی که شهادت مردانه‌اش آغاز و انفجار انقلاب عظیم حسین علیه السلام و طلعه‌ی نور ولایت رهبری بر قامت رسای اسلام و انقلاب اسلامی بود، قهرمانانه به شهادت رسید. شهادت او و یارانش همچون هانی و عبدالله بن یقطر و قیس بن مسهر و محمد بن کثیر و پسرش، طلوع انفجار قیام و سر زدن نور ولایت بر ستیغ بلند انقلاب و آغازگر عاشورای خونین و پیشتاز شهیدان کربلا بود، انقلابی که به ابدیت پیوست و هرگز فراموش نخواهد شد. حضرت مسلم علیه السلام که همراه امام حسین علیه السلام در روز سوم شعبان سال ۶۰ به مکه وارد شد، در نیمه‌ی رمضان همان سال به سوی کوفه روانه گردید. و شب پنجم شوال سال ۶۰ هجری وارد کوفه شد و در خانه‌ی مختار بن ابو عبیده‌ی ثقفی جای گرفت و سپس در خانه‌های دیگران و در روز هشتم ذیحجه خروج کرد و روز نهم به شهادت رسید. [۱۲۶].

دورنمایی از اوضاع کوفه، هنگام قیام حضرت مسلم

گرچه در ماجرای ورود مسلم و شهادت آن حضرت، تا حدودی به اوضاع کوفه پی بردیم، ولی در اینجا باز لازم است به طور گسترده دورنمای اوضاع اجتماعی و سیاسی کوفه و به طور کلی عراق را قبل از ورود امام حسین علیه السلام به این سرزمین ترسیم بهتری کنیم، تا مطالب [صفحه ۱۱۴] آینده را با بصیرت بیشتر مورد بررسی و مطالعه قرار دهیم. سال شصتم هجرت بود، مردم کوفه و اطراف آن از ظلم و ستم دستگاه سلطنت طاغوتی یزد به ستوه آمده بودند، کوفه در تب و تاب انقلاب بود، و همچنین آتش زیر خاکستر بود که یک جرقه کافی بود تا انقلاب مردم به اوج خود برسد و شورش وسیع بر ضد یزید به وجود آید. جاسوسان و مزدوران یزید، جریان کوفه را لحظه به لحظه برای یزید که در دمشق به سر می برد، گزارش می دادند، یزید نیز تمام فکر خود را درباره‌ی براندازی انقلاب کوفه به کار می برد و در این موضوع با بسیاری از اطرافیان مشورت می کرد. در این میان ناگهان در کوفه شایع شد که یزید در ضمن نامه‌ای به فرمانداری مدینه از امام حسین علیه السلام خواسته که با یزید بیعت کند، ولی امام حسین علیه السلام بیعت نکرده و با خویشان و عده‌ای دیگر شبانه از مدینه بیرون آمده و در مکه به سر می برد. سران انقلاب از هر سو جلسه تشکیل می دادند و درباره‌ی روند انقلاب در کوفه بحث می کردند، آنها در جلسات خود چنین نتیجه گرفتند که برای امام حسین علیه السلام نامه بنویسند و او را دعوت به کوفه کنند و رهبری نهضت را به دست او بدهند و در کنار او انقلاب را به نتیجه برسانند، نامه‌های بسیاری توسط گروهها و پیکها به سوی امام حسین علیه السلام فرستادند، مضمون نامه‌ها در فرازهای زیر خلاصه می شد: «... ما امام و پیشوا نداریم و کسی نیست چراغ هدایت را پیش [صفحه ۱۱۵] روی ما روشن کند... به سوی ما بشتاب و ما را از راههای

انحراف و بردگی در تحت ستم دستگاه طاغوتی یزید رهایی بخش.... باغها و دشتها سبز و خرم، همه چیز در جای خود، هیچ کمبودی نیست، جز اینکه رهبر شایسته نداریم.. در انتظار آمدن شما هستیم، در اینجا صد هزار شمشیرزن آماده‌ی حمایت از تو هستند....» [۱۲۷]. از جمله افرادی که برای رساندن نامه از کوفه به سوی مکه شتافت «قیس بن مسهر صیداوی» بود، این پیشمرگ فدایی، از سران انقلاب کوفه به شمار می‌آمد، او همراه عده‌ای، با حمل بیش از پنجاه نامه از دعوت مردم کوفه را برداشته و به امام حسین علیه السلام رساندند. امام حسین علیه السلام پس از خواندن نامه‌ها و گفتگو با فرستادگان مردم کوفه، نخست پسرعموی خود، حضرت مسلم علیه السلام را به نمایندگی از خود بسوی کوفه فرستاد، و در ضمن نامه‌ای شخصیت و شایستگی مسلم علیه السلام را معرفی کرد و در پایان نوشت: «مسلم علیه السلام را جلوتر فرستادم تا اوضاع کوفه را از نزدیک بررسی کرده و به من گزارش دهد اگر دور محور او اجتماع کردید و زمینه‌ی قیام را آماده ساختید، به خواست خدا به سوی شما خواهم آمدم...» حضرت مسلم علیه السلام همراه چند نفر از مکه حرکت کرد و پنج شوال ۶۰ هجری وارد کوفه می‌شد، مردم استقبال گرمی از مسلم علیه السلام کردند، حتی ۱۸ هزار یا ۲۵ هزار مرد با او بیعت نمودند. [صفحه ۱۱۶] اوضاع بسیار خوب بود و در جهت انقلاب پیش می‌رفت، همه چیز روبراه بود... ولی... ولی جاسوسان یزید، همه چیز را به یزید خبر می‌دادند، یزید دید هیچ چاره‌ای نیست جز اینکه سیاست خشن را پیش گیرد، در این مورد «عبدالله پسر زیاد» را شایسته این کار می‌دید، می‌دانست که عبدالله فردی خونخوار، بی‌رحم، سنگدل و پول‌پرست است و برای مقام و مال حاضر است همه چیز خود را فدا کنند و در حيله‌گری و شیطنت نیز نظیر ندارد، برای او کوفه فرماندار بصره بود، نامه نوشت و فرمان فرمانداری کوفه را نیز به او سپرد و همه چیز را به او واگذار کرد و از او اکیدا خواست که با سرکوبی شدید انقلاب و انقلابیون در کوفه، کوفه را آرام کند. ابن زیاد با حيله‌گری و تردستی عجیبی وارد کوفه شد، از آنجا که هنوز اکثر مردم کوفه، انقلاب را تجربه نکرده بودند و تنها شعار می‌دادند، در عمل نتوانستند انقلابشان را ادامه دهند، بر اثر تبلیغات ابن زیاد و اطرافیانش، به زودی از هم پاشیدند، ابن زیاد عده‌ای را با پول خریداری کرد و بسیاری را از حکومت دیکتاتوری یزید ترسانید و گروه بسیاری را به زندان افکند. [۱۲۸]. [صفحه ۱۱۷] کوتاه سخن آنکه: کار به جایی رسید که مردم جز چند نفر از برجستگان و سران انقلاب، از اطراف مسلم علیه السلام پراکنده شدند، ابن زیاد عده‌ای از وفاداران انقلاب را کشت و عده‌ای را زندانی کرد، عده‌ای دیگر نیز متواری و پنهان شدند، مسلم علیه السلام تنها ماند و در یک جنگ رویاروی و نابرابر دستگیر شده و سپس به شهادت رسید. به این ترتیب کوفه به طور کامل در تحت سلطه و سانسور و خفقان جلادان ابن زیاد درآمد.

سیاست خشونت بار ابن زیاد

ابن زیاد شنیده بود که امام حسین علیه السلام و یارانش به سوی کوفه می‌آیند، افرادی از انقلابیون کوفه با امام حسین علیه السلام در تماس هستند، از این رو یکی از جلادان خونخوار و سنگدل ارتش خود، به نام «حصین بن نمیر» را مأمور کرد که تمام راههای اطراف کوفه بخصوص مسیر حجاز و کوفه را کاملاً تحت کنترل و مراقبت قرار دهد تا کسی رفت و آمد نکند، چرا که یزید برای او نوشته بود: «راهها را کنترل کن، شب و روز مراقب باش و لحظه‌ای غفلت نکن تا حسین علیه السلام را بکشی و سر او و یارانش را برای من بفرستی.» حصین بن نمیر آن خون آشام بی‌رحم با مأموران جلاد بسیار، تمام راهها را کنترل کرد، به طوری که از «کوفه» تا «قادسیه» و از آنجا تا «خفان» و از آنجا تا «قطقطانه» به طور شدید کنترل می‌شد، به گونه‌ای که اگر پرنده‌ای می‌پرید، از نظر جاسوسان و دژخیمان حصین، پنهان [صفحه ۱۱۸] نمی‌ماند، هر کسی را می‌دیدند او را دستگیر کرده، به مرکز سازمان جاسوسی یزید، نزد حصین می‌آوردند و پس از تفتیش و بازجویی کامل اگر چیزی از او دیده نمی‌شد رهایش می‌کردند و گرنه فوراً با محاکمه‌ی فرمایشی صحرائی خود و شکنجه‌های بی‌رحمانه، سر از بدنش جدا می‌نمودند.

نامه مسلم به امام حسین و شهادت دو پشطار

چنانکه گفتیم حضرت مسلم علیه السلام در آغاز ورود به کوفه با استقبال گرم مردم روبرو شد و مردم اطرافش را گرفتند و بیعت کردند، نامه‌ای برای امام حسین علیه السلام نوشت که: «مردم کوفه آماده‌اند و انقلاب در حال رشد و پیروزی است و همه‌ی مردم آماده‌ی استقبالند و همه چیز روبراه است زودتر به سوی ما بشتاب...» این نامه را حضرت مسلم علیه السلام بیست و هفت روز قبل از شهادتش یعنی روز یازدهم ذیقعده سال ۶۰ هجری برای امام حسین علیه السلام نوشت، و آن روز مردم کوفه بر اوضاع مسلط بودند و در اطراف حضرت مسلم علیه السلام به سر می‌بردند و اظهار آمادگی برای انقلاب تا سر حد سرنگونی رژیم یزید می‌کردند، ولی طولی نکشید چنان که گفتیم با ورود ابن زیاد به کوفه، ورق برگشت و اوضاع به نفع حکومت یزید پیش می‌رفت. از طرفی نامه‌ی حضرت مسلم علیه السلام در مکه به امام حسین علیه السلام رسید، این نامه و امور دیگر موجب شد که امام حسین علیه السلام روز هشتم ذیحجه [صفحه ۱۱۹] ۶۰ هجری با یاران خود از مکه بیرون آمده و به قصد کوفه حرکت کردند. در راه هر جا که به روستا و آبادی می‌رسیدند، کمی در آنجا توقف کرده و مردم آنجا را به یاری می‌طلبیدند و پس از استراحت حرکت می‌کردند. کاروان همچنان در حرکت بود تا به منزلگاه «حاجر» در منطقه‌ی «بطن الرمه» رسیدند، در آنجا امام حسین علیه السلام جواب نامه‌ی حضرت مسلم علیه السلام را نوشتند، امام علیه السلام در این نامه پس از حمد و سپاس خدا چنین نوشت: «بسم الله الرحمن الرحيم، این نامه‌ی حسین بن علی است به سوی برادران با ایمان و مسلمان فداکار، درود بر شما، خدای را سپاس می‌گویم که آفریدگاری جز او نیست. اما بعد: نامه‌ی پسرعمویم مسلم بن عقیل به دستم رسید و در آن از حسن نیت و پشتیبانی شما مرا آگاه کرده بود، من از خدا می‌خواهم که این کار را بر ما نیکو و مبارک گرداند و در این راه، بزرگترین پاداش را به ما عنایت فرماید، من در روز سه‌شنبه هشتم ذیحجه از مکه به سوی شما می‌شتابم، و از شما می‌خواهم هنگامی که فرستاده‌ی من به سوی شما آمد، در کار خویش جدی تر و پابرجا تر شوید، و دست از کوشش بردارید و من انشاء الله همین روزها بر شما وارد خواهم شد.» نامه را به «قیس بن مسهر و عبدالله بن یقطر» داد تا زودتر به سوی کوفه روانه شوند و به سران انقلاب مردم کوفه برسانند (و به قول [صفحه ۱۲۰] بعضی دو نامه نوشت یکی را به قیس و دیگری را به عبدالله داد تا اگر یکی را دستگیر کردند، دیگری آن را به مقصد برسانند). [۱۲۹]. به هر حال این دو سفیر پیش مرگ و قهرمان، نامه را گرفته و سوار بر اسب شده و به سوی کوفه روانه شدند و این در زمانی بود که مسلم علیه السلام شهید شده و ابن زیاد بر اوضاع مسلط گشته و انقلابیون به طور کامل سرکوب شده بودند. ابن دو نفر از افراد بسیار شجاع بوده و در دوستی خود با وفا بودند، در ضمن عبدالله، در دوران کودکی همیشه با امام حسین علیه السلام بود، این دو پشطار قهرمان، منزل به منزل، شب و روز در حرکت بودند تا زودتر خود را به کوفه برسانند و خبر ورود امام حسین علیه السلام را به مردم ابلاغ کنند. وقتی که این دو پیشمرگ به طور جداگانه با اندک فاصله (یا با هم) به آبادی «قادیسیه» (حدود پانزده فرسخی ناحیه‌ی غربی کوفه) رسیدند، توسط مأموران مخفی جاسوسی ابن زیاد دستگیر شدند، از این دو نفر جداگانه (یا با هم) بازجویی شد، آنها در ضمن معرفی خود گفتند: «... ما از دوستان امام حسین علیه السلام هستیم، نامه‌ای از طرف امام حسین علیه السلام برای اهل کوفه می‌بریم» سپس نامه را درآوردند و پاره پاره کردند و به نقل دیگر پس از پاره کردن، آن را خوردند تا نامهای افرادی که امام حسین علیه السلام اسم آنها را در نامه نوشته بود آشکار نگردد. [صفحه ۱۲۱] حصین بن نمیر رئیس سازمان جاسوسی ابن زیاد، این دو نفر را به کوفه نزد ابن زیاد فرستاد. این دو سفیر قهرمان و شیردل بر ابن زیاد وارد شدند، ابن زیاد با خشونت و ناراحتی، بر سر آنها فریاد کشید و گفت: «... همه چیز را درباره‌ی شما به من گزارش داده‌اند، اینک بگویید چرا شما نامه را پاره کرده‌اید.» آنها گفتند: «برای اینکه شما از مطالب نامه آگاه نشوید.» ابن زیاد گفت: «لابد نامه از طرف حسین علیه السلام برای مردم کوفه بود.» آنها گفتند: آری، همین طور است. ابن زیاد گفت: باید نام کسانی که حسین علیه السلام به آنها نامه نوشته بگویید و گرنه برای اعدام و

کشته شدن آماده شوید. آنها گفتند: ما نام آنها را نمی‌دانیم و نمی‌گوییم. ابن زیاد گفت: حال که چنین است، باید بالای منبر برود و در برابر جمعیت کوفه از حسین علیه‌السلام و همفکرانش انتقاد و بدگویی کنید و گرنه شما را قطعه قطعه خواهم کرد. آنها گفتند: بسیار خوب اشکالی ندارد. عبدالله و قیس هر یک جداگانه بالای منبر رفتند، پس از حمد و سپاس الهی، بر خلاف انتظار، از امیر مؤمنان علی علیه‌السلام و خاندان پاکش توصیف و تعریف کردند و دودمان ناپاک بنی‌امیه و یزید و ابن زیاد را لعن و نفرین نمودند و سپس خطاب به مردم کوفه گفتند: «... ای دوستان و طرفداران امام حسین علیه‌السلام بدانید، حسین علیه‌السلام پسر [صفحه ۱۲۲] علی علیه‌السلام به سوی شما می‌آید، در یاریش کوتاهی نکنید، ما نامه‌ای از آن حضرت آورده بودیم، حال که نتوانستیم نامه را به شما برسانیم، اکنون به قیمت جان خود، مأموریت خود را به شما رساندیم، آماده‌ی استقبال از حسین علیه‌السلام باشید...» طرفداران خون‌آشام ابن زیاد، به دستور ابن زیاد به طرف آنها (یا یکی از آنها) حمله کردند تا از بالای منبر به پایین بکشند، از طرف دیگر طرفداران امام حسین علیه‌السلام به رهبری «سلیمان بن صرد خزاعی» از آنها حمایت نمودند، در این گیر و دار سواران جلاد ابن زیاد، به مسجد حمله کرده قیس و عبدالله را دستگیر نمودند و در این میان عده‌ای زیر دست و پا ماندند و آسیب دیدند، سرانجام به دستور ابن زیاد، قیس و عبدالله این دو نماینده‌ی قهرمان و شیردل را بالای قصر دارالاماره برده از آنجا به پایین افکند و به این ترتیب این دو فدایی پیشتاز امام حسین علیه‌السلام به شهادت می‌رسند. بعضی نوشته‌اند: وقتی که این دو را از بالای قصر به زمین انداختند استخوانهایشان شکسته شد و در حالی که هنوز جان داشتند، یکی از جلادان بی‌رحم ابن زیاد، سر مقدسشان را از بدن جدا کرد. به این ترتیب این دو یار باوفای امام حسین علیه‌السلام سفارت و رسالت و مأموریت خود را به خوبی انجام دادند و تا آخرین قطره‌ی خونشان را در این راه اهداء نمودند و به افتخار پیشتازی قهرمانانه‌ی راه حسین علیه‌السلام نایل گشتند و در حقیقت پس از حضرت مسلم و هانی، این دو نفر، [صفحه ۱۲۳] پیشقراول و آغازگر قیام خونبار امام حسین علیه‌السلام بودند و تاریخ هرگز آنها را به عنوان «شهیدان پیشتاز و آغازگر» فراموش نمی‌کند.

گفتار امام حسین در شهادت این دو پیشتاز

کاروان حسین علیه‌السلام با روحیه‌ای سرشار از توکل و سلحشوری بسوی کوفه رهسپار بودند و منزل به منزل پیش می‌آمدند، تا به منزلگاه «زباله» رسیدند، در این محل بود که امام حسین علیه‌السلام خبر شهادت و چگونگی شهادت قهرمانانه‌ی عبدالله بن یقطر را شنید و فرمود: «انا لله و انا الیه راجعون؛ همه ما از آن خداییم، و بسوی او می‌رویم.» سپس نامه‌ای درآورد و به همراهان نشان داد، آنگاه چنین فرمود: «اما بعد: خبر بسیار جانگدازی به ما رسید، خبر شهادت مسلم و هانی و عبدالله بن یقطر، طرفداران ما را سرکوب کرده‌اند، هر کس با ما است بماند و گرنه از همین جا هر جا می‌خواهد برود.» در حقیقت امام از این اخبار دریافت که موضوع جنگ و شهادت در کار است، باید با نیتی استوار راه پیشتازان شهید را دنبال کرد. آری خون سرخ آنها حسین و حسینیان را برای پیکار با طاغوتیان، مصمم‌تر و ماده‌تر ساخت، نه اینکه موجب وحشت و ترسشان گردد و این پیشنهاد امام برای آن بود که: آنان که آماده‌ی جنگ و شهادت نیستند، هر جا می‌روند بروند، این راه، راه جانبازی و فداکاری است، نه راه ملاحظه‌کاری و سستی! اما کاروان با نیتی استوارتر و قویتر به پیش می‌تاختند و قدم به قدم [صفحه ۱۲۴] از اخبار کوفه مطلع می‌شدند، در میان پیشتازان امام حسین علیه‌السلام به یاد «قیس بن مسهر» افتاد که آیا جریان او به کجا رسید؟ وقتی که کاروان به روستاهای «عذیب الیهجات» نزدیک قادسیه رسید، پنج نفر از وفاداران به امام حسین علیه‌السلام که شخصیت معروف «طرماح بن عدی» راهنمایان بود، از کوفه بیرون آمده بودند و خود را به امام حسین علیه‌السلام برای یاری آن حضرت رساندند، امام اوضاع کوفه را از آنها پرسید، آنها ماجرا را بیان کردند، امام از آنها پرسید: از «قیس» (سفیر قهرمان) چه خبر؟ آنها ماجرای دلاوری و شهادت قهرمانانه‌ی او را توضیح دادند، بی‌اختیار قطرات اشک از چشمان امام حسین علیه‌السلام سرازیر شد و در حالی که گریه‌گلویش را گرفته بود، این آیه را خواند: من

المؤمنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه فمنهم من قضی نحبه و منهم من ینتظر و ما بدلوا تبدیلا؛ در میان مؤمنان مردانی هستند که پای عهد و پیمان خود با خدا به درستی ایستادند، بعضی از آنها به عهد خود وفا کردند (شهید شدند) و بعضی چشم به راه شهادتند و عهد و پیمان خود را هیچ گونه تغییر ندادند. [۱۳۰]. سپس دست به سوی آسمان دراز نمود و عرض کرد: [صفحه ۱۲۵] «خداوندا! ما و این شهیدان را وارد بهشت گردان و ما را با هم در پرتو رحمت و در پناه لطف و پاداش مخصوص قرار بده.» به این ترتیب، دو سفیر رشید و شجاع امام حسین علیه السلام تا سر حد شهادت در راه امام پیش رفتند و امام علیه السلام از آنها یاد کرد و از فداکاری و جانبازی آنها تقدیر نمود. اما این اخبار نه تنها امام حسین علیه السلام و همراهان را نترسانید، بلکه آنها به حیات جاودان که در سایه‌ی مرگ سرخ در راه خدا است، شیفته‌تر شدند و شوق شکستن قفس تن و گسستن بندهای زندان خاک را بیشتر پیدا کردند. [۱۳۱]. آری حسین علیه السلام همواره از تعهد و پیمان سخن می‌گفت، به امید آنکه همه‌ی ما مسلمانان متعهد و وفادار به پیمان الهی باشیم.

چهار سفیر امام حسین و خبر شهادت آنها

ناگفته نماند: امام حسین علیه السلام قبل از ورود به کربلا، رسماً سه سفیر به سوی کوفه و یک سفیر بصره فرستاد، تا علاوه بر ابلاغ پیام، اوضاع کوفه و بصره را به او گزارش دهند، این چهار نفر عبارت بودند از: ۱- مسلم بن عقیل علیه السلام که ماجرای شهادت قهرمانانه و غمبارش [صفحه ۱۲۶] ذکر شد. ۲ و ۳- عبدالله بن یقطر و قیس بن مسهر صیداوی که خاطره شهادت قهرمانانه‌ی آنها ذکر شد. ۴- سلیمان بن رزین، که امام حسین علیه السلام او را به بصره فرستاد تا نامه خود را که برای سران بصره نوشته بود، توسط او به آنها برساند، سلیمان خود را به بصره رسانید، ولی به دست جلادان ابن زیاد، (که در آن وقت ابن زیاد در بصره بود) افتاد و به دستور ابن زیاد گردنش را زدند و پیکر مطهرش را به دار آویختند. [۱۳۲] و خبر شهادت آنها به امام حسین علیه السلام (قبل از ورود به کوفه) گزارش گردید. بنابراین امام علیه السلام با آگاهی و توجه کامل به اوضاع کوفه، به سفر خود ادامه داد، نه کورکورانه که بعضی ناآگاه با تمسک به یکی از اشعار مولانا در مثنوی: هین مرو گستاخ در دشت بلا هین مران کورانه اندر کربلا به آن دامن می‌زنند، در این مورد، در قسمت آخر همین فصل سخن خواهیم گفت.

برخورد کاروان حسین با سپاه حر

وقتی که خبر حرکت امام حسین علیه السلام به سوی عراق به کوف رسید، عیدالله بن زیاد، نماینده‌ی خونخوار یزید در کوفه و عراق، تصمیم [صفحه ۱۲۷] سخت گرفت که نگذرد امام حسین علیه السلام وارد کوفه گردد، بلکه سر راه، هر جا که باشد، جلو امام حسین علیه السلام و یارانش را بگیرد. او شب و روز در فکر آماده کردن سپاه با آخرین تجهیزات جنگی آن روز بود، سپاهیان را گردان به گردان به سوی کربلا فرستاد، که بعضی جمع سپاه ابن زیاد را سی هزار نفر نوشته‌اند و بعضی گویند: در روز ششم محرم غیر از سپاه حر بیست هزار نفر در کربلا بوده‌اند. [۱۳۳]. کمترین عددی که نوشته‌اند ابن زیاد فرستاده، دوازده هزار نفر به ترتیب زیر است: ۱- حر با ۱۰۰۰ نفر. ۲- عمر سعد با ۴۰۰۰ نفر. ۳- عبدالله تمیمی با ۱۰۰۰ نفر. ۴- شبت بن ربیع با ۱۰۰۰ نفر. ۵- محمد بن اشعث با ۱۰۰۰ نفر. ۶- شمر بن ذی الجوشن با ۴۰۰۰ نفر. کاروان حسینی علیه السلام شب را در منزلگاه «شراف» به سر بردند، بامداد امام علیه السلام دستور داد ظروف و مشکها را پر از آب کرده و به راه خود ادامه دهند. در آن روز وقتی نزدیک ظهر شد، مردی از همراهان تکبیر گفت، امام فرمود: چرا تکبیر می‌گویی؟ [صفحه ۱۲۸] او گفت: نخلستانهای کوفه دیده می‌شود، کسانی که به راه آشنا بودند، گفتند: اینجا کجا و کوفه کجا، خوب به راه نگاه کردند، فهمیدند که لشکر مجهزی غرق در اسلحه به پیش می‌آید، سر نیزه‌های آنها، از دور همچون درختهای خرما دیده می‌شود، امام علیه السلام فرمود: آری سپاه مجهزی به پیش می‌آید، در این هنگام

با اصحاب به مشورت پرداختند که در برابر سپاه زیاد دشمن در کجا سنگر بگیرند، آنها گفتند: در همین نزدیکی از ناحیه‌ی چپ قریه‌ی «ذوحسم» خوب است، امام حسین علیه السلام و کاروان به آنجا رفته و بی‌درنگ خیمه‌های خود را برپا کرده و آماده‌ی دفاع شدند. طولی نکشید که سپاه هزار نفری به فرماندهی حر بن یزید ریاحی، غرق در اسلحه به سر رسیدند، اما معلوم بود که فعلا قصد جنگ ندارند، امام علیه السلام آثار تشنگی و رنج فراوان را از قیافه‌های آنها مشاهده کرد، فرمود: آنها و حیواناتشان را سیراب کنند، به دستور آن حضرت تا آخرین نفر آنها را آب دادند... [۱۳۴].

گفتگوی امام حسین با حر

تا اینجا گفتگویی پیش نیامد تا هنگام ظهر، حسین علیه السلام خواست با یارانش نماز بخواند، قبل از نماز بین دو لشکر ایستاد و به سپاه «حر» رو کرد و پس از حمد و ثنا فرمود: «ای مردم! من بدون دعوت به سوی [صفحه ۱۲۹] شما نیامده‌ام، مهمان ناخوانده نیستم، بلکه شما به من نامه نوشتید و قاصد فرستادید و اصرار کردید، بسوی ما بیایید، زیرا پیشوایی نداریم، بیا شاید با ارشاد شما به راه حق هدایت گردیم، اگر شما به عهد خود باقی هستید بمانم و گرنه به وطنم بازگردم.» همه در سکوت فرو رفتند، سرها در گریبانهایشان فرو رفت تا اینکه حجاج بن مسروق جعفی اذان ظهر را گفت، امام علیه السلام به «حر» فرمود: «شما با اصحاب خود نماز بخوان، من هم با اصحاب خود.» حر گفت: نه هرگز، همه با شما نماز می‌خوانیم، امام علیه السلام به جلو ایستاد، دو لشکر اقتدا کردند و پس از نماز ظهر، امام علیه السلام به سپاه حر رو کرد و پس از حمد و ثنا و درود بر پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «ای مردم اگر پاکدامنی و تقوی پیشه کنید و حق صاحبان حق را بشناسید، مشمول رحمت خدا شده‌اید، ما از دودمان محمد صلی الله علیه و آله بوده و سزاوارتر به حکومت و رهبری هستیم... به علاوه نامه‌های شما حکایت از این مطلب دارد، درست بیندیشید، اگر بخواهید ما از اینجا برمی‌گردیم.» حر اظهار داشت ما از این نامه‌ها اطلاع نداریم، به دستور امام علیه السلام یکی از سربازان دو خورجین مملو از نامه را به پیش آورد و حر آن نامه‌ها را دید و گفت: من جزء نویسندگان این نامه‌ها نیستم، با شما هم کاری ندارم فقط مأمورم که کجا شما را ملاقات کنم، از شما جدا نشوم تا آنگاه که شما را در کوفه تسلیم ابن زیاد کنم. امام علیه السلام از سخن حر، خشمگین شد و فرمود: «مرگ از این اندیشه [صفحه ۱۳۰] به تو نزدیکتر است.» حر چیزی نگفت. امام علیه السلام به اصحاب خود فرمود: برخیزید سوار بر مرکبها شوید، تا مراجعت کنیم، اصحاب بی‌درنگ دستور امام علیه السلام را عمل کردند، زنان و کودکان را در محمل‌ها نشاندند و حرکت کردند، سپاه حر سر راه کاروان را گرفت و مانع مراجعت شد، امام علیه السلام به حر فرمود: «مادرت به عزایت اشک بریزد، از ما چه می‌خواهی؟» حر گفت: اگر از عرب غیر تو نام مادرم را این چنین به زبان می‌آورد من هم نام مادرش را نام می‌بردم، ولی سوگند به خدا جز اینکه به بهتر وجهی نام مادرت را به زبان می‌آورم راهی نمی‌بینم. [۱۳۵]

امام فرمود: اکنون چه هدف داری؟ حر گفت: مأمورم که شما را به کوفه به حضور ابن زیاد ببرم. گفتگو بین امام و حر ادامه یافت تا اینکه حر گفت: «حقیقت این است، من قصد جنگ با تو را ندارم، فقط مأمورم از تو مفارقت نمایم تا تو را وارد کوفه کنم، اکنون که از ورود به کوفه بی‌میل هستی پس راهی را انتخاب کن که نه به سوی کوفه باشد و نه سوی مدینه و به همین منوال باشیم تا نامه‌ای به ابن زیاد بنویسم، امیدوارم خداوند حسن عاقبت به من مرحمت کند و به گرفتاری ستیز با شما، [صفحه ۱۳۱] مبتلا نشوم.» سپس حر (پیش خود خواست حسین علیه السلام را نصیحت کند) عرض کرد: «ای حسین علیه السلام برای خدا جانم را حفظ کن، من یقین دارم اگر جنگ کنی کشته می‌شوی.» امام علیه السلام فرمود: «آیا مرا از مرگ می‌ترسانی، آیا اگر مرا بکشید برای شما مرگ نیست؟ ای حرا من همان را می‌گویم که یکی از مسلمانان از دودمان اوس وقتی که می‌خواست رسول خدا صلی الله علیه و آله را یاری کند، پسر عمویش به او گفت: کجا می‌روی؟ کشتن در کار است؟ او در پاسخ گفت: «سامضی و ما بالموت عار علی الفتی اذا ما نوى حقا و جاهد مسلما؛ به سوی جنگ می‌روم و جوانمرد را از مرگ باکی نیست، اگر از روی خلوص و صدق اسلامی

باشد... و چند شعر دیگر خواند. حر وقتی که این اشعار را شنید، چیزی نگفت و از کاروان او فاصله گرفت و هر دو لشکر همچنان حرکت می کردند. [۱۳۶].

خطبه‌ی امام حسین

کاروان کوچک امام حسین علیه السلام در یک طرف و سپاه هزار نفری حر در طرف دیگر، همچنان به راه را ادامه دادند تا به منزلگاه «بیضه» [صفحه ۱۳۲] رسیدند، در آنجا باز امام حسین علیه السلام برای اتمام حجت، خطبه‌ی غرائی خواند و مطالب را برای مردم روشن ساخت، از جمله فرمود: «ای مردم پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که سلطان ستمگری را ببیند که حلال خدا را حرام می کند و عهدشکنی و مخالفت سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله است و کارش فسق و فساد و تجاوز می باشد اگر با زبان و عمل به مبارزه‌ی با او برنخیزند، بر خداوند سزاوار است آنها را وارد جایگاه همان سلطان ستمگر، یعنی جهنم نماید...» [۱۳۷]. در همین محل نامه‌ی ابن زیاد به «حر» رسید که در آن نوشته بود: به محض رسیدن نامه، حسین و همراهانش را در یک بیابان بی آب و آبادی بازداشت کن.

کاروان حسین در کربلا

در این وقت دو کاروان به سرزمین نینوا رسیده بودند. زهیر بن قین پیشنهاد کرد که در نزدیک شط فرات قریه‌ای است و آنجا محل خوبی برای سنگر گرفتن است، امام علیه السلام نام آن قریه را پرسید، او عرض کرد نامش «عقر» است. امام علیه السلام فرمود: پناه می برم به خدا از عقر. [۱۳۸]. امام علیه السلام به حر فرمود: مانع نشو ما از این بیابان به این نزدیکی (کنار [صفحه ۱۳۳] فرات) حرکت کنیم، حر و سپاهش مانع شدند، در این کشمکش، کاروان حسین علیه السلام حرکت کردند، تا اینکه اسب امام حسین علیه السلام از حرکت ایستاد، امام علیه السلام از نام آن سرزمین پرسید: زهیر عرض کرد: این سرزمین، «طف» نام دارد، فرمود: دیگر چه نام دارد؟ عرض کرد «کربلا» نیز خوانده می شود. امام علیه السلام فرمود: خدایا پناه می برم به تو از کرب و بلا (اندوه و رنج) سپس فرمود: ههنا مناخ رکابنا و محط رحالنا و مقتل رجالنا و مسفک دماننا...؛ همینجا محل بارهای ما و مکان اقامت ما، و کشتارگاه مردان ما و محل و ریختن خون ما و جایگاه قبرهای ما است «جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله این چنین به من خبر داد. [۱۳۹] به این ترتیب امام حسین علیه السلام روز دوم محرم سال ۶۱ هجری در کربلا فرود آمد و با یاران خود خیمه‌ها را به پا کردند و خندق (سنگر) کردند و آماده‌ی دفاع شدند.

انتصار و یاری طلبی امام حسین

نکته‌ی جالب توجه اینکه: در حرکت حسین علیه السلام از مدینه به مکه و از آنجا به کربلا و در خود کربلا و حتی روز عاشورا، در هر فرصتی، [صفحه ۱۳۴] امام علیه السلام از مردم، کمک می خواست و این حکایت از آن دارد که برای تحقق «امر به معروف و نهی از منکر» و برقراری نیکی‌ها و نابودی بدیها، باید به زمینه‌سازی و آماده کردن مقدمات کار و سپاه مجهز، همت گماشت و این موضوع علاوه بر حکم عقل، متکی به آیات قرآن و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله است، از جمله: در آیه ۳۹ شوری می خوانیم: «والذین اذا اصابهم البغي هم ينتصرون؛ از ویژگیهای مؤمنان راستین این است که: هرگاه ستمی به آنها رسید (تسلیم ظلم نمی شوند) و از دیگران یاری می طلبند.» این آیه مسلمانان را به مقاومت و ایستادگی و عدم تسلیم در برابر ستمگران و یاری گرفتن از مردم برای کوبیدن ظلم و نابود کردن فساد، دعوت می کند و به یکی از ابعاد «امر به معروف و نهی از منکر» اشاره می کند. [۱۴۰] بنابراین، آیه می گوید: مظلوم، موظف به مقاومت در برابر ظالم و فریاد استغاثه برآوردن و یاری طلبیدن از مؤمنان است و مؤمنان

موظفند که پاسخ مثبت به این فریادها و نداها بدهند. و این مطلب به عنوان «انتصار» (یاری‌طلبی از یکدیگر برای احقاق حق و نابودی باطل) در اسلام مطرح می‌باشد و امام حسین علیه‌السلام بر همین اساس در هر فرصت مناسبی، از مردم، می‌خواست تا با نیروی بیشتر با ستمگران روبرو گردد. [صفحه ۱۳۵]

نامه‌ی ابن زیاد به حسین و بی‌اعتنایی امام به آن

ابن زیاد نامه‌ای به این مضموم برای امام حسین علیه‌السلام نوشت: «... به من خبر دادند که تو به کربلا آمده‌ای و یزید بن معاویه برای من نوشته است که بر بستر نرم نخوابم و آرام نگیرم و غذای سیر نخورم تا تو را به خدای لطیف برسانم، یا آنکه به حکم من و یزید در آیی - والسلام.» وقتی نامه به دست امام علیه‌السلام رسید و خواند، آن را به دور افکند و به نامه‌رسان فرمود: «نامه‌ی ابن زیاد نزد من جواب ندارد.» نامه‌رسان به کوفه بازگشت و ماجرا را به ابن زیاد گزارش داد؛ در این وقت بود که ابن زیاد سخت، خشمگین شد و عمر سعد را که علاقه‌ی فراوان به ملک و ریاست ری داشت، طلبید و او امیر را و فرماندهی لشکر کرد و قباله‌ی ریاست ری را به نام او نوشت. عمر سعد با چهار هزار نفر به سوی کربلا آمد و بعد ابن زیاد برای او نامه نوشت که کار را بر حسین علیه‌السلام و یارانش، سخت بگیر و آب را از آنها منع کن. روز هفتم به دستور عمر سعد آب را بر حسین علیه‌السلام و یاران و اهل بیت منع نمودند. [۱۴۱].

گفتگو با عمر سعد

یکی از یاران امام علیه‌السلام به نام «یزید بن حصین همدانی» که مرد [صفحه ۱۳۶] پارسایی بود، از امام حسین علیه‌السلام اجازه طلبید تا نزد عمر سعد رود و با او گفتگو کند، امام علیه‌السلام اجازه داد، او به خیمه‌ی عمر سعد وارد شد ولی سلام نکرد، عمر گفت: «چرا سلام نکردی مگر من مسلمان نیستم و خدا و رسولش صلی الله علیه و آله را نمی‌شناسم؟» ابن حصین گفت: اگر تو مسلمان بودی به جنگ عترت رسول خدا صلی الله علیه و آله نمی‌آمدی و تصمیم بر قتل آنها نمی‌گرفتی و آب فرات را به روی آنها نمی‌بستی، آبی که برای سگها و خوکهای بیابان حلال است، ولی امام حسین علیه‌السلام فرزند علی علیه‌السلام و بانوان حرم و کودکان از بیم تشنگی در خطر هستند، تو بین آنها و آب فرات، جدایی انداخته‌ای و گمان می‌کنی که مسلمانی و خدا و پیامبرش صلی الله علیه و آله را می‌شناسی، عمر سعد سرش را پایین انداخت، سپس بلند کرد و گفت: «ای برادر همدانی سوگند به خدا من مقام ارجمند عترت پیامبر صلی الله علیه و آله را می‌دانم و آسیب‌رسانی به آنها حرام است، ولی عیب‌الله بن زیاد مرا بین کشتن حسین علیه‌السلام و ملک ری مخیر ساخته، شرکت در خون حسین علیه‌السلام موجب آتش دوزخ است، ولی ملک ری نور چشم من می‌باشد، نمی‌توانم ریاست ملک ری را به غیر خودم واگذار کنم.» ابن حصین همدانی از اینکه موعظه‌اش، در آن سنگدل دنیاپرست تأثیر نماید، مأیوس شد و به حضور امام علیه‌السلام بازگشت و ماجرا را به عرض رسانید. [۱۴۲]. [صفحه ۱۳۷] مطابق نقل بعضی نقلها، شخص امام حسین علیه‌السلام نیز در کربلا با عمر سعد ملاقاتهایی داشته و با دلایل محکم او را قانع کرده است و حتی فرموده اگر ملک می‌خواهی ما در مدینه داریم به تو واگذار می‌کنیم، ولی آن ناپاک بی‌خرد و کوردل در پاسخ گفت: «نمی‌توانم از ملک ری بگذرم.» امام علیه‌السلام چند بار به عنوان اتمام حجت و وعظ و نصیحت، با لشکر ابن یزید، سخن فرمود، امام سخنان آن بزرگوار در دل سیاه آن مردم دنیاپرست اثر نکرد. امام علیه‌السلام فرمود: «مردم، برده‌ی دنیایند و دین، ورد زبان‌شان می‌باشند، تا وقتی که با زندگی مادیشان بسازد، «فاذا محصوا بالبلاء قل الدیانون؛ وقتی که در آزمایش گرفتاریها قرا گرفتند، دینداران اندکند.» [۱۴۳]. ساعتها و لحظه‌ها همچنان می‌گذشت و لحظه به لحظه روشن بود که کار به جنگ می‌انجامد و ابن زیاد ناپاک، مکرر لشکر می‌فرستد و تأکید بر جنگ دارد، از روز هفتم که آب را منع کردند، شدت عمل شروع شد تا سرانجام خواستند

بعد از ظهر تاسوعا، حمله کنند که امام علیه السلام از آنها مهلت یک شب را که شب عاشورا باشد خواست و پس از بگو مگو سرانجام آنها پذیرفتند. [صفحه ۱۳۸]

شب فراموش نشدنی عاشورا

چنان که گفتیم امام حسین علیه السلام با یاران خود، روز دوم محرم سال ۶۱ وارد سرزمین کربلا شدند و سپاه حر آنها را از مراجعت و از آمدن بسوی کوفه ممانعت نمود، امام علیه السلام دستور داد خیمه‌ها را در کربلا برپا کردند. از روز دوم تا دهم، در این چند روز گردان به گردان سپاه دشمن به طرف کربلا می آمدند. آخرین گردان، به فرماندهی «شمر بن ذی الجوشن» بود که با چهار هزار نفر مسلح، به کربلا آمدند. ابن زیاد برای عمر سعد نامه نوشته بود که شنیده‌ام می خواهی از راه صلح وارد گردی، اگر چنین فکر را در سر داری کنار برو و فرماندهی را به «شمر» واگذار کن، عمر سعد که دل بسته‌ی به ریاست و مقام بود، حاضر به این واگذاری نشد، بلکه تصمیم گرفت، فرمان ابن زیاد را اجرا کند و با حسین علیه السلام بجنگد. بعد از ظهر تاسوعا سپاه دشمن به پیش آمد و قصد حمله داشت، حضرت عباس علیه السلام از طرف امام حسین علیه السلام مأمور شد، با آنها مذاکره نموده و یک شب را از آنها مهلت بگیرد، حضرت عباس علیه السلام جلو لشکر را گرفت و با سران دشمن مذاکره کرد که یک شب را مهلت دهید آنها اختلاف رأی داشتند، سرانجام بنا شد شب عاشورا را مهلت دهند. شب عاشورا فرا رسید، به به چه شبی، از یک سو امام حسین علیه السلام [صفحه ۱۳۹] خطبه می خواند و اصحاب و یاران را آماده‌ی رزم می کند، از سوی دیگر جلسات مشورت برای دفاع برپا می شود، از سوی سوم بعضی اصحاب مثل حبیب بن مظاهر در جنب و جوش کمک رسانی است زمزمه تلاوت قرآن و دعا و مناجات نیز از هر سو شنیده می شود. امام حسین علیه السلام به خاطر علاقه‌ای که به خواندن قرآن و دعا و مناجات با خدا داشت آن شب را مهلت گرفته بود، صدای مناجات و زمزمه‌ی حسین و اصحابش در بیابان نینوی فضای ملکوت را معطر کرده بود. از سوی دیگر صدا و ناله‌ی کودکان تشنه کام بلند بود، حبیب بن مظاهر، خنده بر لب دارد، یزید بن حصین همدانی به او می گوید: چه وقتی بهتر از امشب برای شادی است، چرا که فردا با حوریان بهشتی ملاقات می کنیم، بریر نیز خوشحال است و همچنین دیگران. [۱۴۴]. تنها نگرانی‌ای که ناراحت کننده بود، وجود بانوان حرم و کودکان بود، امام حسین علیه السلام اشعار بی وفایی دنیا را خواند و فرمود: «یا دهر اف لک من خلیل کم لک بالاشراق والاصیل من صاحب و طالب قتیل والدهر لا یقنع بالبدیلو انما الامر الی الجلیل و کل حی سالک سبیلای (مردم) روزگار اف بر شما، که چه بسیار صبحگاهان و شامگاهان از دوستان و طالبان حق ما را به قتل رساندی و روزگار هرگز به گرفتن بدل و عوض، قانع نمی شود و به هر حال توکل به [صفحه ۱۴۰] خدای بزرگ و هر زنده‌ای راهی را می پیماید و انسان زنده باید به دنبال عقیده‌اش قدم بردارد.» حضرت زینب علیها السلام همه چیز را در این اشعار فهمید، سرشک اشک از دید گانش سرازیر شد، گریه کنان نزد امام حسین علیه السلام آمد و گفت: پدر و مادر و برادرم امام حسن علیه السلام از میان رفته‌اند تو یادگار آنها هستی آن هم چنین!... امام، سخنانی به او فرمود که قلبش آرام یافت، سپس او را سفارش به گرفتن احکام از امام سجاد علیه السلام کرد او و بانوان حرم را توصیه به صبر و استقامت نمود. [۱۴۵]. در این شب فراموش نشدنی، یاران و خویشان، هر کدام به زبانی، وفاداری خود را به حسین علیه السلام اظهار کردند و امام علیه السلام آنها را ستود و فرمود: «من یارانی باوفاتر و بهتر از یارانم و خویشانی محکم پیوندتر از خویشانم ندیده‌ام.» به هر حال حسین علیه السلام و یاران در آن شب با خدا راز و نیاز و مناجات داشتند و به تعبیر روایات، همچون «زمزمه‌ی زنبور عسل» در حال رکوع و سجود و قیام با خدا سخن می گفتند و همین زمزمه‌ها موجب شد، عده‌ای از سپاه دشمن تحت تأثیر قرار گرفتند و ۳۲ نفر از آنها به سپاه حسین علیه السلام پیوستند. [۱۴۶].

بررسی میدان در اواخر شب عاشورا

نیمه‌های شب عاشورا، حسین علیه‌السلام تنها از خیمه بیرون آمد و به طرف بیابان رفت تا میدان دفاع را از نزدیک ببیند و نقشه‌ی جنگ را از قبل دانسته باشد، یکی از اصحاب به نام «نافع بن هلال» پشت سر امام علیه‌السلام براه افتاد، امام علیه‌السلام متوجه او شد و به او فرمود: چرا از خیمه بیرون آمدی؟ او گفت: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله ترسیدم که مبادا از ناحیه‌ی دشمن به سوی شما گزند می‌برد. امام علیه‌السلام فرمود: بیرون آمدم تا میدان را از نزدیک ببینم و راههای حمله و هجوم خود و دشمن را بررسی کنم، سپس با نافع باز گشتند. امام علیه‌السلام به نافع فرمود: «بیا از بین این دو کوه مقابل، برو خود را نجات بده». نافع روی پای امام افتاد و بوسید و عرض کرد: «مادرم به عزایم بنشیند، سوگند به خدایی که همیاری تو را بر من منت گذاشت، از تو جدا نشوم تا در راحت کشته و پاره پاره شوم.»

گفتگوی زینب و حسین

امام علیه‌السلام وارد خیمه‌ی زینب علیها‌السلام شد، نافع بسان پاسدار و نگهبانی قهرمان، چون سایه‌ی امام علیه‌السلام، به دنبال امام علیه‌السلام حرکت می‌کرد، او می‌گوید: کنار خیمه آماده بودم، شنیدم حضرت زینب علیها‌السلام به امام حسین علیه‌السلام عرض کرد: «آیا یاران خود را آزموده‌ای نکند، آنها تو را تسلیم دشمن کنند؟» امام علیه‌السلام فرمود: «سوگند به خدا آنها را آزموده‌ام، در آنها جز عشق [صفحه ۱۴۲] و شور ندیدم، که همچون علاقه‌ی کودک به پستان مادر، علاقه‌ی شهادت در راه مرا دارند.» نافع می‌گوید: «تا این را شنیدم، گریه امان نداد، با گریه نزد حبیب بن مظاهر رفتم و ماجرا را گفتم، حبیب گفت: «سوگند به خدا اگر انتظار فرمان نبود، همین لحظه به دشمن حمله می‌کردم...» سپس سخن زینب کبری علیها‌السلام را به سایر یاران گفتم آنها نیز گفتند: «سوگند به خدایی که چنین موهبتی به ما داده اگر انتظار فرمان امام علیه‌السلام نبود همین ساعت به دشمن حمله می‌کردیم...» [۱۴۷]. اینها نمونه‌هایی از حماسه‌های شب عاشورا بود که به اختصار در اینجا بیان شد. در سحرگاه شب عاشورا، حسین علیه‌السلام را خواب مختصر گرفت و بیدار شد و به اصحاب فرمود: در خواب دیدم که سگهایی بر من حمله می‌کنند، در این میان سگ دو رنگی را دیدم که حمله‌ی او از همه سخت‌تر بود، گمان دارم کشته‌ی من مبتلا به پستی است، این خواب حاکی است که اجل نزدیک شده و کوچ به آخرت فرا رسیده است. [۱۴۸].

روز عاشورا و حمله‌ی خونین

سرانجام روز ایشار، روز فداکاری، روز بی‌نظیر عشق‌بازی، روز جرقه‌ی نور بر ضد باطل و روز فراموش نشدنی عاشورای خونین و روز غلبه‌ی [صفحه ۱۴۳] خون بر شمشیر فرا رسید. بامداد عاشورا، امام حسین علیه‌السلام با اصحاب خود نماز جماعت خواندند، بعد از نماز ایستاد و رو به اصحاب کرد و پس از حمد و ثنای الهی و درود بر محمد صلی الله علیه و آله فرمود: ان الله تعالی اذن فی قتلکم و قتلی فی هذا الیوم فعلیکم بالصبر والقتال؛ خداوند در این روز در مورد کشته شدن شما و من اجازه داده، بر شما باد که استقامت و ایستادگی کنید و با دشمن بجنگید. سپس یاران خود را که ۷۲ نفر سواره و پیاده [۱۴۹] بودند آماده نمود و صف آنها را از نظر نظامی، تنظیم کرد، «زهیر بن قین» را فرماندهی ناحیه‌ی راست سپاه خود و «حبیب بن مظاهر» را فرماندهی ناحیه‌ی چپ قرار داد، خود و خویشانش در وسط سپاه قرار گرفتند و پرچم را به دست بردارش حضرت عباس علیه‌السلام داد، زیرا عباس از همه در نگهداری پرچم، قویتر و کارداتر و شجاعتر بود. عمر سعد فرمانده و رئیس سپاه دشمن با سی هزار نفر به پیش [صفحه ۱۴۴] آمد [۱۵۰] و خود در ناحیه‌ی راست سپاهش قرار گرفت و شمر بن ذی الجوشن در طرف چپ سپاه، قرار گرفت وقتی که امام حسین

علیه السلام جمعیت بسیار سپاه دشمن را دید، به خدا متوجه شد و عرض کرد: اللهم انت ثقتی فی کل کرب و رجائی فی کل شدۀ و انت لی فی کل امر نزل بی ثقۀ و وعدۀ...؛ خداوند! تو در هر اندوهی پناه من هستی و در هر سختی، امید من می باشی، و تو در هر امری که بر من وارد می شود، آرام بخش و یاور من می باشی...»

اتمام حجت و معرفی خود

سپس امام علیه السلام در برابر صف دشمن ایستاد و سخنرانی کرد، در این سخنرانی پس از حمد و ثناء، خود را به آنها شناسانید و حجت را بر دشمن تمام کرد و فرمود: «ای بندگان خدا! از خدا بترسید و پرهیز کار باشید، از دنیا پرستی دوری کنید، چرا که اگر دنیا برای بقاء و دوام آفریده شده بود، پیامبران شایسته تر به ماندن بودند، ولی خداوند دنیا را برای فنا آفریده، تازه اش کهنه می شود، نعمتش نابود و شادیش اندوه می گردد، تقوی پیشه کنید که بهترین توشه، تقوی است...» ای مردم! به وجدان خود مراجعه کنید، ببینید آیا کشتن من [صفحه ۱۴۵] و بی احترامی به حریم من برای شما روا است؟ آیا من پسر دختر پیامبر صلی الله علیه و آله نیستم؟ آیا من پسر وصی و پسر عموی پیامبر صلی الله علیه و آله و اولین مؤمن و تصدیق کننده ی اسلام، نیستم؟ آیا حمزه ی سیدالشهداء علیه السلام عموی پدرم نیست، آیا جعفر طیار عمویم نیست؟ آیا این خبر به شما نرسیده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: حسن و حسین علیهما السلام دو آقای جوانان بهشتند؟ اگر شما آنچه را تصدیق می کنید، که حق می گویم و سوگند به خدا هرگز دروغ نگفته ام در این صورت (نتیجه ی جنگ با من) عذاب الهی است.. و اگر مرا تکذیب می کنید در میان شما افرادی مثل جابر بن عبدالله انصاری، ابو سعید خدری، سهل بن سهل ساعدی، زید بن ارقم و انس بن مالک هستند (که از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند از آنها در مورد من سؤال کنید، که آیا این سخن را که (من و برادرم دو آقای جوانان بهشت هستیم) از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده اید، اگر به شما گفتند شنیده ایم، همین دلیل است که شما را از کشتن من بازدارد». سخن امام علیه السلام که به اینجا رسید، شمر سخن ناروایی گفت، حبیب بن مظاهر پاسخ او را داد، امام علیه السلام باز به سخن خود ادامه داد. شخصی از دشمن به نام «قیس بن اشعث» خطاب به امام علیه السلام گفت: به فرمان پسرعمویت؟ (ابن زیاد) باش، کسی به تو کاری ندارد». امام علیه السلام فرمود: لا والله لا اعطیهم بیدی اعطاء الذلیل و لا افر فرار [صفحه ۱۴۶] العیید، عبادالله انی عذت بربری و ربکم ان ترجمون، اعوذ بربری و ربکم من کل متکبر لا يؤمن بیوم الحساب؛ نه به خدا سوگند، نه دست ذلت بر دست دشمنان می گذارم و نه همچون بردگان از صحنه ی جنگ و از برابر دشمن فرار می کنم، ای بندگان خدا من پناه می برم به خدا از اینکه (بر اثر دشمنی با من) سنگ بر شما ببارد و پناه می برم به پروردگارم و به پروردگار شما از هر متکبر و خودسری که ایمان به روز حساب و قیامت ندارد. [۱۵۱] امام حسین علیه السلام سخنان و خطبه های دیگری نیز ایراد فرمود. یارانش نیز مانند: زهیر بن قین، بریر بن خضیر سخنرانی کردند.

دو فراز از خطبه ی دوم امام حسین

امام، سخنرانی دوم کرد در این سخنرانی در حالی که قرآن به دست داشت و آنرا به سر گذاشته بود مطالبی فرمود، از جمله گفت: «ای مردم! بین من و شما، قرآن و سنت جدم پیامبر صلی الله علیه و آله حاکم باشد...» سپس فرمود: «شمشیری که در دستم هست و عمامه و کلاخودی که بر سر دارم، از رسول خدا صلی الله علیه و آله است...» [صفحه ۱۴۷] دشمن در پاسخ گفت: همه را می دانیم و تو را می شناسیم، امام علیه السلام فرمود: پس چرا به قتل من، تصمیم گرفته اید؟ آنها در پاسخ گفتند: «به خاطر پیروی از امیر، عبیدالله بن زیاد». اینجا بود که وقتی امام علیه السلام دید، موعظه و نصیحت در آن سنگدلان کوردل بی اثر است، فرمود: «نفرین و مرگ بر شما یا جماعت خونخوار که مانند گرگ، دهان باز کرده اید، مگر شما نامردهای پست نبودید که به من نامه نوشتید و استغاثه و التماس کردید تا به سوی شما بیایم، اکنون که دعوت شما را اجابت کرده و به سوی شما شتافته ام، برخلاف پیمان،

شمشیه‌های خود را از نیام برآورده و به روی من کشیده‌اید و آتشی را که می‌باید برای دشمنان دین خدا برافروزید، برای سوختن ریشه و بنیان پسر پیغمبر صلی الله علیه و آله و نور چشم فاطمه‌ی زهرا علیها السلام برافروخته‌اید... شما به خاطر زندگی چند روز دنیا و آلوده شدن به حرام و برخلاف رضای خدا، می‌خواهید خونم را بریزید، بی‌آنکه کوچکترین گناهی داشته باشم... خاک بر سر شما باد ای نوکران حلقه به گوش و ای مردم یاغی که در ظاهر متحد و در باطن دل‌هایتان پراکنده است... لعنت بر شما مردم پیمان‌شکن... الا ان الدعی بن الدعی قد رکز بین اثنتین بین السله والذله و هیهات منا الذله، یأبی الله ذلک لنا و رسوله والمؤمنون و حجور طابت و طهرت و انوف حمیه و نفوس ابیه من ان توءثر طاعه اللئام علی مصارع [صفحه ۱۴۸] الکرام؛ [۱۵۲] آگاه باشید این ناپاک‌زاده (ابن زیاد) پسر ناپاک‌زاده، مرا مجبور کرده است یا ذلت و خواری را اختیار کنم و یا کشته شوم، هیهات (بسیار دور است بر ما) که زیر بار ذلت برویم، خواری و ذلت از ساحت ما دور است و خدا و رسول و مؤمنان ارجمند و پاک از اینکه ما ذلت را بپذیریم نمی‌خواهند، پدران ما پاک و پرهیزکار بودند و ما در دامنهای پاک پرورده شده‌ایم، خاندان ما بالاتر از آنند که به بردگی و فرومایگی و پستی، تن دردهند. ای مردم! آگاه باشید، من سخنانی را که باید به شما بگویم گفتم و شما را از عذاب خداوند ترساندم و با اینکه یاران من مرا تنها گذاشتند، با گروه اندک به سوی انبوه جمعیت دشمن رو آوردم.... [۱۵۳] .

گفتار امام با عمر سعد و توبه‌ی حر

پس از آن، امام حسین علیه السلام عمر بن سعد را طلبید، به او فرمود: «گمان می‌کنی مرا می‌کشی و صاحب ریاست ملک ری و گرگان [صفحه ۱۴۹] خواهی شد، سوگند به خدا به مراد نمی‌رسی، هر چه می‌خواهی بکن، ولی بعد از من نه در دنیا، نه در آخرت روی شاد نخواهی دید.» سخنان امام علیه السلام در دل تیره‌ی عمر سعد، اثر نکرد، او با خشم از حسین علیه السلام رو برگرداند. اما سعادت و افتخار نصیب حر بن یزید ریاحی شد سخنان امام علیه السلام در دل او اثر کرده و او در دو راهی بهشت و جهنم، قهرمانانه راه بهشت را برگزید و با کمال قدرت تصمیم قاطع گرفت و به حضور امام آمد و توبه کرد، در حالی که نیزه و سپرش را واژگون کرده بود و از روی شرم سرش را پایین انداخته بود، در پیشگاه حسین علیه السلام عذرخواهی و توبه نمود، امام علیه السلام به او فرمود: آری خداوند توبه‌ات را می‌پذیرد، او بسیار خوشحال شد و از آن پس جزء یاران حسین علیه السلام گردید و به نصیحت قوم پرداخت، چند نفر از برادران و غلامانش به او پیوستند... و سرانجام در راه حسین علیه السلام به شهادت رسیدند و به نقل بعضی و اولین شهید راه حسین علیه السلام بود. [۱۵۴] .

نخستین حمله

صبح عاشورا عمر بن سعد بسوی لشکر حسین علیه السلام آمد و تیر به طرف لشکر امام علیه السلام انداخت و گفت: «نزد امیر (ابن زیاد) گواهی دهید که من نخستین کسی بودم که تیر به طرف سپاه حسین علیه السلام انداختم.» [صفحه ۱۵۰] امام علیه السلام به اصحاب خود فرمان حمله و دفاع داد، یاران امام یکپارچه، به دشمن حمله کردند و مدتی جنگیدند، تا اینکه پنجاه نفر از یاران امام علیه السلام به شهادت رسیدند (باید توجه داشت که نخستین یاران حسین علیه السلام از غیر بنی هاشم به میدان رفتند) و از این پس، جنگ، به صورت چهار نفری و گاهی سه نفری و گاهی دو نفری و گاهی تن به تن بود. روشن است که هفتاد و چند نفر، یا صد و چند نفر، در مقابل سی هزار (یا دست کم دوازده هزار نفر) چه وضعی را به پیش خواهد آورد. یاران حسین علیه السلام یکی پس از دیگری از حسین علیه السلام اجازه گرفته و به میدان می‌تاختند، افرادی مثل حبیب بن مظاهر، حر، مسلم بن عوسجه، زهیر بن قین و... به شهادت رسیدند.

بنی‌هاشم در میدان

از یاران حسین علیه‌السلام غیر از بنی‌هاشم کسی باقی نماند، نوبت به جنگ و پیکار قهرمانانه‌ی بنی‌هاشم رسید، نخستین کسی که به میدان تاخت، حضرت علی‌اکبر علیه‌السلام فرزند جوان و رشید امام حسین علیه‌السلام بود، سپس برادران حسین علیه‌السلام و برادرزادگان و فرزندان و نواده‌های عقیل یکی بعد از دیگری به میدان تاختند و به لقاء خدا پیوستند. فرزندان امام حسن علیه‌السلام، قاسم، احمد، عبدالله، اکبر، عبدالله اصغر، بشر و ابوبکر بن حسن به میدان رفتند و شهید شدند، محمد و عون دو نوجوان حضرت زینب علیها‌السلام به میدان تاختند و پس از پیکار، به شهادت [صفحه ۱۵۱] رسیدند، پرچمدار حسین علیه‌السلام حضرت عباس علیه‌السلام دلاور مرد جنگ تاریخ از حسین علیه‌السلام اجازه خواست که برای کودکان آب بیاورد، پس از اصرار اجازه گرفت و خود را به شریعه‌ی فرات رساند و هنگام برگشتن سیل جمعیت دشمن سر راهش را گرفتند، او چون حیدر کرار در میدانهای بدر واحد، می‌جنگید تا اینکه دستهایش را قطع نموده و عمود آهنین بر سرش زدند و سرانجام در کنار شریعه‌ی فرات به شهادت رسید. [۱۵۵].

آیه‌ی وداع

در تفسیر صافی آمده: «یاران امام حسین علیه‌السلام در کربلا هر کدام که می‌خواستند به میدان بروند با امام حسین علیه‌السلام وداع می‌کردند و می‌گفتند: سلام بر تو ای پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله (سلام وداع) امام علیه‌السلام نیز به آنها پاسخ می‌گفت و سپس این آیه را تلاوت می‌فرمود: فمنهم من قضی نحبه ومنهم من ینتظر و ما بدلوا تبديلا؛ بعضی پیمان خود را به آخر بردند (و در راه او شربت شهادت نوشیدند) و بعضی دیگر در انتظارند و هر گز در تصمیم آنها، خللی نیست. [۱۵۶]. و از کتب مقاتل استفاده می‌شود که: «امام حسین علیه‌السلام این آیه را در [صفحه ۱۵۲] کنار جنازه‌ی شهیدان دیگر همچون «مسلم بن عوسجه» و به هنگامی که خبر شهادت «عبدالله بن یقطر» به او رسید نیز تلاوت فرمود. [۱۵۷]. به این ترتیب می‌بینیم: امام حسین علیه‌السلام با خواندن آیه‌ی فوق، یاران را آماده‌ی به نبرد با دشمن تا سرحد شهادت می‌کرد و خود نیز اعلام آمادگی می‌نمود و سرانجام بر اساسی این آیه، به عهد و پیمان خود به بهترین وجه وفا کرد، چنانکه خاطر نشان می‌شود.

امام حسین در میدان

امام تنها ماند، به سوی خیم آمد و با همه خداحافظی کرد، هنگامی که کودک شیرخوارش علی‌اصغر علیه‌السلام را گرفت و با او وداع کند، او را به دست گرفت و به میدان آمد تا برای او آب بگیرد، هنوز سخن امام علیه‌السلام با دشمن تمام نشده بود که حرمه‌ی سنگدل، گلوی علی‌اصغر علیه‌السلام را هدف تیر قرار داد به گونه‌ای که سر آن کودک ذبح شد و در حالی که آغوش حسین علیه‌السلام پر پر می‌زد، به شهادت رسید. امام علیه‌السلام خون گلوی او را می‌گرفت و به طرف آسمان می‌پاشید. امام باقر علیه‌السلام می‌فرماید: «قطره‌ای از خون آن کودک به زمین نریخت. [۱۵۸]. این مصیبت جانسوز برای حسین علیه‌السلام بسیار طاقت‌فرسا بود، اما می‌فرمود: «هون ما انزل بی انه بعین الله تعالی؛ چون در راه خدا است [صفحه ۱۵۳] آنچه بر من می‌رسد، آسان است.» در فرازی از زیارت ناحیه‌ی مقدسه، امام زمان علیه‌السلام چنین می‌گوید: «سالم بر کودک شیرخوار، عبدالله (یا علی‌اصغر) که هدف تیر قرار گرفت و در آغوش پدر سرش جدا شد، خونس به آسمان رفت. خداوند، لعنت کند حرمه‌ی بن کاهل اسدی را که به سوی او تیر انداخت.» [۱۵۹]. سپس امام حسین علیه‌السلام در حالی که بر شمشیرش تکیه داده بود و دل از دنیا کنده بود، به میدان آمد و به دشمن حمله کرد و همچنان که ناحیه راست و چپ و قلب لشکر دشمن حمله می‌کرد و آن کوردلان بی‌صفت را مثل

برگ خزان بر زمین می ریخت.

روحیه ارجمند و شجاعت حسین

از شجاعت حسین علیه السلام اینکه: وقتی تنها می جنگید، مکرر دشمن را به مبارزه دعوت می کرد و از آنها هزار و نهصد و پنجاه نفر را به هلاکت رساند و بسیاری را مجروح ساخت. عمر سعد به سپاه خود گفت: «وای بر شما آیا می دانید با چه کسی جنگ می کنید این پسر قتال عرب (دلاور جهان بشریت علی علیه السلام) است، از هر سو به او حمله کنید.» حمید بن مسلم یکی از حاضران در مورد روحیه آن حضرت می گوید: فوالله ما رأیت مکثوراً قط قد قل ولده و اهل بینه [صفحه ۱۵۴] و صحبه اربط جأساً منه...؛ سوگند به خدا هرگز شخص مصیبت زده و گرفتاری را که فرزند و خویشان و اصحابش کشته شده باشند، ولی این چنین مانند حسین علیه السلام دارای قوت قلب و خلل ناپذیر باشد ندیده بودم، چون پیادگان به او حمله می کردند، او با شمشیر بر آنها حمله می کرد و آنها را از راست و چپ مانند گله روباه در برابر حمله ی شیر، می گریختند. آری سپاه دشمن در برابر حمله های امام علیه السلام مانند ملخ بهم می ریخت، امام علیه السلام حمله می کرد و سپس به پایگاه خود برمی گشت و می فرمود: «لا حول و لا قوة الا بالله العظيم». [۱۶۰]. هلال بن نافع می گوید: «به حسین علیه السلام می نگریستم که در لحظه های آخر عمرش بود، سوگند به خدا کسی را آغشته به خون، نیکوتر از او و نه نورانیت از او ندیدم، نور صورت او و شکوه منظر او، مرا از فکر امور دیگر غافل کرده بود و در این حال برایش در جستجوی آب بودم و در دل هیچکس رحم نبود که برایش آب بیاورد.» [۱۶۱]. [صفحه ۱۵۵] از رجزها و شعارهای امام حسین علیه السلام هنگام جنگیدن این بود: «الموت اولی من رکوب العار والعار اولی من دخول النارانا الحسین بن علی الیت ان لا انثنی احمی عیالات ابی، ام علی دین النبی؛ مرگ بهتر از پذیرفتن ننگ است و پذیرفتن ننگ بهتر از قبول آتش [۱۶۲] من حسین بن علی علیه السلام هستم، سوگند یاد کرده ام که در مقابل دشمن سر فرود نیاورم، من از اهل و عیال پدرم، حمایت می کنم و در راه آیین پیامبر صلی الله علیه و آله کشته شدن را می پذیرم.» سپس به سوی خیمه ها آمد، آخرین وداع را نمود و به میدان شتافت، گویی پدرش علی علیه السلام به میدان آمده، با آن همه مصائب، همچنان از هر سو می جنگید، تا اینکه: ضعف، او را فرا گرفت، در کنار ایستاد تا اندکی استراحت کند، ظالمی سنگی به سوی او انداخت، آن سنگ بر پیشانیش خورد و خون به صورتش جاری شد، دامنش را بلند کرد که خون صورت و چشمش را پاک کند، ظالم دیگری نزدیک [صفحه ۱۵۶] قلبش را هدف تیر سه شعبه قرار داد، تیر به آنجا اصابت کرد و امام علیه السلام آن را از پشت سر بیرون آورد. خون آنجا را می گرفت و به طرف آسمان می پاشید و عرض می کرد: «چون برای خدا است تحملش آسان است.»

شهادت جانسوز عبدالله بن حسن

امام حسین علیه السلام بر اثر خونریزی زیاد، دیگر نمی توانست بایستد، بر زمین نشست. صدا زد: «آیا کسی هست که از حرم رسول خدا صلی الله علیه و آله حمایت کند؟! عبدالله فرزند امام حسن علیه السلام که حدود نه سال بیشتر نداشت چون حال عمویش را چنین یافت، به سوی عمویش پرید تا او را کمک کند، دشمنی به پیش آمده بود که به امام علیه السلام ضربت بزند عبدالله به او فرمود: «ای فرزند زن ناپاک، آیا عمویم را می زنی؟» آن ستمگر بی رحم، به حسین علیه السلام حمله کرد، عبدالله دستهایش را سپر عمو قرار داد و دستهایش قطع گردید و در آغوش عمو بر اثر اصابت تیر سه شعبه حرمه، به لقای خدا پیوست، مادرش از خیمه بیرون آمد و فریاد می زد «ای وای فرزندانم، ای وای نور چشمانم.» [۱۶۳].

آخرین سخن حسین خطاب به دشمن

امام علیه السلام وقتی که بر زمین افتاد، دید گروهی برای غارت خیمه‌ها به [صفحه ۱۵۷] سوی خیمه‌ها هجوم می‌برند، خطاب به آنها صدا زد: یا شیعه آل ابی سفیان، ان لم یکن لکم دین و کنتم لا تخافون المعاد فکونوا احرارا فی دنیاکم... ای پیروان خاندان ابوسفیان اگر دین ندارید و از روز جزا نمی‌ترسید، لااقل در زندگی آزادمرد باشید....» [۱۶۴]. و در آخرین لحظه‌های عمرش، که افرادی مثل شمر، خولی و سنان، پیش‌دستی می‌کردند تا آن حضرت را به قتل رسانند، متوجه معشوقش، خدای بزرگ شد و چنین مناجات کرد، که در حقیقت آخرین پیام و منشورش بود:.... صبرا علی قضائک یا رب، لا اله سواک یا غیاث المستغیثین، مالی رب سواک و لا- معبود غیرک، صبرا علی حکمک یا غیاث من لا غیاث له، یا دائما لا نفاذ له، یا محی الموتی یا قئما علی کل نفس بما کسبت، احکم بینی و بینهم و انت خیر الحاکمین؛ ای خدای بزرگ؛ در برابر قضا و قدر تو شکیا هستم، پروردگارا معبودی جز تو نیست، بر حکم و تقدیر تو صابر هستیم، ای فریادرس آنکه فریادرسی ندارد، ای همیشه زنده‌ای که پایان ندارد، ای زنده کننده‌ی مردگان، ای خدایی که هر کس را با [صفحه ۱۵۸] اعمالش می‌سنجی، در میان من و این مردم، تو حکم کن که تو بهترین حاکمان هستی. سرانجام امام علیه السلام را از هر طرف تیرباران کردند، که هفتاد و دو زخم بر پیکر مطهرش وارد شد و از امام باقر علیه السلام نقل شده که سیصد و اندی زخم به بدن آن حضرت وارد گردید. [۱۶۵].

شهادت امام حسین و غارت خیمه‌ها

دشمن از هر سو به امام علیه السلام حمله کرد، تا اینکه عمر سعد به مردی که در طرف راستش بود فریاد زد: «وای بر تو فرود آی و حسین علیه السلام را راحت کن.» او خولی بود فرود آمد و سر نازنین حسین علیه السلام را از بدن جدا کرد. و بعضی گوید: شمر بر سینه‌ی امام علیه السلام نشست و با دوازده ضربه سر مقدس آن بزرگوار را از قفا جدا نمود. [۱۶۶]. بهتر این است که سخن را در این مورد از همین جا با ذکر مصیبت حضرت ولی عصر علیه السلام به پایان ببریم. ذوالجناح (اسب) امام حسین علیه السلام با یال غرق در خون و زین واژگون شده به خیمه‌ها آمد در حالی که شیهه می‌کشید که به فرموده‌ی امام باقر علیه السلام معنایش این بود: «الظلیمة الظلیمة من امه قتل ابن بنت نبیها؛ وای از ظلم امتی که با شدت ظلم و جور، پسر دختر پیامبرشان را کشتند.» امام زمان علیه السلام (در زیارت منسوب به آن حضرت علیه السلام) خطاب به [صفحه ۱۵۹] امام حسین علیه السلام عرض می‌کند: فلما راین النساء جوادک مخزیا و نظرن سرجک علیه ملویا برزن من الخدور، ناشرات الشعور، علی الخدود لا- طمات الوجوه سافرات و بالعویل داعیات و بعد العز مذلات، و الی مصرعک مبادرات، والشمر جالس علی صدرک و مولع سیفه علی نحرک؛ وقتی که بانوان حرم، ذوالجناح را سرافکنده و با زین واژگون شده دیدند، از خیمه‌ها بیرون آمدند، موهایشان را پریشان کردند، به صورت می‌زدند و با وضعی دلخراش فریاد ناله‌هاشان بلند بود، که بعد از آن همه عزت، آن چنان خانمانسوز گشتند و با آن حال جانسوز به طرف قتلگاه روانه شدند و دیدند شمر بر سینه‌ات نشسته و برای کشتن تو شمشیرش را بر حلقه‌ت نهاده است.» [۱۶۷]. پس از شهادت امام حسین علیه السلام خیمه‌ها را غارت کردند و به جای تسلیت به بازماندگان، خیمه‌ها را به آتش کشیدند، بانوان و کودکان سر به بیابانها گذاشتند، سپس عمر سعد دستور داد سر مقدس امام حسین علیه السلام را به حمید بن مسلم و خولی بدهند تا به کوفه نزد ابن زیاد ببرند.... [صفحه ۱۶۰] و نقل شده: به دستور عمر سعد، سر نازنین سایر شهیدان را از بدن قطع نمودند که هفتاد و هشت سر بود، آنها را بین افراد تقسیم کردند، تا به کوفه ببرند و نزد ابن زیاد، تقرب بجویند (و بعضی ۷۰ و بعضی ۱۳ و بعضی ۹ سر بریده نقل کرده‌اند) [۱۶۸]. به این ترتیب امام حسین علیه السلام قیام پرشور و بی نظیر و فراموش نشدنی خود را در ظاهر به پایان رسانید ولی در حقیقت آغاز کرد و از آن پس عزیزان بازمانده‌ی حسین علیه السلام راه حسین علیه السلام را تداوم بخشیدند و خون حسین علیه السلام همچنان در تاریخ می‌جوشد و بر پیشانی تاریخ می‌درخشد، تا در هر زمانی حماسه بیافریند و درس شهادت بیاموزد و انسانهای دلاور بسازد. نخست فلسفه‌ی قتل شاه دین این است که مرگ سرخ به از زندگی ننگین استنه ظلم کن به کسی نی به زیر

ظلم برو که این مرام حسین است و منطق دین استحسین مظهر آزادگی و آزادی است خوشا کسی که چنینش مرام و آیین استر خاک مردم آزاده بوی خون آید مرام شیعه و آثار پیروی این است [صفحه ۱۶۱] زخون پاک شهیدان کربلا خوشدل دهان غنچه و دامان لاله و رنگین استحلال جمیع مشکلات است حسین شوینده‌ی لوح سیئات است حسینی شیعه تو را چه غم ز طوفان بلا زیرا که سفینه‌النجاء است حسینمن از کودکی عاشقت بوده‌ام قبولم نما گرچه آلوده‌امز راه وفا آشیانم بده سگ خانه‌ام استخوانم بدهبه پهلوی بشکسته مادرت مبادا برانی مرا از درت

یادی از یاران وفادار و قهرمان امام حسین

معروف این است که شهدای کربلا ۷۲ تن بوده‌اند، ولی قطعاً شهدای کربلا بیشتر بوده‌اند. مرحوم مستوفی در ناسخ‌التواریخ گوید: آنچه از بررسیهای خودم اجتهاد کردم این است که شهدای عاشورا بیش از ۷۲ تن بوده‌اند [صفحه ۱۶۲] و بعضی آنها را تا هزار تن نوشته‌اند [۱۶۹] و اینکه در زبان عوام معروف به ۷۲ تن هستند، منظور شهدایی است که از مدینه همراه امام حسین علیه‌السلام به کربلا آمده‌اند. [۱۷۰] و در زیارتی که سید بن طاووس آن را به ناحیه مقدسه (در سال ۲۵۲ عصر امامت امام هادی علیه‌السلام) نسبت می‌دهد و به «زیات ناحیه مقدسه» معروف است، تعداد ۸۹ شهید کربلا در این زیات نام برده شده و حضرت به آنها درود فرستاده است. [۱۷۱]. محدث معروف و معاصر، شیخ ذبیح‌الله محلاتی می‌گوید: ۲۲۸ نفر از اصحاب امام حسین علیه‌السلام (که شهید شدند) جمع‌آوری گردید، یک نفر آنها به نام سلیمان بن رزین در بصره شهید شد و دوازده نفر آنها در کوفه به شهادت رسیدند که عبارتند از: ۱- حضرت مسلم ۲ و ۳- دو پسرش ۴ و ۵- محمد بن کثیر و پسرش ۶- هانی ۷- عبدالاعلی ۸- عباس بن جعده ۹- عبدالله بن حارث ۱۰- عبدالله بن عقیف ۱۱- عبدالله بن یقطر ۱۲- قیس بن مسهر، بنابراین ۲۱۵ نفر در کربلا- به فیض شهادت رسیدند، بقیه در کوفه و یک نفر در بصره [۱۷۲] در [صفحه ۱۶۳] میان آنها یک زن به نام «هانیه» همسر وهب به شهادت رسید. [۱۷۳]. علامه سید محسن امین (ره) تعداد ۱۳۹ نفر از شهدای کربلا را نام می‌برد. [۱۷۴].

مقام ارجمند یاران حسین

در اوج شأن یاران امام حسین علیه‌السلام سخن بسیار است به عنوان نمونه: پیامبر صلی الله علیه و آله درباره‌ی شهادت امام حسین علیه‌السلام خبر می‌داد و در ضمن فرمود: «حسین علیه‌السلام در میان جماعتی خواهد بود که آنها همانند ستاره‌ی درخشان آسمانند که کشتن را از همدیگر، هدیه می‌گیرند» (یعنی سبقت در شهادت از یکدیگر می‌گیرند). ابن عباس می‌گوید: من در شب بعد کشتن حسین علیه‌السلام در خواب دیدم، رسول خدا صلی الله علیه و آله شیشه در دست دارد و خونها را در آن جمع می‌کند، پرسیدم این خونها چیست؟ فرمود: این خون حسین و اصحاب او است که آن را بسوی خداوند بالا- می‌برم. [۱۷۵]. در اوصاف اصحاب امام حسین علیه‌السلام آمده: آنها کوهها آهن را مانع سر راه خود نمی‌دانستند و نیزه و شمشیرها را بر سر و صورت خود [صفحه ۱۶۴] می‌پذیرفتند، مال و امان را بر آنها عرضه می‌کردند، آنها نمی‌پذیرفتند و می‌فرمودند: «در روز قیامت در پیشگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله چه عذر بیاوریم که حسین علیه‌السلام کشته بشود و ما زنده بمانیم». [۱۷۶]. در کتاب خرائج راوندی آمده: «شخصی از امام صادق علیه‌السلام پرسید: چه خبر موجب شد که اصحاب حسین علیه‌السلام به کشته شدن از یکدیگر شتاب می‌کردند؟ فرمود: چون پرده از پیش چشم آنها برداشته شده بود و آنها منازل و مقامات بهشتی را با چشم خود می‌دیدند. [۱۷۷] از این رو شتاب داشتند که خود را به آن برسانند.» [۱۷۸]. آری آنها در مقام ارجمندی از معنویت بودند که امام زمان علیه‌السلام در زیارت ناحیه، بر آنها درود فرستاده و بر قاتلان آنها لعن کرده است و در شأن بعضی از آنها سخنانی بزرگ فرموده است و در پایان خطاب به همه می‌فرماید: السلام علیکم بما صبرتم فنعم عقبی الدار، بوأکم الله بموء الا برار اشهد لقد کشف الله لکم الغطاء و اجزل

لکم العطاء و مهدلکم الوطاء و کنتم عن الحق غیر بطاء و انتم لنا فرطاء و نحن لکم خلطاء [صفحه ۱۶۵] فی دار البقاء والسلام علیکم و رحمۃ الله و برکاته؛ سلام و درود بر شما به خاطر صبر و ایستادگی که کردید، نیکو خانه‌ای است خانه‌ی آخرت (برای شما) خداوند شما را در جایگاه ابرار (نیکان) جایگزین کرد، گواهی می‌دهم که خداوند پرده‌ها را از روی چشم شما برداشت (به طوری که حقیقت و مقامات بهشتی را می‌دیدید و با این یقین به شهادت رسیدند). و خاک زمین را (هنگام شهادت) گهواره‌ی شما قرار داد، و پاداش فراوان به شما عنایت کرد، ای شما که در مورد، حق، تیزخیز و چابک بودید، شما در این راه از ما پیشقدم شدید، و ما نیز در خانه‌ی بقاء (آخرت) به شما خواهیم پیوست و همراه و همنشین شما خواهیم بود، سلام، درود رحمت و برکات خدا بر شما باد. [۱۷۹]. امام حسین علیه السلام غروب تاسوعا، اصحاب خود را به دور خود جمع کرد و پس از حمد و ثنای الهی و درود بر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: فانی لا- اعلم اصحابا اولی و لا- خیرا من اصحابی و لا- اهل بیت ابر و لا اوصل من اهلیتی فجزاکم الله [صفحه ۱۶۶] عنی جمیعاً؛ قطعاً من یارانی را بهتر و بالاتر از یاران خودم ندیده‌ام و خویشانی را نیکوتر و محکم پیوندتر از خویشانم نیافته‌ام، خداوند از ناحیه‌ی من به همه‌ی شما بهترین پاداش را عنایت فرماید. [۱۸۰]. آری: هزاران درود بر روان تو باد بر اصحاب و بر پیروان تو باد

گفتگوی حضرت زینب و امام در مقام اصحاب

و قبلاً گفتیم «نافع بن هلال» گوید: شب عاشورا، امام به بیابان رفت و پس از بررسی میدان، به خیمه‌ی زینب علیها السلام برگشت، من کنار خیمه منتظر امام بودم شنیدم زینب علیها السلام به امام عرض کرد: «آیا یاران خود را آزموده‌ای؟ نکند، آنها تو را تسلیم دشمن کنند؟» امام در پاسخ فرمود: «آری آنها را آزموده‌ام که در کمال عشق و شور برای فداکاری هستند و علاقه‌ی آنها به شهادت در راه من، از علاقه‌ی کودک شیرخوار به پستان مادرش بیشتر است.» نافع می‌گوید: من این گفتگو را به حبیب بن مظاهر و سپس به بعضی از یاران گفتم، حبیب و یاران دیگر گفتند: «سوگند به خدا اگر انتظار فرمان امام نبود همین ساعت بر دشمن یورش می‌بردیم.» ... [۱۸۱]. [صفحه ۱۶۷] آری، نور ولایت حیدری آن جنان در قلب پاک این رادمردان فداکار تابیده بود که به غیر خدا، به هیچ چیز نمی‌اندیشیدند، و عاشقانه و سخاوتمندانه می‌خواستند پیکر پاکشان در راه اعلای کلمه‌ی حق و نابودی باطل و در راه حسین علیه السلام الگوی انقلاب، قطعه قطعه گردد.

سوره‌ی «فجر» یا سوره‌ی حسین

امام صادق علیه السلام فرمود: «سوره‌ی فجر [۱۸۲] را در نمازهای واجب و مستحب بخوانید، زیرا این سوره، سوره‌ی حسین علیه السلام است و به این سوره اشتیاق بورزید، خدا شما را رحمت فرماید.» شخصی پرسید: «چگونه این سوره، مخصوص حسین علیه السلام است؟» فرمود: آیا این آیه را (که آیه‌ی ۲۷ به بعد این سوره است) نخوانده‌ای که خداوند می‌فرماید: یا ایتها النفس المطمئنة - ارجعی الی ربک راضیه مرضیه - فادخلی فی عبادی وادخلی جنتی. هان ای جان آرامش گرفته، بسوی پروردگارت بازگرد، در حالی که تو خشنود از خدای خویش هستی و خدایت از تو خشنود است و به صف بندگان خاصم در بهشت پیوند.» امام حسین علیه السلام «صاحب نفس آرام و خشنود به خدا بود و خدا از [صفحه ۱۶۸] او خشنود بود و یارانش از آل محمد صلی الله علیه و آله نیز در قیامت چنین هستند.» [۱۸۳]. به این ترتیب می‌بینیم سوره‌ی «فجر» درباره امام حسین علیه السلام و یاران پاکش تأویل شده است.

نگاهی به وفاداری بستگان و یاران و تقدیر حسین از آنها

و در غروب تاسوعا بود یا شب عاشورا، امام حسین علیه السلام فرمود: جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله به من خبر داده که به زودی بسوی عراق می‌روم و در زمینی به نام «عمورا» و «کربلا» فرود می‌آیم و در آن زمین به شهادت می‌رسم و آن وعده نزدیک شده است. بدانید به گمانم که در رابطه با آن همه دشمن، آن روز شهادت فردا باشد، من به شما اجازه دادم شما آزادید هر جا می‌خواهید بروید، شب تاریک است، هر کدام شتری بگیرید و در تاریکی (بدون اینکه کسی شرمند شود) بروید و هر یک از شما مردی از اهل بیت را نیز با خود ببرد، خدا به همه‌ی شما جزای خیر عنایت فرماید. نظر دشمن تنها من هستم و اگر به من دست یابند از دستگیری غیر من منصرف می‌شوند.» پس از این اتمام حجت و سخنان که لرزه بر قلبهای خویشان و یاران انداخت. نخست خویشان از برادران و برادرزادگان و فرزندان [صفحه ۱۶۹] عقیل و عبدالله بن جعفر به پیش آمدند و گفتند: «ما هرگز تو را رها نمی‌کنیم، خدا نبیند که ما بعد از تو زنده باشیم.» نخستین کسی که این سخن را فرمود، قمر بنی‌هاشم حضرت عباس علیه السلام بود. باز امام، اجازه داد که بروند، آنها با کمال تأکید گفتند: «مال و جانمان به فدای تو باد، زشت باد از ناحیه‌ی خدا، زندگی بعد از تو.» سپس اصحاب و یاران، هر کدام به پیش آمدند و اظهار وفاداری نمودند که نقل گفتار آنها در این کتاب مختصر نمی‌گنجد، تنها به ذکر گفتار یکی از آنها یعنی «زهیر بن قین» اکتفا می‌کنیم، دیگران نیز شبیه همین گفتار را گفتند. زهیر عرض کرد: «سوگندت به خدا دوست دارم در راه تو کشته شوم سپس زنده گردم، سپس کشته شوم سپس زنده گردم، تا هزار بار این چنین کشته شده و زنده گردم و خداوند به خاطر این، جان عزیز تو و اهل بیت تو را از هر گزند حفظ نماید.» وقتی که امام حسین علیه السلام صداقت، خلوص، شجاعت، ایثارگری و روحیه‌ی عالی آنها را دید به آنها فرمود: «من فردا کشته می‌شوم و شما نیز کشته می‌شوید و احدی از شما باقی نمی‌ماند. [۱۸۴] حتی قاسم و عبدالله شیرخوار، جز فرزندم علی (امام) زین العابدین علیه السلام زیرا خداوند نسل مرا از او قطع نمی‌کند و او [صفحه ۱۷۰] پدر هشت امام بعد از خود است.» [۱۸۵]. همه‌ی اصحاب گفتند: «حمد و سپاس خداوندی را که افتخار یاری تو را به ما عنایت کرد و شرافت شهادت با تو را به ما داد ما خشنودیم که با تو باشیم و همراه تو آییم.» امام برای آنها دعای خیر کرد و از جلو چشم آنها به اذن الهی، پرده‌ها را برداشت، آنها مقامهای بهشتی خود را با چشم خود دیدند. [۱۸۶]. در میان شهیدان، گرچه همه در راه حسین علیه السلام سخاوتمندانه خون دادند و ایثار کردند، ولی نام شهیدانی همچون حضرت عباس علیه السلام پرچمدار کربلا و سقای نینوا، علی اکبر فرزند رشید و با کمال امام حسین علیه السلام، قاسم، حبیب، حر و بعضی دیگر در پیشانی تاریخ می‌درخشد. حضرت مسلم علیه السلام که شهید آغازگر و نماینده‌ی عالیقدر امام حسین علیه السلام بود نام او نیز به عنوان مردی بزرگ، شجاع و سلحشور از نسل عقیل، برادر گرامی علی علیه السلام فراموش نشدنی است. در اینجا مناسبت، به ذکر چند نفر از این شهیدان به طور جداگانه با کمال اختصار می‌پردازیم: [صفحه ۱۷۱]

حضرت عباس دلاور مرد تاریخ

حضرت عباس فرزند علی علیه السلام و ام‌البنین در روز ۴ شعبان سال ۲۶ هجری در مدینه متولد شد، ۱۴ سال داشت که پدرش علی علیه السلام از دنیا رفت و در ۳۴ سالگی در کربلا به شهادت رسید. سومین همسر علی علیه السلام ام‌البنین دارای شش فرزند بود به نامهای: عباس، عبدالله، جعفر و عثمان (این چهار نفر در کربلا به شهادت رسیدند) و ام‌هانی (فاخته) و جمانه. او در شجاعت نمونه‌ای از پدر بود و سایر کمالات را نیز از پدر به ارث برده بود. نقل شده روی قاتل حضرت عباس که از طایفه‌ی «بنی‌دارم» بود سیاه شده بود، علت را از او پرسیدند گفت: «من مردی را که در میان چشمانش اثر سجده پیدا بود کشتم که نامش عباس فرزند علی علیه السلام است.» [۱۸۷]. در زمان علی علیه السلام هر چند سن عباس علیه السلام اقتضا نمی‌کرد که در جنگها شرکت کند، ولی در جنگ صفین که حدود دوازده سال داشت، روزی به صورت ناشناس به میدان تاخت چند نفر از شجاعان لشکر معاویه را به هلاکت رساند و سالم به پایگاه خود بازگشت. او با لبابه دختر عبیدالله بن عباس (پسرعموی پیامبر) ازدواج کرد و از او دارای دو فرزند به نام

عبدالله و فضل گردید. بعضی نوشته‌اند دو فرزند دیگر به نام محمد و قاسم داشته که در [صفحه ۱۷۲] کربلا جزء یاران امام حسین به شهادت رسیدند. [۱۸۸]. عباس در همان لحظه‌ای که حسین علیه‌السلام از مدینه بسوی عراق بیرون آمد، همراه برادرش بود و در کربلا به عنوان پرچمدار سپاه حسین علیه‌السلام در جبهه‌ی حق بر ضد باطل تلاش می‌کرد. در شب عاشورا وقتی حسین علیه‌السلام اصحاب را آزاد کرد که هر کجا می‌روند بروند، عباس به پیش آمد و عرض کرد: «هرگز خدا ما را ننگرد که بعد از تو زنده بمانیم.» پسر دایی عباس، از طرف ابن زیاد برای او و برادران مادریش امان‌نامه آورد، آنها آن را رد کردند و گفتند لعنت بر آن، امان خدا برای ما بهتر از امان فرزند زن بدکاره است. عباس برادرانش (عبدالله، جعفر و عثمان) را جلوتر به میدان فرستاد و شهید شدند و یکی از کارهای عباس سقایی و آب آوردن برای اهل بیت حسین (ع) بود، سرانجام اذن آب آوردن از امام حسین (ع) گرفت، خود را به شریعه‌ی فرات رسانید، هنگام برگشتن سر راهش را گرفتند، او چون حیدر کرار، از کشته پشته می‌ساخت، در این میان نخست دست راست، سپس دست چپش را قطع نمودند و بدنش را آماج تیرها قرار دادند، عمود آهنین بر فرق سرش زدند و او در کنار فرات به شهادت رسید. وقتی امام حسین (ع) به بالین او آمد و او را آن گونه دید فرمود: «اکنون کمرم شکست و چاره‌ام اندک گردید.» [صفحه ۱۷۳] و این سخن به خوبی نقش عباس را در جبهه‌ی حسین علیه‌السلام مجسم می‌کند که او تا چه اندازه شجاع و نیرومند بوده، که برای حسین علیه‌السلام پشتوانه‌ای شکست‌ناپذیر به حساب می‌آمده است.

مقام ارجمند حضرت عباس در بهشت

امام سجاد علیه‌السلام روزی به عبدالله پسر عباس نگاه کرد و به یاد عباس افتاد و بی‌اختیار اشک ریخت و فرمود: «روزی سخت‌تر از احد بر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نگذشت، آن حضرت در این روز با شهادت حمزه شیر خدا و شیر رسول خدا صلی الله علیه و آله روبرو شد و پس از آن روز سختی، روز موته بود که پیامبر صلی الله علیه و آله با شهادت جعفر طیار علیه‌السلام روبرو شد، ولی هیچ روزی به سختی روز شهادت حسین علیه‌السلام نیست که سی هزار مرد او را محاصره کرده که گمان می‌کردند از امت اسلامند... سپس فرمود: خدا رحمت کند عمویم عباس را که حفظ برادر را بر جان خود مقدم داشت و جانش را فدای او کرد تا حدی که دو دستش جدا شد، خداوند عوض آن، دو بال در بهشت به او می‌دهد که همچون جعفر طیار با فرشتگان در فضای بهشت به پرواز درمی‌آید و از برای عباس در روز قیامت مقامی آن چنان با شکوه است که همه‌ی شهیدان از دیدن آن مقام حسرت می‌برند.» [۱۸۹]. [صفحه ۱۷۴] در زیارت ناحیه‌ی مقدسه، امام هادی علیه‌السلام خطاب به عباس علیه‌السلام چنین می‌فرماید: «سلام بر ابوالفضل العباس فرزند امیر مؤمنان: ۱- آنکه فدای برادرش شد. ۲- دنیا را وسیله‌ی آخرت قرار داد. ۳- نگهبان ۴- تلاشگر ۵- و سقا و آب‌آور بود و آنکه دو دستش قطع گردید، خداوند قاتلانش یزید بن رقاد و حکیم بن طفیل را لعنت کند.» [۱۹۰].

حضرت علی اکبر، جوانی همانند پیامبر

اشاره

حضرت علی اکبر علیه‌السلام در روز ۱۱ شعبان سال ۳۳ هجری در مدینه بدنیا آمد و در سن ۲۸ سالگی در کربلا روز عاشورای سال ۶۱ هجری به شهادت رسید. بعضی در مورد عمر شریف او مطالب دیگری گفته‌اند [۱۹۱] و معروف آن است که او در هنگام شهادت، هیجده سال داشت. او از نظر سن بزرگتر از امام سجاد علیه‌السلام بود و از نظر ظاهری و باطن آئینه‌ی تمام‌نمای پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله بود و شایستگی آن را داشت که پس از امام حسین علیه‌السلام به مقام امامت برسد، ولی تقدیر الهی، امامت حضرت سجاد علیه‌السلام بود. از کمال او این بس بود که امام حسین علیه‌السلام هنگام فرستادن او به میدان، عرض کرد: «خدایا بر

این قوم، گواه باش که بسوی آنها شخصی رفت [صفحه ۱۷۵] که شبیه‌ترین مردم در ظاهر و باطن و منطق به پیامبر صلی الله علیه و آله بود و هرگاه مشتاق دیدار پیامبر صلی الله علیه و آله می‌شدیم به جمال او نگاه می‌کردیم. [۱۹۲]. و طبق روایتی مردم مدینه نیز هرگاه مشتاق دیدار رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌شدند، نزد علی اکبر آمده و به تماشای سیمای رعنا و می‌پرداختند. [۱۹۳]

او هشت سال با جدش امیر مؤمنان علی علیه السلام و ۱۹ سال با امام حسین علیه السلام و پدرش بود. باز از کمال او اینکه: روزی معاویه به حاضران گفت: بگوئید ببینم امروز چه کسی سزاوار خلافت است، آنها چابپلوسی کرده و گفتند: «کسی سزاوارتر از تو نیست»، گفت: چنین نیست بلکه علی بن الحسین (علی اکبر) سزاوارتر به این مقام است، او شبیه پیامبر صلی الله علیه و آله است و در او شجاعت بنی هاشم و سخاوت بنی امیه و جمال و بزرگواری ثقیف دیده می‌شود. [۱۹۴]. از شجاعت او اینکه: وقتی که همراه کاروان حسینی بسوی کوفه می‌آمدند، عقبه بن سمعان می‌گوید: از منزلگاه «قصر بنی مقاتل»، حرکت کردیم، هنگام حرکت، لحظه‌ای امام حسین علیه السلام را خواب [صفحه ۱۷۶] فرا گرفت و سپس بیدار شد و سه بار فرمود: «انا لله و انا الیه راجعون - و الحمد لله رب العالمین». علی اکبر نزد پدر آمد و عرض کرد: فدایت شوم چرا آیهی استرجاع و حمد خدا را خواندی؟! (با توجه به اینکه معمولاً این آیه را هنگام خطر می‌خوانند). امام فرمود: لحظه‌ای خواب مرا فرا گرفت، در این هنگام سواری را مشاهده کردم که گفت: این کاروان می‌رود ولی مرگ دنبال آنان می‌آید، دانستم که آن قوم ما هستیم که مرگ به سراغمان می‌آید. علی اکبر عرض کرد: «آیا ما بر حق نیستیم؟» امام فرمود: «سوگند به خدایی که بندگان بسوی او برمی‌گردند آری ما برحقیم». علی اکبر گفت: «اذا لا نبالی ان نموت محقین؛ در این صورت باکی از مرگ در راه حق نداریم». امام فرمود: «خداوند به تو پاداشی بدهد که بهترین پاداش پدر به پسرش باشد». [۱۹۵]. علی اکبر علیه السلام داری همسر و فرزند بود، نام پسرش «حسن!» بود، لذا او را ابوالحسن گویند. مادر علی اکبر «ام لیلی» نام داشت، ام لیلی نام دختر میمونه دختر [صفحه ۱۷۷] ابوسفیان بود [۱۹۶] و به این حساب، در روز عاشورا وقتی که علی اکبر به میدان رفت، شخصی از دشمنان فریاد زد: «تو با امیر مؤمنان یزید خویشاوندی داری، اگر بخواهی به تو امان می‌دهم». در پاسخ فریاد زد: «خویشاوندی رسول خدا صلی الله علیه و آله سزاوارتر است که رعایت شود». از سخاوت و بزرگواری علی اکبر اینکه: او را از افراد «نارالقری» (آتش روشن کن قریه‌ها) می‌خواندند، این از آن جهت بود که: شبهای تاریک در بیابان، آتش برمی‌افروخت، تا اگر درمانده و بینوایی راه را گم کرده و در بیابان سرگردان است، بسوی نور آتش بیاید و مهمان او شود. و در میان اهل بیت علیه السلام هیچ کسی به این کار نسبت داده نمی‌شد. [۱۹۷]. و این ماجرا حاکی از روح بزرگواری و مهر و محبت او نسبت به مستمندان است، بهتر این است که از قول سعدی بگوییم: کس در نیامده است بدین خوبی از دری هرگز نیافرید چون تو

فرزند، مادر یاز کمال او اینکه: هنگام شهادت (چنانکه خاطر نشان می‌شود) پدر را تسلی خاطر داد و عرض کرد: «پدر جان اکنون از دست جدم از آبی سیراب شدم که با آشامیدن آن دیگر تشنگی نیست». [۱۹۸]. [صفحه ۱۷۸] به هر حال علی اکبر چون جدش حیدر کرار، در میدان پیکار، بر دشمن حمله می‌کرد، گاهی به طرف راست و گاهی به طرف چپ و گاهی به قلب لشکر، حمله‌های قهرمانانه کرده و مثل مور و ملخ، دشمن را بر زمین می‌ریخت، که صد و بیست سواره را کشت، در حالی که شدت تشنگی بر او چیره شده بود با این حال نزد پدر آمد و طلب آب کرد، حسین علیه السلام با دیدار جوانش، اشک ریخت، زبانش را به زبان او گذاشت، و انگشترش را به او داد تا به دهانش بگذارد و به او فرمود: «امیدوارم به دست جدت سیراب شوی که بعد از آن سیرابی، دیگر تشنگی نیست». علی اکبر با خوشحالی از این بشارت بسوی میدان رفت و همچنان چون قهرمان قهرمانان جنگید، سرانجام بدنش پر از زخم شد و خود را بر روی یال اسبش انداخت، دشمنان بدن عزیز او را قطعه قطعه کردند، صدا زد: سلامم بر تو ای ابا عبدالله، همین جدم است که اکنون مرا سیراب کرد. امام حسین علیه السلام خود را به علی اکبر رساند، صورت پراشکش بر صورت خونین علی اکبر گذاشت و فرمود: «علی الدنيا بعدک العفا؛ بعد از تو خاک بر سر دنیا». [۱۹۹]. جالب اینکه علی اکبر نخستین فرد از بنی هاشم بود که به میدان [صفحه ۱۷۹] رفت و شهید شد و در زیات ناحیهی مقدسه، امام هادی علیه السلام نخست از او یاد کرده و

چنین می‌فرماید: «سلام بر تو ای نخستین شهید از نسل برترین عصاره از عصاره‌ی ابراهیم خلیل علیه‌السلام درود بر تو و بر پدرت که در باره‌ی تو گفت: خدا بکشد قومی را که تو را کشتند، فرزندم چقدر آنها جسارت و اهانت به پیشگاه خدا و حرمت حریم رسول خدا صلی الله علیه و آله کردند، بعد از تو خاک بر سر دنیا... و در پایان، امام هادی علیه‌السلام می‌فرماید: «از درگاه خداوند همیشنی تو را در خانه‌ی جاوید آخرت می‌خواهم و از دشمنانت بیزاری می‌جویم و سلام و درود و رحمت و برکات خدا بر تو باد.» [۲۰۰].

پسران دلاور امام حسن در کربلا

اشاره

امام حسن مجتبی علیه‌السلام اولین فرزند امیر مؤمنان علیه‌السلام در ۱۵ رمضان سال سوم هجرت در مدینه متولد شد و در سن ۴۶ سالگی در سال ۴۹ هجری به دستور معاویه، توسط «جعده» دختر اشعث مسموم گردید و به شهادت رسید و قبر منورش در قبرستان بقیع در مدینه است. طبق گفته‌ی سیره‌نویسان، آن حضرت بیست پسر داشت، هفت پسر آن حضرت در کربلا، در ماجرای خونین عاشورا شرکت داشتند که شش تن از آنها به شهادت رسیدند، اکنون در اینجا (به مناسبت کتاب) بطور اختصار به شرح حال کوتاه این هفت نفر در رابطه با عاشورای [صفحه ۱۸۰] خونین حسینی، می‌پردازیم تا از این رادمردان سلحشور و قهرمان درس فداکاری، شجاعت و ایثار بیاموزیم: ۱- حسن مثنی ۲- احمد بن حسن ۳- ابوبکر بن حسن ۴- قاسم ۵- عبدالله اکبر ۶- عبدالله اصغر، ۷- بشر بن حسن. در میان این هفت نفر، حسن مثنی در حالی که مجروح شده بود نجات یافت و بقیه به شهادت رسیدند [۲۰۱]. گرچه امام حسن علیه‌السلام در دنیا نبود، تا در کربلا به یاری برادرش، امام حسین علیه‌السلام بشتابد، ولی هفت پسر او در کربلا حضور داشتند که دلیرانه تا سر حد شهادت از حریم رهبرشان امام حسین علیه‌السلام به دفاع برخاستند. سید بن طاووس (ره) دو نفر دیگر به نام زید و عمرو، از فرزندان امام حسن علیه‌السلام را جزء اسیران کربلا ذکر کرده است [۲۰۲] و در بعضی از تعبیرات، نام یکی از این دو اسیر، عمر بن حسن علیه‌السلام آمده است [۲۰۳] که شرحش ذکر خواهد شد.

حسن مثنی

حسن مثنی علیه‌السلام داماد امام حسین علیه‌السلام همسر فاطمه دختر امام [صفحه ۱۸۱] حسین علیه‌السلام بود و هنگامی که کاروان امام حسین علیه‌السلام از مدینه بسوی کربلا حرکت کرد، یا در آغاز خروج، حسن مثنی با فاطمه دختر امام حسین علیه‌السلام ازدواج نمود، بنابراین حسن مثنی در وقت حضور در کربلا «تازه داماد» بود [۲۰۴]. حسن مثنی در روز عاشورا به میدان رفت و با دشمنان به جنگ پرداخت و ضربات خورد کننده‌ای بر دشمن وارد ساخت تا اینکه دست راستش قطع شد و هیجده زخم بر بدنش رسید و در همان میدان بیهوش به زمین افتاد، دشمن خیال کرد که او را کشته است، در روز یازدهم محرم، وقتی که او را زنده یافتند، یکی از سربازان دشمن به نام «اسماء بن خارجه» که با مادر حسن مثنی، خویشاوندی داشت، واسطه شد که او را نکشد، در نتیجه «اسماء بن خارجه» او را به کوفه برد و مداوا کرد و بعدا حسن مثنی خود را به مدینه رساند. [۲۰۵]. از الطاف خفیه‌ی الهی اینکه: در نسل این بزرگوار افراد برجسته‌ای از جمله حضرت آیت الله العظمی بروجردی (ره) و علمای اجدادش، به وجود آمدند که اگر در عاشورا شهید می‌شد، چنین موهبت نصیب شیعیان نمی‌شد. بنابراین آقای بروجردی هم حسنی است و هم حسینی. [صفحه

[۱۸۲]

او در حدود شانزده سال داشت، زیباسیرت، خوش صورت و قوی دل بود و در روز عاشورا چون شیر زخم خورده بر آشفت و بر لشکر کفر و نفاق یورش برد، در حالی که در رجز خود می گفت: «من از سبط امام علی علیه السلام هستم و آنقدر با شمشیرم شما را می کوبم تا کند شود، سوگند به کعبه، ما در خویشی و پیوند با پیامبر صلی الله علیه و آله از شما نزدیکتریم و با نیزه‌ام در میان گرد و غبار، شما را درهم می شکنم.» او آن چنان دشمن را با حملات پیاپی خود درهم ریخت که می نویسند: هشتاد نفر را از پای درآورد. آنگاه به پایگاه خود برگشت و به حضور عمویش حسین علیه السلام رسید و عرض کرد: «ایا مقدار آبی هست که جگرم را خنک کنم، تا با نیروی بیشتری با دشمن بجنگم.» امام حسین علیه السلام فرمود: ای پسر برادر، استقامت کن که پس از اندکی از دست جدم سیراب گردی که بعد از آن هرگز تشنه نخواهی شد. احمد بن حسن علیه السلام از این گفتار، برافروخته شد و با روحیه‌ای بالاتر از قبل بسوی دشمن رفت و این بار در رجز خود از شور و شوق دیدار با پیامبر صلی الله علیه و آله سخن می گفت و حمله می کرد و عده‌ی زیادی را کشت و سرانجام شربت شهادت نوشید. [۲۰۶]. [صفحه ۱۸۳]

ابوبکر بن حسن

ابوبکر بن حسن با قاسم از یک مادر (به نام نجمه و یا رمله یا نفیله) بود، او در کربلا جزء یاران امام حسین علیه السلام بود [۲۰۷] قبل از قاسم و به نقلی بعد از قاسم به میدان رفت و جنگید تا به شهادت رسید. او را شخصی به نام «عبدالله بن عقبه غنوی» هدف تیر قرار داد و او بر اثر اصابت تیر، شهید گردید، چنانکه مطابق زیارت ناحیه‌ی مقدسه امام هادی علیه السلام آمده که آن حضرت خطاب به او می فرماید: «درود بر ابوبکر بن حسن پاک سرشت، که مورد اصابت تیر شخصی پست قرار گرفت، خداوند قاتل او «عبدالله بن عقبه غنوی» را لعنت کند.» [۲۰۸].

قاسم بن حسن

قاسم علیه السلام نوجوانی بود که هنوز به حد بلوغ نرسیده بود، در روز عاشورا از عمویش امام حسین علیه السلام اجازه خواست که به میدان جنگ برود و در شب عاشورا وقتی امام علیه السلام از او پرسید: «مرگ برای تو چگونه است؟» او در پاسخ گفت: «مرگ در راه تو برایم شیرین تر از عسل است.» سرانجام پس از اصرار او در طلب اجازه، امام به او اجازه داد و صورت به صورت او گذاشت و اشک از چشمان او و قاسم سرازیر شد، قاسم علیه السلام چون قهرمانی بزرگ شده از میان جنگ، بسوی میدان تاخت و خود را معرفی کرد و از خدا خواست که رحمتش را از آن [صفحه ۱۸۴] مردم بی وفای کوفه بردارد و به آنان حمله نمود، حملات پی در پی و شکننده‌ی او آن چنان بود که ۳۵ نفر از دشمن را از پای درآورد. یکی از شجاعان دشمن به نام «عمر سعد ازدی» وقتی این دلاوری را از قاسم دید، تصمیم گرفت، خود به طور مستقیم به قاسم حمله کند و او را بکشد. یکی از سربازان دشمن به نام حمید بن مسلم به او گفت: «جماعتی که دور قاسم را گرفته‌اند او را خواهند کشت، برای تو سبک است که با کودکی هم‌آورد شوی.» عمر سعد ازدی گفت: سوگند به خدا، از تصمیم خود صرف نظر نمی کنم، این را گفت و بسوی قاسم رفت و در انتظار فرصتی بود، سرانجام در حالی که قاسم گرماگرم جنگ بود، عمر سعد ازدی، شمشیرش را بر سر قاسم فرود آورد و قاسم به زمین افتاد و صدا زد: «ای عمو!» امام حسین علیه السلام به میدان شتافت، ضربتی بر عمر سعد ازدی وارد ساخت که دست او قطع شد، جمعیتی از دشمن حمله کردند که عمر سعد ازدی را نجات دهند، درگیری سختی بین امام و آنها رخ داد، سرانجام دشمن عقب نشست، امام به بالین قاسم آمد، دید به شهادت رسیده است، فرمود: «بر عمویت دشوار است که او را بخوانی، نتواند دعوت تو را اجابت کند و یا اگر دعوت را اجابت کند، نتواند به تو کمکی نماید و یا اگر کمک کند، سودی نبخشد.» [۲۰۹]. [صفحه ۱۸۵]

در زیات ناحیه‌ی مقدسه امام هادی علیه السلام از شهادت قاسم علیه السلام یاد شده، و در آن گفتار امام حسین علیه السلام در بالین او ذکر شده است، امام حسین علیه السلام جنازه‌ی قاسم علیه السلام را کنار جنازه‌ی علی اکبر علیه السلام آورد و پسرعموها و بستگان را امر به صبر نمود. [۲۱۰].

عبدالله اکبر

پس از قاسم، برادرش «عبدالله اکبر» به میدان تاخت و با سپاه دشمن جنگید، در حالی که در رجز خود چنین می گفت: «اگر مرا نمی شناسید، من فرزند حیدر و شیر بیشه ها هستم و بر دشمنان، همچون طوفان مرگ و شما را بوسیله‌ی شمشیر، با پیمانه‌ی بزرگ، از صفحه‌ی روزگار برمی دارم.» حمله‌های درهم شکن او باعث هلاکت چهارده نفر از سواران دشمن گردید، سرانجام در یک حمله‌ی غافلگیرانه‌ی دشمن، توسط حرمه یا هانی بن ثبیت به شهادت رسید. [۲۱۱].

عبدالله اصغر

عبدالله اصغر بیش از نه سال داشت، ولی هنوز به حد بلوغ نرسیده بود، او به خاطر سن کم، در خیمه‌ها بود، اما وقتی که صدای عمویش امام حسین علیه السلام را شنید که یار و یاور می طلبد، از خیمه بیرون پرید [صفحه ۱۸۶] و بسوی میدان نزد عمو شتافت. حضرت زینب علیها السلام به دنبال او دوید، تا نگذارد به میدان برود، ولی او گفت: «سوگند به خدا از عمویم جدا نمی شوم.» خود را به عمو رسانید در این وقت یکی از دشمنان، به پیش آمد، شمشیرش را بلند کرد که بر سر امام وارد سازد، عبدالله اصغر، دستش را جلو داد و فرمود «ای پسر زن ناپاک آیا می خواهی عمو می مرا به قتل برسانی؟» آن ملعون شمشیر خود را فرود آورد، عبدالله دستش را سپر قرار داد، دستش قطع شده و به پوستی آویزان گردید، امام او را در بغل کشید و فرمود: «ای پسر برادر، بر این مصیبت صبر کن و آن را در شمار خیر و سعادت بیاور، هم اکنون خداوند تو را به پدران بزرگوارت ملحق سازد.» هنوز سخن امام تمام نشده بود که حرمه به طرف او تیر انداخت و همین تیر باعث شد که آن کودک در آغوش عمو به شهادت رسید. امام حسین علیه السلام از این پیش آمد سخت، بسیار ناراحت شد، دستهایش را بسوی آسمان بلند کرد و درباره‌ی دشمنان نفرین نمود. [۲۱۲].

عمر بن حسن

این پسر، کودکی خردسال بود و در میان اهل بیت علیهم السلام می زیست و پس از عاشورای خونین، جزء اسیران به کوفه و سپس به شام روانه شد. [صفحه ۱۸۷] در یکی از مجالسی که اهل بیت علیهم السلام را به عنوان اسیر نزد یزید آوردند، چشم یزید به این کودک افتاد، گفت: «ای پسر! آیا می توانی با پسرم عبدالله کشتی بگیری؟» او در پاسخ گفت: اگر می خواهی شجاعت ما را بیازمایی، شمشیری به من و شمشیری به عبدالله بده تا با هم بجنگیم، اگر او مرا کشت، به جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و پدرم علی علیه السلام می پیوندم و اگر من او را کشتم او نیز به جدش ابوسفیان و پدرش یزید می پیوندد. یزید از گفتار پرمغز و قاطع عمر بن حسن، در تعجب فرو رفت، با نگاهی عمیق به او نگریست، سپس شعری خواند که مفهومش این است: «این برگ از آن شاخه‌ی نبوت و ولایت است که این چنین صحبت می کند.» آنگاه گفت: نگاه کنید که موی از اندامش روییده و به حد بلوغ رسیده یا نه؟ نگاه کردند و گفتند: هنوز کودک است و مکلف نشده است، آنگاه یزید از قتل او منصرف شد. [۲۱۳]. به این ترتیب پسران رشید امام حسن علیه السلام وظیفه‌ی سربازی خود را در خدمت امام حسین علیه السلام به خوبی انجام دادند.

شهادت وهب و همسرش و دلاوری مادرش

نگارش حماسه آفرینیهای اصحاب و یاران حسین علیه السلام در این کتاب مختصر نمی‌گنجد، ولی به عنوان نمونه در اینجا از یک خانواده‌ی تازه‌مسلمان و تازه‌عروس و تازه‌داماد یعنی وهب بن عبدالله کلبی [صفحه ۱۸۸] و همسرش هانیه که ماه عسل خود را در کربلا- گذراندند و بهترین حنا را که خون پاکشان بود، به پیکر خود زدند، یاد می‌کنیم: وقتی که کاروان حسین علیه السلام به صحرای «ثعلبیه» رسید، خیمه‌ای را در بیابان دید، بعد معلوم شد وهب و همسرش و مادرش، با چند گوسفندی که دارند در آن خیمه زندگی می‌کنند. این خانواده مسیحی بودند، امام حسین علیه السلام نزدیک خیمه رفت، پیرزنی (مادر وهب به نام قمر) را دید با او احوالپرسی کرد و از چگونگی زندگی آنها سؤال نمود، او در پاسخ گفت: صاحب این خیمه پسر و وهب است، چند روزی است ازدواج کرده است و نیازهایمان در این صحرا زیاد است به خصوص در مضیقهای آب هستیم... امام علیه السلام یاور مستضعفان، در اطراف خیمه جایی جست و خاک را کنار زد و چشمه‌ای پدیدار شد و سپس با آن زن خداحافظی کرد و هنگام خداحافظی فرمود: «اگر پسر آمد، ماجرای حرکت ما و یاری از ما را به او بگو.» قمر مجذوب عظمت مقام امام شد، وقتی وهب از صحرا برگشت و جریان را از مادر شنید و معجزه‌ی چشمه‌ی آب را مشاهده کرد، نور ولایت در دل صافش تابید. با اینکه پنج روز از عروسیش نگذشته بود، همراه مادر و همسر، خود را به امام رساندند و به اسلام گرویدند، وهب عرض کرد: «پیام شما به ما رسید و ما سرباز و گوش به فرمان توایم.» از آن پس، این خانواده جزء کاروان حسین علیه السلام به کربلا- آمدند. [صفحه ۱۸۹] روز عاشورا، وهب به میدان رفت، قهرمانانه جنگید، به طوری که نوزده سواره و دوازده پیاده از دشمن را به هلاکت رسانید، در این درگیری شدید دستهایش قطع گردید و سرانجام به شهادت رسید. [۲۱۴] همسر وهب خود را به بالین وهب رسانید و هر چه فریاد داشت بر سر دشمن کشید، دژخیمان بی‌رحم بسوی او آمدند، غلام شمر به نام رستم عمودی بر سرش زد، او نیز کنار همسرش به شهادت رسید و این نخستین زنی بود که در ماجرای کربلا شهید شد. سر وهب را از بدن جدا کرده برای مادرش فرستادند تا دل او را بسوزانند. مادر، سر را گرفت و بوسید و گفت: «حمد و سپاس خداوندی را که مرا با شهادت تو پیش روی حسین علیه السلام رو سفید کرد.» و سپس آن سر را گرفت و گفت: ما چیزی را که برای خدا دادیم پس نمی‌گیریم، آن را با شدت بسوی دشمن انداخت، که اتفاقاً آن سر به پیکر یکی از دشمنان خورد و او زخمی شد و بعد به هلاکت رسید. سپس قمر بسوی خیمه‌ی خود آمد و عمود خیمه را از جا کند و به دست گرفت و بسوی دشمن یورش برد و دو نفر از دشمن را کشت، امام حسین علیه السلام فریاد کشید ای زن برگرد، بر زن جهاد نیست، به تو [صفحه ۱۹۰] مژده باد که با فرزندت همنشین جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله در بهشت هستی. مادر وهب، برگشت و گفت: «خدایا این امید همنشینی با رسول خدا صلی الله علیه و آله را در مورد من قطع مکن.» امام حسین علیه السلام فرمود: «لا یقطع الله رجاک یا ام‌وهب؛ ای مادر وهب، خداوند امیدت را ناامید نکند.» [۲۱۵]. نظیر حماسه‌ی قهرمانانه فوق در مورد «عمرو بن جناده» و مادرش، اتفاق افتاد، پدرش «جناده» در کربلا شهید شده بود، مادرش با «عمرو» بود، مادر به پسر گفت: برو به میدان و از امام حسین علیه السلام پسر پیامبر صلی الله علیه و آله حمایت کن، «عمرو» به میدان شتافت، امام تا او را دید فرمود: پدر این پسر کشته شده، شاید کشته شدن این پسر باعث نگرانی مادرش گردد، او عرض کرد: «پدر و مادرم به فدایت، مادرم مرا به میدان فرستاده است.» آنگاه با اجازه‌ی امام علیه السلام به میدان رفت و همچنان به جنگ پرداخت تا به شهادت رسید، دشمن سرش را جدا کرده و به لشکرگاه امام حسین علیه السلام انداخت، مادرش سر را برداشت و به سینه چسبانید و گفت: «آفرین ای پسرک من و ای شادمانی دلم و ای نور چشمم.» سپس سر را با تمام خشم به طرف دشمن انداخت و یک نفر از دشمن را کشت، آنگاه عمود خیمه را به دست گرفت و در حالی که [صفحه ۱۹۱] رجز می‌خواند به میدان آمد و دو نفر از دشمن را کشت، در این وقت امام حسین علیه السلام دستور داد تا او به خیمه برگردد، به خیمه برگشت و امام برای او دعا کرد. [۲۱۶].

زینب شیرزن قهرمان کربلا

زینب علیها السلام در مدینه سال ۵ یا ۶ یا ۷ هجرت متولد شد، او وقتی بزرگ شد، علاقه‌ی بسیار به برادرش حسین علیه السلام داشت و حتی وقتی که «عبدالله بن جعفر» پسرعمویش از او خواستگاری کرد، قبول آن را مشروط به آن دانست که هرگاه حسین علیه السلام خواست، مسافرتی برود، همراه حسین علیه السلام برود و عبدالله ممانعت نکند و عقد ازدواج بر اساس این شرط، برگزار شد. وقتی که امام حسین علیه السلام از مدینه به مکه و از آنجا به کربلا آمد، زینب علیها السلام همراه برادرش بود و در واقع سرپرست بانوان و کودکان بود و تا آخرین حد توان در این سفر، برادر و نهضت برادرش، کمک کرد. با اینکه در سن ۵۵ سالگی بود، بزرگترین و سخت‌ترین مصایب را در راه به ثمر رساندن اهداف عالی‌ه‌ی برادرش امام حسین علیه السلام تحمل نمود، بانوان حرم، به خصوص خواهرش ام‌کلثوم و دختر برادرش، سکینه و همسر برادرش «رباب» نیز کمال تحمل و استقامت را کردند. زینب در زمان پدر، براستی زینب پدر بود، در کوفه، آموزگار زنان [صفحه ۱۹۲] بود و در زمان امامت برادرش حسن علیه السلام نیز تلاشگری خستگی‌ناپذیر در راه اسلام بود. ویژگی‌های او در ماجرای کربلا بسیار است. مهمترین ویژگی او را می‌توان در سه موضوع مهم زیر خلاصه کرد: ۱- تا برادرش امام حسین علیه السلام بود یگانه حامی او بود و بعد از او از حجت خدا امام سجاد علیه السلام سرپرستی و حمایت کرد و در چندین مورد نگذاشت او را به قتل برسانند، خود را سپر او کرد و این چنین درس حمایت از مقام رهبری اسلامی را به جهانیان آموخت. ۲- او سرپرست یتیمان و بانوان بی‌سرپرست و پناه و تسلی‌بخش خاطر آنها بود و تا آخرین حد توان از آنها حمایت می‌کرد، حتی جیره‌ی آب خود را برای کودکان می‌گذاشت و در عین حال نماز شبش ترک نمی‌شد. ۳- او پیام‌آور خون شهیدان بود، در کوفه‌ی مقرر حکومت ابن زیاد [۲۱۷] و در شام در حضور یزید و در مدینه و در هر جا که فرصت به دست می‌آورد، از شهیدان و آرمانهای مقدس آنها می‌گفت و هدف امام حسین علیه السلام را روشن می‌کرد و مردم را بیدار می‌نمود، خطبه‌ی غرای او در کوفه و شام، عجیب صدا کرد، یزید را به لرزه انداخت و او را با کوبنده‌ترین مطالب در برابر جمعیت، محکوم ساخت، به طوری که او در ظاهر، اظهار پشیمانی می‌کرد و جنایت کربلا را بر گردن عییدالله بن [صفحه ۱۹۳] زیاد می‌انداخت. به یزید گفت: «اگر روزگار مرا به اینجا کشانده و با تو روبرو کرده، من این را نمی‌خواستم، حال که چنین شده من تو را کوچک می‌شمرم و باران سرزنشم را بر تو فرود می‌آورم... خوشحال نباش که عزیزان ما را کشته‌ای، خداوند می‌فرماید: «هرگز گمان مبر آنان که در راه خدا کشته شده‌اند مرده‌اند، بلکه زنده‌اند و از مواهب الهی بهره‌مند می‌باشند.» [۲۱۸] ولی وای به حال تو که در روز قیامت، خداوند حاکم بر تو و محمد صلی الله علیه و آله دشمن تو و جبرئیل علیه السلام یاور ما و خصم تو است و به زودی آن کس که تو را بر گرده‌ی مردم سوار کرده می‌فهمد که چه جنایت بزرگی کرده و چه فرد پستی را بر مکان بلندی نهاده است.... [۲۱۹]. زینب علیها السلام دو فرزندش محمد و عون را با خود به کربلا آورده بود و این دو نوجوان در راه حسین علیه السلام به شهادت رسیدند. او با اینکه مادر دو شهید و شش برادر شهید و چندین شهید از بستگان نزدیک بود، چون کوهی استوار در برابر حوادث، ایستادگی کرد، اگر گریه می‌کرد گریه‌اش فریاد بر ظلم بود، فریاد بیداری بود، پیام‌آور خون شهیدان بود و گرنه به ابن زیاد گفت: «ما رأیت الا جمیلاً؛ [صفحه ۱۹۴] جز زیبایی و سعادت چیز دیگر ندیدم.» ینی ما در راه خدا هر چه در سختی قرار گیریم، برای ما کرامت و شرافت است. ماجرای زینب علیها السلام آن شیرزن قهرمان کربلا، با این چند سطر، تمام نمی‌شود، او حتی وقتی به مدینه بازگشت، در هر فرصتی، پیام شهیدان کربلا را به مردم می‌رساند و طبق روایاتی، به دستور یزید او را تبعید به مصر کردند و یا نگذاشتند در مدینه بماند؛ به شام آمد، مرقد شریف او یا در مصر و یا در دمشق (شام) است، سرانجام با یک جهان حماسه و دلاوری شب یکشنبه ۱۴ رجب سال ۶۲ (یک سال و نیم بعد از شهادت برادرش حسین علیه السلام) در سن ۵۶ سالگی از دنیا رفت و معروفترین قول این است که مرقد مطهرش، در دمشق است. [۲۲۰]. زن مگو مرد آفرین روزگار زن مگو بنت‌الجلال اخت الوقار زن مگو خاک درش نقش جبین زن مگو دست خدا در آستینفلک بریدی لباس عزار به قامت زینب ز آب غم بسرشتی

گوئیا گل زینب بعد فاطمه در صبر و تاب نیامد زنی به حوصله‌ی زینب و به طاقت زینب [صفحه ۱۹۵]

مهمترین انگیزه‌ها و اهداف قیام امام حسین

تبیین سه عامل و انگیزه‌ی قیام

اکنون پس از ذکر تاریخ ماجرای کربلا، به بخش حساس از زندگی امام حسین علیه السلام رسیده‌ایم، بخشی که از قدیم و ندیم، مورد سؤال بوده و هر کس می‌خواهد، پاسخ صحیح آن را بداند. و آن سؤال این است که: عامل و انگیزه و اهداف قیام جهانی امام حسین علیه السلام چه بوده است؟ و به عبارت روشتر: قیام فراموش نشدنی، قیام سرنوشت‌ساز و سازنده‌ی خونین و جهانی عاشورای امام حسین علیه السلام، بر اساس چه انگیزه و بینش بود؟! و این گزینش و انتخاب جهانی و ماندگار و عجیب و هدفهای آن چه بود؟! پاسخ: پاسخ این سؤال را باید در بررسی آیات قرآن و گفتار پیامبر صلی الله علیه و آله و روایات امامان علیه السلام و توجه به چگونگی اوضاع زمان امامت امام [صفحه ۱۹۶] حسین علیه السلام و از سخنان خود آن حضرت یافت که خوشبختانه آن حضرت در موارد متعدد به انگیزه و اهداف نهضت و قیام خود تصریح فرموده است. [۲۲۱]. محققان و دانشمندان اسلامی و غیر اسلامی هر یک درباره‌ی عامل اصلی قیام امام حسین علیه السلام سخنی گفته‌اند که سخن جمعی از آنها در نهایت به یک عامل برمی‌گردد. بعضی معتقدند: با توجه به دعوت مردم کوفه از امام حسین علیه السلام و با توجه به سابقه‌ی کوفه که مقرر حکومت امام علی علیه السلام و امام حسن علیه السلام بود، عامل حرکت امام از مدینه، تشکیل حکومت اسلامی و اتمام حجت در کوفه بوده است - باید توجه داشت که تشکیل حکومت اسلامی با ریاست‌طلبی و مقام‌طلبی فرق دارد، امام در صورت وجود شرایط، باید تشکیل حکومت اسلامی بدهد، تا در پرتو آن سایر مفاهیم اسلامی را تحقق بخشد و حکومت و قدرت، مقدمه‌ای برای امر به معروف و نهی از منکر باشد. جمعی معتقدند: پس از مرگ معاویه، پسرش یزید رسماً بر مسند حکومت نشسته و نامه‌ی رسمی برای فرماندار مدینه فرستاد و در آن تأکید کرد که از امام حسین علیه السلام بیعت بگیرد و گرنه او را به قتل برساند، از این رو امام حسین علیه السلام مخفیانه از مدینه خارج شده و در مکه که شهر [صفحه ۱۹۷] امن اسلامی بوده است سکونت کرد و وقتی که در مکه نیز احساس خطر نمود، هشتم ذیحجه سال ۶۰ قمری بسوی عراق رهسپار شده است. [۲۲۲]. بنابراین عامل حرکت و نهضت او، بیعت نکردن با طاغوت زمانش یزید بوده است و سرانجام به خاطر عدم بیعت، او را به شهادت رسانده‌اند. جمعی سوم معتقدند: آن دو عامل اول عواملی فرعی است، انگیزه و عامل اصلی و مهمترین عامل حرکت و نهضت تاریخی حسین علیه السلام «امر به معروف و نهی از منکر» تا سر حد شهادت است، و آن حضرت به این خاطر با یارانش شهید شده است، تا بساط باطل برچیده گردد و آرمانهای مقدس اسلام ناب محمدی در جامعه تحقق یابد، گرچه این کار بستگی به ایثار خون و د و یارانش و اسارت بستگانش داشته باشد.

بررسی سه عامل مذکور

اشاره

عامل اول: عامل و انگیزه‌ی اصلی نیست، زیرا: امام حسین علیه السلام می‌دانست و قبلاً رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام به او خبر داده بودند که در کربلا شهید می‌شود و اگر این خبر را از ناحیه‌ی اخبار غیبی هم به دست نمی‌آورد، طبیعت امر نشان می‌داد که با جمعیت کم نمی‌تواند پیروز [صفحه ۱۹۸] گردد و اخبار کوفه و شهادت نماینده‌ی آن حضرت یعنی حضرت مسلم علیه السلام و سفرای آن بزرگوار، نشانگر آن بود که امام برای تشکیل حکومت، حرکت نمی‌کند. امام می‌دانست که مردم

عراق با پدرش علی علیه السلام و امام حسن علیه السلام چه کردند؟ لذا امیدی به آنها نداشت تا برای تشکیل حکومت اسلامی به آنجا رود و در پاسخ به سؤالهایی که می کردند هیچگاه نگفت که من برای تشکیل حکومت می روم، بلکه فرمود: مرا می کشند یا برای کشتن می روم. گرچه تشکیل حکومت اسلامی، در صورت وجود شرایط، از اهم امور اسلامی است. ممکن است کسی بگوید: «علم امام یا پیامبر علیه السلام مانع اقدام برای تشکیل حکومت نیست، آنها وظیفه دارند هر چند موفق نشوند، برای گرفتن حکومت حق از دست ظالمان قیام کنند.» در جواب گوییم به فرض قبول، از قراین و گفتار و خطبه های امام حسین علیه السلام استفاده می شود که عامل حرکت آن حضرت، امر به معروف و نهی از منکر بوده است، مگر اینکه بگوییم در بعضی شرایط، تلاش برای تشکیل حکومت اسلامی مقدمه ای امر به معروف و نهی از منکر است. (والله اعلم) از طرفی نامه های دعوتی که مردم کوفه برای امام حسین علیه السلام نوشتند وقتی بود که آن حضرت در مکه بود، نه در مدینه، بنابراین عامل اصلی حرکت حسین علیه السلام از مدینه، نامه های دعوت نبوده است و اگر امام علیه السلام در برخورد با دشمن از دعوت نامه هایی آنها سخن به میان می آورد، به عنوان اتمام حجت است نه اینکه اگر دعوت نمی کردید [صفحه ۱۹۹] من قیام نمی کردم. عامل دوم نیز به عنوان یک عامل اصلی و مهم، قابل قبول نیست، زیرا: اولاً: چرا از امام حسین علیه السلام خواستند تا با یزید بیعت کند؟ آیا جز اینکه می دانستند او مخالف دستگاه حاکمه است و پیروانی دارد و روزی ممکن است شورش کند، بنابراین، بیعت خواستن از او، فرع با مخالفت او با دستگاه بود. ثانیاً: در خطبه ها و سخنان آن حضرت در مسیر این حرکت تا لحظه ی شهادت، سخنان دیگری گفته می شود، از بیعت سسخن به میان نمی آید و اگر از بیعت سخنی گفتم می شود، خیلی کم رنگ و در حاشیه است. وانگهی این عامل بیعت در اواخر زمان معاویه نیز بود، معاویه از حاکمان مدینه خواست از حسین علیه السلام برای ولایت عهدی یزید بیعت بگیرند، ولی حسین علیه السلام بیعت نکرد، اگر عامل حرکت حسین علیه السلام بیعت نکردن بود، همان وقت حرکت می کرد، به طور خلاصه اینکه: بیعت نکردن حسین علیه السلام عامل اصلی و مهم حرکت و نهضت حسین علیه السلام نبود، بلکه یک عامل فرعی بود که سهمی در حرکت آن حضرت داشت، اگر بگویند چنانکه بیعت نمی کرد او را می کشتند، پاسخش این است که اگر عامل دیگری برای حرکت و نهضت او نبود، از مدینه به جای دیگر می رفت، مثلاً به یمن و یا جای دیگر تا کشته نگردد و یا اگر کشته می شود تنها کشته می شود، بنابراین بیعت نکردن [صفحه ۲۰۰] عامل اصلی نیست. عامل سوم که می توان آن را عامل اصلی و مهم برای حرکت و نهضت جهانی امام حسین علیه السلام دانست، «عامل امر به معروف و نهی از منکر» است چنانکه در بسیاری از خطبه ها و سخنان و رجزهایش در این مسیر، از این عامل سخن به میان آمده است. او می دید یزید سگ باز و قمارباز و شرابخوار بر مسند حکومت نشسته و خود را خلیفه و جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله قلمداد می کند و هرگونه فساد را به نام اسلام مرتکب می شود، دو دستور مهم «امر به معروف و نهی از منکر» که دارای مراتب و مراحل است و بعضی از مراحل آن، مرحله ی عامل و جنگ و شهادت است، موجب شد که امام علیه السلام این نهضت عظیم را شروع کند تا دستگاه طاغوتی یزید و نظیر آن در همه ی تاریخ سرنگون گردد، گرچه به قیمت خون او و عزیزانش و اسارت بانوان محترمه و کودکان بیانجامد. تشکیل حکومت در صورتی ضروری است که، با نثار خون - گرچه خونهای زیاد - نخست حکومت طاغوتیان برانداخته شود و آنگاه حکومت اسلامی شکل پذیرد. ولی در آن وقت، امام حسین علیه السلام خود را در این مرحله نمی دید، بلکه مرحله ی شهادت و جان نثاری در راه اجرای فرمان خدا را که منجر به نابودی حکومت طاغوتیان گردد، ترجیح می داد. [صفحه ۲۰۱]

فرازهایی از گفتار امام حسین پیرامون عامل سوم

در اینجا به چند فراز از سخنان امام حسین علیه السلام توجه می‌کنیم، تا عامل سوم را که عامل مهم و اصلی حرکت او بوده در سخنان امام بیابیم:

خطبه‌ی امام حسین در منزلگاه بیضه

امام حسین علیه السلام در منزلگاه «بیضه» (نزدیک کوفه) در برابر سپاه حر پس از حمد و ثنا چنین فرمود: «ای مردم! پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که سلطان ستمگری را ببیند که حلال خدا را حرام می‌کند و عهدشکن و مخالف سنت خدا است و در میان بندگان خدا کارش گناه و فساد و ظلم است، ولی او با زبان و عمل با آن سلطان مبارزه نمی‌کند، بر خدا سزاوار است که او را در جایگاه شایسته‌ی (دوزخ) وارد سازد، ای مردم بدانید اینها (بنی امیه و یزیدیان) پیروی از شیطان و ترک پیروی خدا را پیشه خود ساخته‌اند، فساد را آشکار کرده و حدود الهی را تعطیل نموده‌اند و به بیت‌المال خیانت می‌کنند و حرام خدا را حلال می‌شمردند و من سزاوارترم که به پیکار با آنها برخیزم، نامه‌های شما به من رسید، که بیعت شما با من در آن نامه‌ها منعکس بود، مرا تسلیم دشمن نکنید و تنها نگذارید، اگر به بیعت خود وفا کردید، به رشد و تکامل خود دست یافته‌اید، من حسین فرزند علی و فاطمه علیهما السلام هستم خودم با شما می‌باشم و خاندانم با خاندان شما است «و لکم فی اسوه» بر [صفحه ۲۰۲] شماست که از من پیروی کنید. و گرنه، سخت در غرور و انحراف و خطا هستید آن گونه که با پدر و مادر رفتار نمودید و کسی که عهدشکنی کند به زیان خود کرده و به زودی خداوند مرا از شما بی‌نیاز می‌کند، سلام و رحمت و برکات خدا بر شما باد.» [۲۲۳]. در مورد دیگر می‌فرماید:... ای مردم حق ضعیفان و بینوایان تضییع می‌شود و شما تماشاگر هستید و دم بر نمی‌آورید ولی تا حق خودتان به مخاطره می‌افتد به دست و پا می‌افتید و به هر سو می‌دوید، حاضر نیستید در راه خدا مختصر خطری شما را تهدید کند... شما با چشمان خود به خوبی می‌بیند که حقوق خداوند ادا نمی‌شود و پیمان او را می‌شکنند و دم بر نمی‌آورد، ولی برای پیشیزی حقوق از دست رفته‌ی پدرانمان فریاد می‌کشید و ضجه‌ی می‌زنید. حقوق رسول خدا صلی الله علیه و آله را پامال می‌کنند و به یغما می‌برند و هزاران کور و کر و بینوا در شهرستانها از بینوایی ناله می‌زنند و شما به این مناظر رقت‌انگیز می‌نگرید... مسبب تمام این بدبختیها شما مسامحه‌کاران هستید که از امر به معروف و نهی از منکر دست کشیده‌اید... شما برای اینکه از مرگ می‌ترسید و برای آنکه به چند روز عمر گذران، علاقمندید، خدا را فراموش کرده‌اید و با ستمکاران [صفحه ۲۰۳] مماشات و سازشکاری می‌کنید، آنان به ستم خود مشغولند و شما سرگرم زندگی آلوده. از حقوق بدبختان دفاع نمی‌کنید و مثنی بیچاره‌ی از پا افتاده را زیر دست و پای جباران قلد رها کرده‌اید و آن ستمکاران خدا شناس، گروهی بینوا را به اطراف و اکناف تبعید می‌کنند.... [۲۲۴].

خطبه‌ی مشروح امام درباره‌ی امر به معروف و نهی از منکر

در این خطبه امام حسین علیه السلام گروهی از خواص و اکابر قوم را مورد خطاب قرار داده و به طور کامل هدف آن حضرت، بلکه سیمای حرکت انقلابی و نهضت آن حضرت در آینه این خطبه دیده می‌شود، در اینجا نظر شمام را به چند فراز از این خطبه جلب می‌کنیم: «ای مردم عبرت بگیرید به آنچه که خداوند به اولیاء خود پند داده است که مانند علمای یهود و نصاری، از امر به معروف و نهی از منکر سرباز نزنند، زیرا پیشوایان یهود، جور و ظلم ستمگران را می‌نگرند و آنان از این کار زشت نمی‌ترسانند، به امید آنکه از پرتو مرحمت ستم پیشگان به نوایی برسند و از دست آنان گزند نبینند و برای اینکه دور روز، زندگی کنند و غبار ناراحتی بر دامن دلشان ننشیند، از گفتن حرف حق هراسناکند. [۲۲۵]. [صفحه ۲۰۴] در حالی که پروردگار بزرگ می‌فرماید: «فقط از من بیمناک باشید و از مردم عاجز و زبون نهراسید.» [۲۲۶]. و نیز خداوند می‌فرماید: «مردم با ایمان بعضی سرپرست و یاور بعضی دیگر هستند، امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند» [۲۲۷] زیرا اگر در میان مسلمانان این دو وظیفه رواج بیابد، کارها به

صلاح می‌پیوندد و بنیان ملک و ملت استحکام می‌پذیرد. امام حسین علیه السلام در پایان همین خطبه فرمود: الله انک تعلم انه لم یکن ما کان منا تنافسا فی سلطان و لا- التماسا من فصول الحصام، ولكن لئری المعالم من دینک و تظهر الاصلاح فی بلادک و یأمن المظلومون من عبادک و یعمل بفرائضک و سننک و احکامک، فانکم الا تنصرونا قوی الظلمة علیکم و عملوا فی اطفاء نور نبیکم و حسبنا الله و علیه توکلنا و الیه انبنا و الیه المصیر؛ پروردگارا! تو آگاهی که من این سخنان را برای به دست گرفتن چند روز حکومت نمی‌گویم و آروزی آن را هم ندارم، تو می‌دانی که من مشتاق بزرگداشت و اصلاح دن تو هستم و خواستار آبادی شهرها [صفحه ۲۰۵] و مردم و نمی‌خواهم که بندگان مظلوم تو در دست ستمگران به اسارت بیفتند، بلکه می‌خواهم به فرائض و سنتها و احکام تو عمل شود، اگر ما را یاری نکنی، نیروهای ظلم و ستم غالب می‌شوند و چراغ هدایتی را که پیامبر امت صلی الله علیه و آله برافروخته خاموش می‌کنند، ولی توکل ما بر خدا است و او ما را کافی است و ما به سوی او بازمی‌گردیم، و بازگشت همه به سوی او است. [۲۲۸].

وصیت امام حسین به برادر

امام علیه السلام به برادرش محمد حنفیه به عنوان وصیت چنین نوشت: انی ما خرجت لطلب الاصلاح اشرا و لا بطرا و لا مفسدا و لا ظالما، انما خرجت لطلب الاصلاح فی امه جدی، ارید ان امر بالمعروف و انهی عن المنکر و اسیر سیره جدی و ابی علی بن ابیطالب؛ من خروج نکردم برای خودکامگی و جاه‌طلبی [صفحه ۲۰۶] و فساد و ظلم، بلکه عامل خروج و حرکت من، برقرار کردن اصلاح در امت جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله است، خواسته‌ام این است که: امر به معروف و نهی از منکر کنم و همان راه پیمایم که جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و پدرم علی بن ابیطالب پیمود. [۲۲۹].

جانبازی برای نابودی باطل

امام حسین علیه السلام در مورد دیگر می‌فرماید: الا ترون الی الحق لا یعمل به و الی الباطل لا یتناهی عنه، لیرغب المؤمن فی لقاء ربه محقا، فانی لا- اری الموت الا- سعادة و الحیاء مع الظالمین الا- برما؛ آیا نمی‌بینید که به حق عمل نمی‌شود و از باطل جلوگیری نمی‌گردد؟ در این صورت، شخص با ایمان، میل آن دارد و سزاوار است که (با شهادتش) به لقای خدا پیوندد، بدانید که من مرگ را جز سعادت و زندگی با ستمگران را جز رنج و نکبت نمی‌دانم. [۲۳۰].

تیین سخن علی پیرامون امر به معروف و نهی از منکر

امام حسین علیه السلام از پدرش علی علیه السلام نقل می‌کند که آن حضرت فرمود: [صفحه ۲۰۷] «ای مردم! پند و عبرت بگیرید از آنچه خداوند دوستانش را به آن، موعظه کرده است و آنجا که دانشمندان را سرزنش کرده و می‌فرماید: «لولا- ینهاهم الربانیون و الاحبار عن قولهم الاثم؛ چرا دانشمندان نصاری و علمای یهود، مردم را از سخنان گناه‌آمیز (یا اعتقادات انحرافی) نهی نمی‌کنند؟!» [۲۳۱]. و نیز می‌فرماید: «لعن الذین کفروا من بنی اسرائیل علی لسان داود و عیسی بن مریم - تا آنجا که می‌فرماید: کانوا لا یتناهون عن منکر فعلوه لبئس ما کانوا یفعلون؛ لعنت شدند آنانکه از بنی اسرائیل کافر شدند، از زبان داود علیه السلام و عیسی علیه السلام... چرا که آنها از بدیهایی که مردم انجام می‌دادند، نهی نمی‌کردند، چه بدکاری انجام می‌دادند.» [۲۳۲]. خداوند از این رو آن دانشمندان و... را سرزنش کرده که به خاطر طمع به اندوخته‌های مادی که از جانب مردم به آنها می‌رسید، و به خاطر ترس از آنچه که آنها از آن می‌هراسیدند، نهی از منکر را ترک می‌کردند. با اینکه خداوند می‌فرماید: «فلا- تخشوا الناس و اخشون و از مردم نهراسید و از من بترسید.» [۲۳۳]. و نیز می‌فرماید: و المؤمنون و المؤمنات بعضهم اولیاء بعض یأمنون بالمعروف و ینهون عن

المنکر؛ مردان [صفحه ۲۰۸] و زنان با ایمان، ولی (یار و یاور) یکدیگرند و همدیگر را امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند. [۲۳۴]. خداوند (در این آیه) امر به معروف و نهی از منکر را به عنوان وظیفه‌ی واجب از ناحیه‌ی خود «تشریع» کرده است، چرا که خداوند آگاه است که اگر این وظیفه‌ی واجب، اجرا و برپا گردد، همه‌ی فرائض و واجبات نیز، برپا خواهد شد، خواه آسان باشند یا دشوار، از این رو که «امر به معروف و نهی از منکر» دعوت‌کننده‌ی بسوی اسلام به همراه ادای حق به صاحبانش و مخالفت با ستمگر و تقسیم (عادلانه) غنائم جنگی و جمع‌آوری زکات و انفاقها از موارد صحیحش و توزیع آنها در موارد حق خود می‌باشد. [۲۳۵].

هدف، احیای دین و نابودی بدعتها است

امام حسین علیه السلام در نامه‌ای به بزرگان بصره چنین نوشت: سلام علیکم: اما بعد فانی ادعواکم الی احیاء معالم الحق و امانه البدع، فان تجیبوا تهتدوا سبل الرشاد؛ سلام بر شما! من شما را به زنده کردن نشانه‌های حق و نابودی بدعتها، دعوت می‌کنم، اگر جواب مثبت دادید، به راه نجات و رستگاری هدایت می‌شوید. [۲۳۶]. [صفحه ۲۰۹] و در عبارت دیگر در ضمن نامه به بزرگان بصره می‌نویسد: فان السنه قد امیتت و ان البدعه قد احيیت؛ سنت اسلام مرده بدعتها ضد اسلام زنده شده است. [۲۳۷]. یعنی قیام ما برای زنده کردن سنتهای اسلامی و نابود ساختن بدعتهای ضد اسلام است. کوتاه سخن آنکه: از این عبارات که گوشه‌هایی از گفتار مشروح امام علیه السلام می‌باشد، استفاده می‌شود که عامل اصلی و مهم حرکت انقلابی و نهضت تاریخی امام حسین علیه السلام «امر به معروف و نهی از منکر» تا سر حد شهادت بوده است. و جنگ او و عزیزانش که منجر به شهادت آنها شد، یک مرحله از مراحل نهی از منکر بود، که نه تنها در آن عصر به زودی اثر حیات‌بخش خود را گذاشت، بلکه هر چه دنیا باقی است، اثر خود را بر افکار گذاشته و می‌گذارد. و این شهادت‌طلبیها است که موجب سرنگونی حکومتهای ستمگر خواهد گردید، اگر شهادت و نهضت جهانی امام حسین علیه السلام که در کانال نهی از منکر انجام شد نبود، یزید و یزیدیان، همه‌ی سنتهای اسلامی را پایمال کرده بودند. امام حسین علیه السلام معتقد بود که در شهادت قهرمانانه‌اش، پیروز [صفحه ۲۱۰] است، چرا که در سایه‌ی آن، دین رسول خدا صلی الله علیه و آله احیاء می‌شود و بدعتها نابود می‌گردد، و کار ستمگران و چپاولگران به افتضاح و رسوایی می‌کشد. همان گونه که آن حضرت معتقد بود، چنین هم شد، چنانکه در روایات آمده، پس از مراجعت امام سجاد علیه السلام به مدینه، شخصی به نام ابراهیم بن طلحه از آن حضرت پرسید: «چه کسی پیروز شد؟» امام علیه السلام در پاسخ او فرمود: «هنگامی که وقت نماز شد و اذان و اقامه گفته شد، معلوم می‌شود که پیروز چه کسی است.» [۲۳۸]. منظور امام سجاد علیه السلام این بود که به هدف این نهضت توجه شود، اگر این نهضت نبود، نماز و سایر فرائض ترک می‌شد و جای آن را منکرات می‌گرفت. حضرت زینب علیها السلام شیرزن کربلا نیز در مجلس شهر دمشق در برابر یزید، در ضمن خطبه‌ی آتشی خود به همین مطلب اشاره کرد و به یزید فرمود: «هر چه سعی و تلاش داری بکن، ولی سوگند به خدا یاد ما از خاطره‌ها نمی‌رود و وحی ما نمی‌میرد، تنها برای تو ننگ و عار می‌ماند.» [۲۳۹].

نتیجه و جمع بندی گفتار

سه عامل مذکور: ۱- دعوت مردم کوفه و اتمام حجت برای [صفحه ۲۱۱] طاغوت‌زدایی، مقدمه برای برقراری عدل اسلامی ۲- دستور بیعت گرفتن از امام حسین علیه السلام و بیعت نکردن او ۳- امر به معروف و نهی از منکر و شهادت برای احیاء دین و نابودی بدعتها، هر سه دخیل در حرکت و نهضت امام حسین علیه السلام بوده‌اند، ولی آنچه عامل اصلی و مهم بود، همان عامل سوم بود و انسان مسلمان در مسیر نهی از منکر گاهی کارش به جایی می‌رسد که باید تا سر حد شهادت، برای نابودی ظلم و کفر به پیش رود.

[۲۴۰] مانند قیام ابوذر غفاری، عمار یاسر، مقداد، یاران راستین رسول خدا صلی الله علیه و آله حجر بن عدی و یارانش، میثم تمار و... درباره‌ی امر به معروف و نهی از منکر، سخن بسیار است، برای تکمیل این بحث به سه عبارت ذیل توجه کنید: ۱- امیر مؤمنان علی علیه السلام در ضمن گفتاری در بیان پایه‌های ایمان، فرمود: «یکی از پایه‌های آن جهاد است و جهاد دارای چهار شعبه است: ۱- امر به معروف ۲- نهی از منکر ۳- راستی و درستی در معرکه‌ی [صفحه ۲۱۲] نبرد ۴- کینه و دشمنی با فاسقان، کسی که امر به معروف کند، پشت مؤمنان را محکم کرده و کسی که نهی از منکر کند بینی کافران را بر خاک مالیده و هر کس در معرکه‌ی نبرد، صادقانه بایستد، وظیفه‌اش را انجام داده و آن کسی را که فاسقان را دشمن دارد و به خاطر خدا به آنها خشم گیرد، خداوند به خاطر آن (بر فاسقان) خشم و غضب می‌کند و او را در روز قیامت خشنود می‌سازد.» [۲۴۱]. ۲- امام باقر علیه السلام در سخنی می‌فرماید: «امر به معروف و نهی از منکر دو فریضه‌ی بزرگ الهی است که سایر فرائض در پرتو آن تحقق می‌یابند، زمینها آباد و از دشمنان انتقام گرفته می‌شود و در پرتو آنها همه‌ی کارها روبراه می‌گردد.» [۲۴۲]. و در زیارتنامه‌ی امام حسین علیه السلام می‌خوانیم: «اشهد انک قد اقامت الصلوة و اتيت الزکاء و امرت بالمعروف و نهیت عن المنکر؛ گواهی می‌دهم که تو نماز را برپا داشتی و زکات را ادا کردی و امر به معروف و نهی از منکر نمودی.» [۲۴۳]. ۳- حضرت علی علیه السلام در ضمن بیان اقسام و اهمیت امر به معروف و نهی از منکر، می‌فرماید: همه‌ی کارهای نیک و جهاد در راه خدا در مقایسه امر به معروف و نهی از منکر مانند یک قطره‌ی آب نسبت به دریای پهناور است و در پایان می‌فرماید: [صفحه ۲۱۳] «و افضل من ذلک کله کلمة عدل عند امام جائز؛ و از همه‌ی اینها بهتر و مهمتر، سخنی است که برای دفاع از عدالت در برابر پیشوای ظالم گفته می‌شود.» [۲۴۴]. به این ترتیب می‌بینیم: عامل اصلی نهضت جهانی امام حسین علیه السلام دو فریضه‌ی امر به معروف و نهی از منکر بود که یک نوع جهاد است و همان است که از همه چیز مهمتر می‌باشد و آن سخن عدالت در برابر زمامدار ظالم است، که او این چنین با طاغوت زمانش یزید، برخورد کرد و در این راه به شهادت رسید. اگر تجزیه و تحلیل عمیقی از نظر فقهی و قرآنی و روانی درباره‌ی دو فریضه‌ی مهم «امر به معروف و نهی از منکر» کنیم خواهیم دریافت، که قیامهای مجاهدان اسلام و در مرتبه‌ی نخست و امامان شیعه علیه السلام و سپس مردان دلاور دیگر چون میثم تمار، حجر بن عدی، ابوذر، رشید هجری، عمرو بن حمق و... و حتی جنگهای علی علیه السلام در زمان خلافتش بر این اساس بوده است. [۲۴۵]. [صفحه ۲۱۴]

نگاهی به نهضت امام حسین از زاویه‌ی مسأله‌ی مهم دفاع

یکی از مسائلی که می‌توان در مورد انگیزه‌ی قیام امام حسین علیه السلام مطرح کرد، آن هم یکی از شاخه‌های نهی از منکر است، «مسأله دفاع» می‌باشد. مسأله دفاع یک مسأله فطری و عمومی است که در میان همه‌ی موجودات وجود دارد. مثلاً کرمی زمین در برابر سنگهای آسمانی، در اطراف خود سپر دفاعی دارد. در بدن انسان، گلبولهای سفیدی که در خون شناورند، ارتش بدن هستند و از بدن در برابر دشمن (میکروبها) دفاع می‌کنند. شاخ و زهر در حیوانات، یک نوع وسیله‌ی دفاعی آنها است تا بتوانند در برابر دشمن، به حیات خود ادامه دهند، و... مسأله دفاع میان انسانها از قدیم و ندیم وجود داشته است، خواه خداپرست باشند و یا منکر مذهب باشند. مثلاً مردم چین در قرون گذشته، برای دفاع از خود، در برابر هجوم [صفحه ۲۱۵] مغولان، دیوار چین را ساختند که طول این دیوار ۳۰۰۰ کیلومتر، ارتفاع ۱۵ متر و عرض آن ۹ متر است. [۲۴۶]. مردم ویتنام در زمان ما در برابر هجوم آمریکا، تونلی در عمق زمین به عنوان پناهگاه ساخته‌اند که طول آن ۲۰۰ کیلومتر است. در میان آن، همه‌ی وسایل زندگی از بیمارستان، رستوران و... وجود دارد. بنابراین در میان هر موجود و هر ملت و قومی، مسأله‌ی دفاع و وسایل دفاعی وجود دارد. این مسأله در اسلام، در سطح بسیار وسیع و عمیق مطرح شده است. در قرآن مجید آیات متعدد در این رابطه ذکر شده، از آن جمله در آیه ۴۰ حج می‌خوانیم: و لو لا دفع الله الناس بعضهم ببعض لهدمت صوامع و بيع و صلوات و مساجد یذکر فیها اسم الله کثیرا؛ و اگر خداوند

بعضی از انسانها را به وسیله‌ی بعضی دیگر از آنها دفع نکند، دیرها، صومعه‌ها، معابد یهود و نصاری و مساجدی که نام خدا در آن بسیار برده می‌شود، ویران می‌گردد. بر همین اساس دفاع از جان و مال و ناموس واجب است، اینک می‌گوییم مهمتر از جان و مال و ناموس، که محور حفظ جان و مال و ناموس و همه‌ی ارزشها است، دین خدا است، و در عصر حکومت [صفحه ۲۱۶] یزید، دین ناب اسلام، ملعبه‌ی دست پلید او قرار گرفته بود، و او به نام رهبر اسلام، برای نابودی اسلام ناب می‌کوشید، و مفساد جاهلیت را جایگزین ارزشهای اسلام می‌کرد. در چنین شرایطی آیا نباید از حریم اسلام دفاع کرد؟ اسلامی که هزاران شهید داده و در راه آن، بسیاری از مردان خدا رنجها و زحمتهای کشیده‌اند و پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام شب و روز برای پایه‌گذاری و حفظ آن تلاشها و زحمتهای طاقت‌فرسا کشیده‌اند. امام حسین علیه السلام به عنوان دفاع از حریم اسلام، در برابر ضربه‌ها و هجومهای وحشیانه‌ی بنی‌امیه و یزید و مزدورانش، قیام کرد و با خون خود و عزیزانش، باغ اسلام را آبیاری نمود و از آسیبهای طوفان سیاه بنی‌امیه حفظ کرد.

قیام آگاهانه‌ی حسین

اشاره

از مطالب مهمی که تذکر آن لازم می‌باشد این است که: ۱- قیام حسین علیه السلام کاملاً آگاهانه و بر اساس اصول روشن اسلام ناب محمد صلی الله علیه و آله بود و حضرت با توجه کامل به همه‌ی جوانب، به این نهضت اقدام کرد. ۲- قیام او «انفجار ناآگاهانه و ناگهانی» (آن گونه که کمونیستها در تحلیلهای خود می‌گویند) نبود. ۳- قیام او کورکورانه، آن گونه که از قدیم و ندیم از حلقوم بعضیها تراوش می‌کند و گاهی به شعر مولانا استناد می‌کنند که: [صفحه ۲۱۷] هین مرو گستاخ در دشت بلا هین مران کورانه اندر کربلا [۲۴۷]. نبود و چنین قضاوتی که درباره‌ی نهضت امام حسین علیه السلام، (آن نهضتی که در مورد قبول پیامبران بوده و حوادث عصر پیامبری صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام به طور روشن آن را تأیید می‌کنند) فرسخها از داوری حق به دور است. ۴- امام حسین علیه السلام به خوبی می‌دانست، که در مسیر نهضت به شهادت می‌رسد و قیامش به ظاهر و در کوتاه مدت، ناکام می‌ماند، ولی در عین حال به آن اقدام جدی و قاطع کرد و هیچ گونه شک و تردیدی به خود راه نداد، زیرا او قیام و شهادتش را یکی از مراتب نهی از منکر می‌دانست و به خوبی دریافته بود که چنین قیامی احیاگر آیین اسلام بوده و موجب رسوایی بنی‌امیه و نابودی بدعتها در دراز مدت خواهد شد. [صفحه ۲۱۸] همه چیز از جمله اخباری که از کوفه می‌رسید، نشان می‌داد که امام حسین علیه السلام با گروه اندک در برابر سپاهیان بسیار دشمن، نمی‌تواند در ظاهر پیروز شود. در عین حال به آن اقدام نمود. بنابراین قیام او به طور کامل، از روی بینش و درایت عمیق اسلامی بود. گویا دستهای مرموزی در هر عصر، برای کمرنگ نمودن قیام جهانی و عمیق امام حسین علیه السلام در جریان بوده و هست تا با القائات انحرافی، مردم و مستضعفان را از ماهیت نهضت عظیم امام حسین علیه السلام دور و بی‌خبر نگهدارند و با این کار، به اربابان مستکبر خود، خوش خدمتی کنند. چنانکه متفکران و دانشمندان با انصاف بزرگ جهان از مسلمانان و غیر آنها بر این مطلب تصریح کرده‌اند تا آنجا که: «مسیو ماریین» نویسنده و دانشمند مشهور آلمانی در این باره می‌گوید: «در ظاهر یزید، حسین علیه السلام و انصارش را کشت، اما در باطن حسین علیه السلام یزید و همه‌ی بنی‌امیه را بدتر از هزار بار کشت، یزید آنها را یک روز و امام حسین علیه السلام او و طرفدارانش را تا ابد و هر روز کشت». [۲۴۸]. «سید قطب» دانشمند و متفکر اسلام‌شناس و معروف مصری می‌نویسد: «آیا نهضت حسین علیه السلام پیروزی بود یا شکست؟ در دایره و مقیاس کوچک، شکست بود، ولی در جهان حقیقت فروزان و در مقیاس [صفحه ۲۱۹] وسیع، پیروزی بود، چه بسیار از انسانهایی که برای آنها ممکن نبود تا عقیده و دعوتشان را پیروز کنند، هر چند هزار سال می‌زیستند، ولی حسین علیه السلام عقیده و دعوتش

را با شهادتش پیروز کرد، خطبه‌ی آخر حسین علیه السلام که آن را با خونش امضا کرد، برای همیشه موجب حرکت و تحول توده‌های مردم گردید و خط زرین و طولانی صحیح تاریخ را ترسیم کرد. [۲۴۹]. عباس عقاد، نویسنده معروف جهان عرب می‌نویسد: «آثار کوبنده‌ای که قیام حسین علیه السلام به جای گذاشت و موجب نابودی طاغوتیان به دست آزادگان شد، بسیار است. و حکومت جائز و وسیع (امویان) از نظر زمان و مکان، بر اثر قیام یک نفر، در یک روز (عاشورا) به هم ریخت و نابود شد، زیرا شیعیان و آزادگان، همواره خواهان هدف حسین بن علی علیه السلام بودند و آن را دنبال کردند. و اذا بالغالب فی یوم کربلا اخسر من المغلوب؛ در نتیجه: خسارت و ضایعات پیروزی ظاهری دشمنان، در روز عاشورا و در کربلا، بسیار زیاده‌تر از خسارت شکست خوردگان ظاهری حسینیان بوده است.» [۲۵۰]. در ختام چه بهتر که از بیابات متفکر شهید، آیت الله مطهری بهره‌مند شویم که می‌نویسد: «امام حسین علیه السلام به واسطه‌ی شخصیت عالیقدرش، به واسطه [صفحه ۲۲۰] شهادت قهرمانانه‌اش، مالک قلبها و احساسات صدها میلیون انسان است، اگر رهبران مذهبی بتوانند از این مخزن عظیم در جهت شکل دادن و همرنگ کردن و هم احساس کردن روحها، با روح عظیم حسینی بهره‌برداری صحیح کنند، جهان اصلاح خواهد شد. [۲۵۱]. نتیجه اینکه: قیام امام حسین علیه السلام آگاهانه و بر اساس بینش قرآنی و اسلامی بود و فلسفه‌ی آن براندازی طاغوت و تثبیت حکومت - الله بود، که مفهوم «لا اله الا الله» است همه‌ی پیروان حق و حسینیان باید چنین بیندیشند و در چنین خطی حرکت نمایند، زیرا عروۃ الوثقی (رشته محکم نجات) در همین است، چنان که این مطلب در قرآن، آیه ۲۵۶ سوره بقره آمده آنجا که می‌خوانیم: «فمن یکفر بالطاغوت و يؤمن بالله فقد استمسک بالعروۃ الوثقی لانفصام لها؛ کسی که به طاغوت (بت، شیطان و یا هر موجود طغیانگر) کافر شود و به خدا ایمان آورد، به دستگیری محکمی چنگ زده است، که گسستن برای آن نیست.»

پیامها و دستاوردهای نهضت عاشورا

اشاره

اشاره‌ی یکی از شاخه‌های فرهنگ عاشورا، که از شاخصهای مهم [صفحه ۲۲۱] و سازنده فرهنگ عاشورا است، پیامها و دستاوردهای نهضت عاشورا است که موجب انقلابها و شورشهای ضد طاغوتی در قرون گوناگون شده و جنبشهای فراوان حق طلبانه و اصلاحی را در تاریخ اسلام و جهان معاصر به وجود آورده است، فرهنگ عاشورا در این راستا، یک کانون و مرکز پرتوان و گنجینه امیدبخش بوده و منشأ عالی‌ترین و سازنده‌ترین الهامات و تحرکات مسئولانه شد است، این شاخه همواره در هر عصر و نیز در جهان معاصر، میوه‌ی خود را عرضه کرده و انسانها از این میوه‌ی پر ذخائر معنوی، بهره‌های وافر معنوی و فکری برده‌اند، برای روشن شدن مطلب، ناچاریم این شاخه را در امور چهارگانه زیر تجزیه و تحلیل کنیم: ۱- چند پیام از نهضت عاشورا ۲- دستاوردهای نهضت عاشورا ۳- جنبشهای حق طلبانه و اصلاحی برگرفته از نهضت عاشورا در تاریخ اسلام. ۴- جنبشهای حق طلبانه برگرفته از نهضت عاشورا، در جهان معاصر. با این اشاره، نظر شما را به بررسی چهار موضوع فوق جلب می‌کنیم:

چند پیام از نهضت عاشورا

پیامهای حرکت بخش نهضت عاشورا، بسیار است، که قبلاً بخشی [صفحه ۲۲۲] از آنها خاطرنشان گردید. در اینجا به ذکر چند پیام دیگر بسنده می‌شود: ۱- نهضت عاشورا، نهضتی عمیق بر اساس باور و ایمان و آگاهی بود، نه سطحی، چنانکه روایت شده: غروب تاسوعا امام حسین علیه السلام با یاران به گفتگو پرداخت، در آغاز سخن بعد از حمد و ثنای الهی، متوجه خدا شد و عرض کرد: «اللهم انی احمدک علی ان اکرمتنا بالنبوة و علمتنا القرآن و فقهتنا فی الدین و جعلت لنا اسماعا و ابصارا، و افئدة، و لم تجعلنا

من المشرکین؛ خدایا سپاس گویم تو را از این که ما را به نبوت گرامی داشتی، قرآن را به ما آموختی و در دین ما آگاه ساختی و گوشه‌های شنوا، دیده‌های بینا و دل‌های آگاه به ما دادی و ما را از مشرکان قرار ندادی.» [۲۵۲]. از این پیام که به صورت مناجات با خدا بیان شده، امام حسین علیه السلام خود و یارانش را دارای پنج امتیاز معرفی می‌کند و خدا را به خاطر آن، حمد و سپاس می‌گوید: الف: ما در خط نبود گام برمی‌داریم و به آن افتخار می‌کنیم. ب: خداوند حقیقت قرآن را به ما آموخته و روش و منش و اندیشه‌ی ما بر اساس برنامه‌های قرآنی است. ج: ما دین اسلام را آن گونه که هست شناخته‌ایم. [صفحه ۲۲۳] د: خداوند به ما گوش شنوا و چشم بینا و دل آگاه داده، قیام و حرکت و نهضت ما بر اساس آگاهی و درایت کامل است. ه: ما در فکر و زبان و عمل، سپاسگزار خدا هستیم و خدا را شکر می‌گوییم که ما را در خط شرک و باطل قرار نداد. ۲- چنانکه قبلاً ذکر شد؛ نهی از منکر و نفی طاغوت، در تمام عرصه‌ها و مبارزه‌ی پیگیر و عمیق را حکومت‌های طاغوتی از پیام‌های اصلی نهضت عاشورا بود و اساس این نهضت را تشکیل می‌داد، مبارزه‌ای که با بیعت نکردن با طاغوت شروع شد و با نهضت و انقلاب خونین و شهادت برای واژگونی کاخ استبداد طاغوت و برقراری عدل الهی پایان یافت. در این راستا امام حسین علیه السلام سخن بسیار فرمود، از جمله در ضمن نامه‌ای که برای مردم کوفه فرستاد، چنین نوشت: فلعمری ما الامام الا الحاکم بالکتاب، القائم بالقسط، الدائن بدین الحق، الحابس نفسه علی ذات الله؛ سوگند به جانم! قطعاً امام و پیشوای مردم کسی است که از روی قرآن، حکومت داوری کند، عدالت‌پرور و دادگستر باشد و از آیین حق پیروی نماید و در راه خدا خویشتن‌دار باشد. [۲۵۳]. [صفحه ۲۲۴] امام علیه السلام با این پیام بر رهبری طاغوت‌هایی که بر خلاف قرآن و عدالت اجتماعی و بر خلاف دین حق رفتار می‌کنند و اسیر هوسهای نفسانی خود هستند، قلم قرمز کشید و به جهانیان اعلام کرد که چنین افراد را امام و رهبر خود قرار ندهند، شاخصهای امام حق، و امام باطل را بشناسند و با روشن بینی و آگاهی برای انتخاب امام راستین حرکت کنند. از مجموع این پیامها چنین به دست می‌آید که عامل امر به معروف و نهی از منکر، و اصلاح امت اسلامی از تباهیها و برپا داشتن سیره و روش پیامبر صلی الله علیه و آله و حاکمیت امام راستین، ارکان اصلی نهضت عاشورا را تشکیل می‌داد، بنابراین رهروان راه حسین علیه السلام هرگاه جامعه را در پرتگاه انحراف و تباهیها دیدند، باید برای اصلاح آن پیا خیزند و با امر به معروف و نهی از منکر که دو فریضه‌ی بزرگ اسلامی است، جهان و محیط خود را از لوث آلودگیها، بی‌عدالتیها، تباهیها و انحرافات پاک سازند.

دستاوردهای نهضت عاشورا

به طور کلی اساس و فلسفه‌ی نهضت عاشورا را از اول تا آخر، طاغوت‌زدایی و نفی هر گونه تجاوز، فساد، بی‌عدالتی، ظلم و انحراف از اصول ناب تشکیل می‌داد، بنابراین دستاوردها و نتایج این نهضت را باید از درون فلسفه‌ی نهضت عاشورا جستجو کرد. ماهیت نهضت عاشورا در سه چیز خلاصه می‌شد: [صفحه ۲۲۵] ۱- امر به معروف و نهی از منکر ۲- پاسخ مثبت به دعوت مردم کوفه و همکاری با آنان برای اصلاح امت. ۳- بیعت نکردن با طاغوت زمان، یزید و نفی هر گونه سازش با او، چنانکه قبلاً به طور مشروح بیان شد. هر کدام از این سه عامل، در نهضت عاشورا، نقش اصلی را ایفا می‌کرد، ولی مهمترین عامل که می‌توان دو عامل دیگر را نیز زیر پوشش آن برد، مسأله‌ی امر به معروف و نهی از منکر بود، تحقق چنین امری، نیاز به فداکاریها، ایثارها، صبر و مقاومت، شهادت‌طلبی و ارزشهای دیگر اسلامی داشت، که همه‌ی این ارزشها به نحو احسن در پدید آورندگان نهضت عاشورا وجود داشت. بنابراین هدف امام حسین علیه السلام از نهضت این بود که با قطع ایادی کفر و نفاق، بار دیگر سنت پیامبر صلی الله علیه و آله را زنده کند و بدعتها را نابود سازد. بر همین اساس، دستاوردهای نهضت امام حسین علیه السلام را با توجه با اهداف و پیامهای امام حسین علیه السلام و آنچه در متن زندگی مردم مسلمان دیده شده می‌توان در دوازده ماده زیر خلاصه کرد: ۱- رسوا ساختن حکومت ننگین بنی‌امیه به طور عموم و یزید به طور خصوص. ۲- نابودی حکومت طاغوتیان و براندازی برنامه‌های ضد دینی

و درهم شکستن حصار ساختگی دینی بنی‌امیه. ۳- شهادت‌طلبی و قهرمان‌پروری و تقویت بنیه‌های دفاعی، در [صفحه ۲۲۶] عرصه‌های گوناگون برای حفظ دین و نگهبانی از اصول و ارکان شریعت. ۴- صبر و مقاومت در برابر حوادث. ۵- شجاعت، قاطعیت و صلابت دینی. ۶- اخلاص و خشنودی به رضای خدا. ۷- روحیه‌ی سلحشوری و قدرت عظیم معنوی. ۸- وفاداری و برادری. ۹- افشاگری و آگاهی‌بخشی. ۱۰- بیداری مردم و احساس مسئولیت در مسایل دینی. ۱۱- ایجاد احساس گناه در وجدان هر مسلمان، هنگام سکوت در برابر طاغوت. ۱۲- جایگزین نمودن اخلاق جدید، به جای اخلاق جاهلی، به عبارت روشنتر نهضت امام حسین علیه‌السلام موجب پیدایش یک نوع اخلاق بلند نظرانه شد و افکار انسانها را در چگونگی انتخاب زندگی، تغییر داد.

نهضت عاشورا و جنبشهای حق‌طلبانه در تاریخ اسلام

یکی از دستاوردهای مهم نهضت عاشورا، قیامها و شورشهای ضد طاغوتی در طول تاریخ اسلام است، که با برافراشتن، پرچم حسین علیه‌السلام و الهام گرفتن از کلاس عاشورا به وجود آمده است. قیام امام حسین علیه‌السلام در هر زمان و مکان، روح مبارزه‌جویی در برابر [صفحه ۲۲۷] ستمگران را در انسان مسلمان، پدیدار ساخت، تا در برابر طاغوتها و زمامداران خودسر، پرچم مخالفت برافرازند و با آنها مبارزه کنند و در این راه مقاومت نمایند، بر همین اساس پس از ماجرای خونین عاشورا، در همان روز عاشورا صدای خونخواهی و انتقام‌جویی و شورش بلند شد، آن هم از بانویی از دودمان دشمن، ای بانو همسر یکی از سربازان دشمن از قبیله‌ی بکر بن وائل بود، هنگامی که هجوم دشمن به طرف خیمه‌های حسینی را دید، شمشیری به دست گرفت و بسوی خیمه‌ها حرکت کرد، او خطاب به قبیله‌اش فریاد زد: «ای مردان قبیله‌ی بکر! آیا لباس از تن دختران رسول خدا صلی الله علیه و آله به یغما می‌رود، مرگ بر این حکومت غیر خدایی: «یا لثارات رسول الله صلی الله علیه و آله: ای طالبان خون بستگان رسول خدا صلی الله علیه و آله! شوهرش نزد او آمد و دست او را گرفت و به جایگاه خود بازگرداند. [۲۵۴] سپس طولی نکشید انقلابهای دیگری رخ داد، مانند: ۱- انقلاب به رهبری سلیمان بن صرد در کوفه، که موسوم به انقلاب توأین شد. ۲- انقلاب سادات مدینه ۳- انقلاب مختار در سال ۶۶ هجری. ۴- انقلاب مطرف بن مغیره در سال ۷۷ هجری بر ضد حجاج. ۵- انقلاب عبدالرحمن بن محمد بن اشعث در سال ۸۱ هجری. [صفحه ۲۲۸] ۶- انقلاب زید بن امام سجاد علیه‌السلام و دو پسرش یحیی و عیسی علیه‌السلام. ۷- دیگر این که شورش عباسیان با دستگیری ابومسلم خراسانی و دیگران در برابر حاکمان ستمگر بنی‌امیه، نیز به نام حسین علیه‌السلام و با خونخواهی خون حسین علیه‌السلام به ثمر رسید و باعث نابودی و هلاکت عموی بنی‌امیه و وابستگان آنها شد، گرچه عباسیان، طاغوتهای دیگری بودند که روی کار آمدند. ۸- انقلابهای آل حسن علیه‌السلام و حسین بن علی شهید فخ بر ضد خلفای عباسی نیز از نهضت عاشورا نشأت گرفت. به طور کلی در طول تاریخ انقلابهای بسیاری رخ داده که مبارزان و رهبران آن در پرتو روح مبارزه‌جویی‌ای که از نهضت کربلا- نشأت گرفته بود پدیدار شدند. فرهنگ عاشورا و مکتب شهادت‌پرور حسین علیه‌السلام گنجینه‌ی پرمایه و پرتوانی است، که تأثیر مستقیم و بسیار در تشکل نیروها و شورشها و انقلابها داشته است. بر همین اساس، مصعب بن زبیر به همسرش حضرت سکنیه علیها‌السلام دختر امام حسین علیه‌السلام گفت: «لم یبق ابوک لابن حره عذرا؛ پدرت بر هیچ آزاده‌ی جای عذری نگذاشت.» [۲۵۵].

نهضت عاشورا و جنبشهای حق‌طلبانه در جهان معاصر

سنت سوگواری محرم که سال به سال با شکوهرتر و با محتوای بهتر [صفحه ۲۲۹] برگزار می‌شود و وسعت تبلیغات وسیع قلمی و زبانی در جهان معاصر، با توجه به گسترش ارتباطات موجب شده که پیام نهضت عاشورا و تجزیه و تحلیل قیام خونین کربلا، بهتر و بیشتر از گذشته به گوش مردم برسد، پیشرفتهای علمی و گسترش آگاهی از سوی دیگر، انسانها را به فلسفه‌ی عاشورا آگاهتر

می‌سازد. آنها مسأله نهضت عاشورا را طوطی‌وار و کورکورانه دنبال نمی‌کنند، بلکه به خوبی به بررسی می‌پردازند و پس از بررسی به این نتیجه می‌رسند که به راستی: «کل یوم عاشورا و کل ارض کربلا؛» هر روز عاشورا است و هر زمین کربلا است.» از این روز می‌توان گفت که نهضت عاشورا در جهان معاصر، نقش بیشتری در جنبشهای حق‌طلبانه و اصلاحی داد و به طور سریعتر می‌تواند مردم را بر ضد طاغوتیان، بسیج نماید. تا آنجا که «مهاتما گاندی» رهبر اخلاقی و مصلح استعمارشکن هند که به سال ۱۹۴۸ میلادی ترور شد و از دنیا رفت، درباره‌ی نهضت عاشورا چنین می‌گوید: «من برای مردم هند، چیز تازه‌ای نیاوردم، فقط نتیجه‌ای که از مطالعات و تحقیقات درباره‌ی تاریخ زندگی قهرمانان کربلا به دست آورده بودم، ارمان ملت هند کردم، اگر بخواهیم هند را نجات دهیم، واجب است همه‌ی ما راهی را بپیماییم که حسین بن علی علیه‌السلام پیمود.» [۲۵۶]. [صفحه ۲۳۰] در جهان معاصر، برای کنترل طاغوتها و یا براندازی حکومت آنها، از فرهنگ عاشورا و نهضت امام حسین علیه‌السلام بهره‌های بسیار برده شده است، در ماجرای مشروطیت در ایران و ماجرای حرمت تنباکو در عصر ناصرالدین شاه با فتوای مرجع عظیم الشان تقلید آیت‌الله العظمی سید محمد حسن شیرازی، معروف به «میرزای شیرازی» (متوفی ۱۳۱۲ هجری قمری) که منجر به لغو امتیاز کمپانی انگلیس و لغو انحصار تنباکو به آن شرکت گردید و همچنین مبارزات آیت‌الله سید حسن مدرس و سپس شهادت او و مبارزات گوناگون دیگر، نهضت عاشورا همچون کانون و مرکزی الهام‌بخش برای مبارزات و نهضتها بوده و مردم با بهره‌گیری از آن نهضت همچون سیل بنیان‌کن به راه می‌افتادند و رهبران مذهبی را تقویت کرده و در سخت‌ترین شرایط، آنها را برای وصول به اهداف عالی اسلامی، پشتیبانی می‌نمودند، تکیه کلام اعلامیه‌های مبارزاتی، سخنرانیها و پیامهای رهبران نهضت، درس گرفتن از مکتب حسینی و نهضت عاشورا بود که همچون گنجینه‌ای پرمایه و پرتوان، به قلوب توده‌ی مردم حرارت می‌بخشید و روح مبارزه‌جویی آنها را تقویت می‌کرد، از این رو طاغوتها همواره از محرم می‌ترسیدند و آن را منبع آتشفشانی بر ضد ظلم و طغیان، تلقی می‌نمودند. این برنامه در تمام نقاط جهان که رابطه‌ای با نهضت حسین علیه‌السلام و فرهنگ عاشورا داشتند، به ویژه در ایران که یک کشور علوی و حسینی است، ادامه داشته و دارد. [صفحه ۲۳۱]

بهره برداری انقلاب اسلامی ایران از نهضت عاشورا

در انقلاب اسلامی ایران، از پانزده خرداد سال ۱۳۴۲ تا هنگام پیروزی انقلاب اسلامی در ۲۲ بهمن سال ۱۳۵۷ و سپس در بحرانیهای سخت بخصوص در جنگ تحمیلی هشت ساله ایران و عراق، حضرت امام خمینی از آغاز قیام تا انجام آن، از نام حسین علیه‌السلام و نهضت عاشورا، بیشترین بهره‌برداری را نمودند، قیام پانزده خرداد در محرم سال ۴۲ رخ داد، سخنرانی داغ و تاریخی حضرت امام خمینی قدس سره در عاشورای سال ۴۲ در مدرسه‌ی فیضیه بر ضد شاه و حکومت ننگین پهلوی انجام شد، ندای حضرت امام، مبنی بر اینکه: «محرم ماه پیروزی خون بر شمشیر است، اگر ما از محاصره اقتصادی می‌ترسانید ما فرزند رمضان هستیم و اگر از جنگ می‌ترسانید ما فرزند محرم هستیم» و بهره‌برداریها دیگر از فرهنگ عاشورا، آن چنان مؤثر واقع می‌شد که جمعیت‌های میلیونی را به حرکت درمی‌آورد. امام همواره تذکر می‌داد که حسین علیه‌السلام اسلام را زنده کرد، هر چه داریم از حسین علیه‌السلام داریم، ما را سیدالشهداء این طور هماهنگ کرده است. [۲۵۷]. نهضت عاشورا در آینه کلام امام خود بحث مشروح و جداگانه‌ای را می‌طلبد که اینجا جای آن نیست. [صفحه ۲۳۲]

نام و یاد حسین در جبهه‌های حق بر ضد باطل

ما بالعیان دیدیم که در جنگ تحمیلی ایران و عراق، رزمندگان دلاور اسلام با یاد و نام حسین علیه‌السلام سید شهیدان آن چنان روحیه می‌گرفتند و نهضت عاشورا و بیان سلحشوریهای شهیدان کربلا- به گونه‌ای آنها را آماده می‌کرد، که وقتی «یا حسین یا

حسین» می گفتند، دنیا را فراموش کرده و با قلبی به وسعت دریا به پیش می رفتند، و ایثار و فداکاریهای حضرت عباس علیه السلام علمدار کربلا، حرارت و قدرت ملکوتی خاص به آنها می داد، به طوری که ترس و هراس را از دل آنها دور می ساخت. بیگانگان با ماشین حساب و کامپیوترهای مادی نمی توانستند، آن روحیه ها و توان رزمی را اندازه گیری کنند، از این رو همیشه به جمع بندی اشتباهی می رسیدند، آنها نمی توانستند این معنی را درک کنند که توحید و اخلاص و یاد جانبازیهای دلاور مردان کربلا- و ایثارگریهای سرور آزادگان امام حسین علیه السلام آنان را این گونه آماده و پرمصلابت نموده است. شعار «خون حسین می جوشد، خمینی می خروشد!» و همچنین ندای «یا ثارالله» و شعار «ما اهل کوفه نیستیم امام تنها بماند» همواره روح و روان آنها را شاداب و توانمند می ساخت و روحیه ی آنها را چندان برابر می کرد، شعارهایی که بوی کربلا می داد و شور و شوق نهضت کربلا را تداعی می کرد، از متن مکتب عاشورا نشأت رفته بود. آری هرگز نباید این گنجینه ی گرانبها یعنی همان فرهنگ خونین [صفحه ۲۳۳] عاشورا را فراموش کرد، که براسستی از همه ی گنجینه های مادی گرانبهاتر و معتبرتر می باشد و هرگز نباید اکثر بهره برداری امام خمینی قدس سره را از نهضت عاشورا برای پیشبرد انقلاب اسلامی ایران، از یاد برد. برای بازیابی بیشتر از بهره گیری امام خمینی قدس سره از نهضت عاشورا، نظر شما را به این فراز از گفتار آن بزرگمرد الهی جلب می کنیم: «دستور است این، دستور است برای همه، «کل يوم عاشورا و کل ارض کربلا» دستور است به اینکه هر روز و هر جا باید همان نهضت را ادامه بدهید، همان برنامه را، امام حسین علیه السلام با عده ی کمی، همه چیزش را فدای اسلام کرد، مقابل یک امپراطوری بزرگ ایستاد و گفت: هر روز باید در هر جا این (روش) محفوظ بماند.» [۲۵۸].

پاسخ به یک سؤال یا اشکال (در مورد آیه ی هلاکت)

از دیرباز تاکنون دشمنان آگاه، برای ضربه زدن به نهضتهای الهی و یا دوستان نادان بر اثر پیش داوریهای بی اعتبار خود و یا عدم توجه، با اینکه حسن نیت دارند، آیه ی معروف «و لا تلقوا بایدیکم الی التهلکة؛ خود را به دست خود به هلاکت نیفکنید.» [۲۵۹] را دست آویز قرار داده و به رخ می کشند و با بی توجهی عمدی یا غیر عمدی به آیات بسیار در مورد جهاد و امر به معروف و نهی از منکر، تنها با آیه ی فوق، ایجاد اشکال یا سؤال می کنند. [صفحه ۲۳۴] تا آنجا که حتی این مطلب به بعضی از مفسران بسیار عالیمقام راه یافته و آن، مرحوم علامه طبرسی (رضوان الله علیه) است که در ذیل این آیه مطالبی عنوان کرده و در آخر فرموده: «اگر کسی ماجرای پیکار و مبارزه ی امام حسین علیه السلام را در برابر عقیده ی ما، مثال بزند که او تنها (با عده ی کم) جنگید، در پاسخ گوئیم، قیام حسین علیه السلام دو احتمال دارد: ۱- امام گمان می کرد، دشمنان او را به خاطر مقامی که نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله دارد نمی کشند ۲- اگر با آنها جنگ نمی کرد، او را همچون پسر عمویش حضرت مسلم علیه السلام بی دفاع می کشتند. [۲۶۰]. او جنگی را که توأم با عزت و شکوه است برگزید. [۲۶۱]. در پاسخ به این سؤال، و این دو احتمال علامه طبرسی (ره) می گوئیم: در مورد احتمال اول: روایات بسیار داریم که شخص حسین علیه السلام به شهادتش آگاهی داشت و در موارد متعدد از آن خبر داد، به علاوه پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و پیامبران سابق از آن خبر می دادند، از این گذشت طبق روایات متعدد همه ی امامان معصوم علیهم السلام به آنچه که بر آنها [صفحه ۲۳۵] واقع می شد، قبلا آگاه بودند و حتی عالم به «ما کان و ما یکون» بودند. [۲۶۲]. و در مورد احتمال دوم: خود ایشان، جواب خود را داده است و آن اینکه او خواست (در راه کلمه ی حق و ابطال باطل) با عزت و شکوه بجنگد و کشته شود (بنابراین، این کشته شدن، خود را به هلاکت انداختن نیست). به هر حال برای مسلمانانی که بینش قرآنی دارند و روش پیامبر صلی الله علیه و آله را به طور عمیق بررسی کرده اند، مطلب روشن است و نیازی به گسترش بحث نیست [۲۶۳] و خود عمل حسین علیه السلام و یاران او و عمل مبارزانی چون ابوذر، مالک اشتر، حجر بن عدی، زید بن امام سجاد علیه السلام یحیی بن زید، حسین بن علی شهید فخر و دهها نفر دیگر، بهترین دلیل بر این است که این گونه

جنگیدن در راه امر به معروف و نهی از منکر، کرامت و شرف است نه القاء خود به هلاکت. چنان که امام سجاد علیه السلام در مجلس ابن زیاد هنگامی که از جانب او تهدید به قتل شد فرمود: ابا القتل تهددنی یابن زیاد اما علمت ان القتل لنا عادة و کرامتنا الشهاده؛ ای فرزند زیاد! آیا مرا به کشته شدن تهدید می کنی؟ آیا نمی دانی که کشته [صفحه ۲۳۶] شدن عادت ما است و شهادت برای ما سرفرازی و کرامت ما است. [۲۶۴]. به علاوه اصلاً آیهی مذکور، مربوط به جهاد با جان نیست، بلکه همان گونه که آغاز آیه نشان می دهد مربوط به انفاق است و اصل آیه این است: و انفقوا فی سبیل الله و لا تلقوا بایدیکم الی التهلکة و احسنوا ان الله یحب المحسنین؛ در راه خدا انفاق کنید و خود را با دست خود به هلاکت نیفکنید و نیکی کنید که خداوند نیکوکاران را دوست می دارد. منظور این است که انفاق را ترک نکنید که در این صورت دستخوش هلاکت اجتماعی نشوید و یا در انفاق، افراط و اسراف نکنید و در نتیجه خودتان تهیدست و درمانده گردید، چنانکه فریب به این تفسیر از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود: فلو ان رجلاً انفق ما فی یدیه فی سبیل الله، ما کان احسن و لا وفق لقوله سبحانه: و لا تلقوا بایدیکم الی التهلکة و احسنوا ان الله یحب المحسنین؛ پس هر گاه مردی آنچه در دست دارد و در راه خدا انفاق [صفحه ۲۳۷] کند، کار نیک انجام نداده و عملش موافق فرمودهی خداوند در قرآن نیست که می فرماید: و خود را با دست خود به هلاکت نیفکنید و نیکی کنید و خداوند نیکوکاران را دوست دارد. یعنی خداوند آنان را که راه میانه (نه افراط و نه تفریط) را می روند دوست دارد. [۲۶۵].

نظریه‌ی علامه طباطبائی در مورد آیهی هلاکت

مرحوم علامه‌ی طباطبائی قدس سره پس از ذکر آیات فوق (آیه ۱۹۰ تا ۱۹۵ سوره‌ی بقره) می گوید: «سیاق (اسلوب و طرز جمله بندی) این آیات پنجگانه دلالت می کند که هر پنج آیه در یک دفعه نازل شده و یک هدف را تعقیب می نمایند و آن بیان جنگ برای اولین بار با مشرکان مکه است. و اینکه خداوند (در آیه ۱۹۰ بقره) فرموده: «و قاتلوا فی سبیل الله؛ و در راه خدا با دشمن بجنگید»، اصل حکم جهاد را بیان می کند و اینکه (در همان آیه) می فرماید: «و لا تعتدوا، تجاوز از حد نکنید» به رعایت حدود و نظم، دستور می دهد. [صفحه ۲۳۸] و اینکه (در آیه ۱۹۱) می فرماید: «و اقتلوه...؛ و آنها را هر کجا یافتید بکشید». بیانگر حد شدت عمل بر ضد مشرکان است. و اینکه (در همان آیه) می فرماید: «و لا تقتلوه عند المسجد الحرام؛ در نزد مسجد الحرام (کعبه) با آنها نجنگید». بیانگر حد مکان جنگ است. و اینکه (در آیه ۱۹۳) می فرماید: «و قاتلوه حتی لا تکن فتنه؛ و با آنها پیکار کنید تا فتنه باقی نماند». بیانگر حد وقت و زمان جنگ است (که تأخیر نیفتد). و اینکه (در آیه ۱۹۴) می فرماید: «الشهر الحرام بالشهر الحرام؛ ماه حرام در برابر ماه حرام». بیانگر تشریع قصاص و مقابله به مثل در جنگیدن و جهاد است که اگر آنها حرمت ماههای حرام را نگه نداشتند و جنگیدند، شما نیز مقابله به مثل کنید. و اینکه (در آیه ۱۹۵) می فرماید: «و انفقوا؛ و انفاق کنید» حاکی از وجوب تهیهی مقدمات مالی جنگ است و آن عبارت از انفاق برای فراهم نمودن تجهیزات و آمادگیها و وسایل جنگی است، بنابراین به نظر نزدیک می آید که مجموع آیات پنجگانه مذکور، برای یک موضوع (جنگ با دشمن) نازل شده است. و حرف «باء» در کلمه‌ی «بایدیکم» به اصطلاح ادبی، زائده است و برای تأکید آمده است و معنی آن این است: «دست‌های خودتان را به هلاکت نیفکنید». و این آیه کنایه از نهی از بیهوده تلف کردن نیرو و قدرت است زیرا «ید» (دست) مظهر قدرت و نیرو است یعنی [صفحه ۲۳۹] قدرت خود را به هدر ندهید، و چه بسا گفته شده که حرف «باء» برای «سببیت» است و به اصطلاح ادبی، مفعول جمله لا تلقوا، حذف شده، در این صرت معنی آیه چنین است، «خودتان را با دستهای خودتان به هلاکت نیفکنید». مرحوم علامه طباطبائی قدس سره پس از این بیان می گوید: کلام (در نهی از القاء در هلاکت)، مطلق است و منظور از آن، نهی از هر چیزی از افراط و تفریط است که موجب هلاکت می شود، چنانکه بخل و انفاق نکردن مال، هنگام جنگ و جهاد، موجب به هم پاشیدگی نیرو و نابودی قدرت می گردد و در نتیجه لشکر اسلام در پرتگاه هلاکت قرار می گیرد، زیرا دشمن بر او پیروز می شود، همین طور زیاده روی و اسراف

در انفاق مانند انفاق همه‌ی اموال، موجب فقر و درماندگی خواهد شد که این دو موجب انحطاط در زندگی و از میان رفتن آبرو خواهد گردید.» (پایان گفتار علامه‌ی طباطبائی) [۲۶۶]. خلاصه‌ی سخن آنکه، آیه‌ی مذکور (آیه‌ی ۱۹۵ بقره) بیشتر ناظر به تصرف در مال و ثروت است، چنانکه اکثر مفسران در تفاسیر خود همین مطلب را گفته‌اند و روایتی که از امام صادق علیه‌السلام نقل شده (و قبلاً ذکر شد) بر همین مطلب دلالت دارد.

یک داستان شنیدنی در تفسیر آیه‌ی هلاکت

در تفسیر «در المنثور» به طرق بسیار، از «اسلم بن ابی عمران» نقل [صفحه ۲۴۰] شده که گفت: «ما در قسطنطنیه (اسلامبول فعلی در ترکیه) بودیم، عقبه بن عامر با مردم مصر حضور داشتند و فضاله بن عیید با مردم شام در آنجا بودند، لشکر عظیمی از روم (برای جنگ با مسلمانان) به میدان آمدند، ما بی‌درنگ صفهای خود را برای مقابله با آنها منظم کردیم، در این میان، مردی از مسلمانان به قلب لشکر روم زد تا اینکه وارد لشکر روم شد، مردم (جمعی از مسلمانان) فریاد زدند: «این مرد با دست خود، خود را به هلاکت افکند.» ابو ایوب انصاری (صحابی معروف) رسول خدا صلی الله علیه و آله برخاست و گفت: «ای مردم! شما این آیه «و لا تلقوا بایدیکم الی التهلکة» را پیش خود تأویل می‌کنید (یعنی تفسیر به رأی می‌نمایید) ای آیه درباه‌ی ما «گروه انصار» نازل شده است، آنجا که وقتی خداوند دینش را پیروز کرد و حامیان دین بسیار شدند، بعضی از ما در پنهانی، بی‌آنکه در حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله باشد - به همدیگر گفتیم: اموال ما به هدر رفت و خداوند متعال اسلام را عزیز و پیروز نمود و حامیان اسلام، بسیار شدند، پس اگر اموال خود را حفظ و اصلاح می‌کردیم، اموالمان به هدر نمی‌رفت، در این هنگام خداوند در رد گفتار (بیهوده‌ی محرمانه‌ی) ما این آیه را نازل کرد: «و انفقوا فی سبیل الله و لا تلقوا بایدیکم الی التهلکة؛ و در راه خدا انفاق کنید و خود را با دست خود به هلاکت نیفکنید.» بنابراین منظور از هلاکت، نگهداری اموال و اصلاح آن برای خود (و ترک انفاق مال برای جنگ) است. [۲۶۷]. [صفحه ۲۴۱]

پاسخ حضرت حمزه

در اینجا مناسب است نظر شما را به یکی از داستانهای مثنوی در رابطه با «آیه‌ی هلاکت» جلب کنم: مولانا در اشعار خود می‌گوید: حضرت حمزه عموی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در سنین جوانی در جنگها با پوشیدن زره به جنگ می‌رفت، ولی در آخر عمر و بعد از پذیرش اسلام، بدون زره به جنگ می‌رفت، از او پرسیدند: «چرا اکنون که پیر شده‌ای زره نمی‌پوشی و خود را به هلاکت می‌افکنی؟» حمزه چنین پاسخ داد: گفت: حمزه چونکه بودم من جوان مرگ می‌دیدم وداع این جهانلیک از نور محمد (ص) من کنون نیستم این شهر فانی را زبونا آنکه مردن پیش چشمش «تهلکه» است امر «لا تلقوا» بگیرد او به دستوانکه مردم پیش او شد فتح باب «سارعوا» [۲۶۸] آید مر او را در خطاب بالحدذر ای مرگ بینان بارعوا [۲۶۹] العجل ای حشر بینان سارعوا [صفحه ۲۴۲] الصلا ای لطف بینان افرحوا البلا ای قهر بینان اترحوا [۲۷۰].

گفتار علامه طباطبائی در شأن علم امام و فلسفه‌ی قیام او

علامه طباطبائی [۲۷۱]. در گفتاری چنین می‌فرماید: امام به موجب اخبار کثیره، مقامی از قرب دارد که هر چه را بخواهد به اذن خدا می‌تواند بداند، و از آن جمله علم به تفصیل مرگ و شهادت خود، با جمیع جزئیات آن، این مسأله هیچگونه محذوری از راه عقل ندارد، و از راه شرع نیز روایاتی است که هر یک از ائمه، لوحی از جانب خدا دارند که وظائف خاصه وی در آن ثبت است و در عین حال به حفظ ظواهر حال و راه و رسم زندگی مأموریت دارند و از اینجا پاسخ شبهه‌ای که گاهی وارد می‌کنند، روشن می‌شود

و آن اینکه: «اقدام نمودن به خطر قطعی، عقلایی نیست، انسان به کاری که [صفحه ۲۴۳] خطر قطعی و خاصه خطر جانی قطعی برای وی دارد به حکم عقل خود هرگز اقدام نمی‌کند، پس چگونه متصور است امام علیه‌السلام که عقل عقلاء است به کاری که می‌داند در آن مرگ و شهادت است اقدام کند؟ اصولاً انسان به کاری که خطر قطعی آن را می‌داند، به اختیار خود اقدام نمی‌کند، علاوه بر این، امام علیه‌السلام چگونه می‌تواند راضی شود که خود را با اختیار خود به دهان مرگ و نابودی اندازد و عالم انسانیت را از برکات وجودش محروم نماید؟! پاسخ: عقلایی نبودن اقدام اختیاری به خطر قطعی برای آن است که غالباً انسان کار را برای بهره‌برداری خود انجام می‌دهد و در نتیجه کاری را که مستلزم نابودی خود او است انجام نمی‌دهد، ولی اگر انجام گرفتن کار را مهمتر از بقای خود تشخیص دهد، حتماً اقدام کرده و از نابودی خود باکی ندارد و برای این مطلب از نهضتها و انقلابات، صدها مثل می‌توان پیدا کرد، شاهد زنده حادثه‌ی کربلا و نهضت حسینی است، حالا فرض کنید اقدام سیدالشهداء علیه‌السلام شهادت اختیاری نبود، ولی اقدام هر یک از شهدای کربلا به مرگ قطعی که هیچ تردیدی در تحقق آن نداشتند، اختیاری و از روی میل بود و هیچ تردید نسبت که آنان چند ساعت زنده ماندن امام علیه‌السلام را بر زنده ماندن خود ترجیح می‌دادند و لذا یکی پس از دیگری خود را به دهان مرگ انداخته و کشته شدند و از اینجا روشن می‌شود که آنچه در شبهه گفته [صفحه ۲۴۴] شد که: «انسان اصولاً خود را به کاری که خطر قطعی دارد به اختیار خود، نمی‌افکند» سخنی بی‌پایه است، خداوند در کلام خود (قرآن) در وصف فرعون و فرعونیان می‌گوید: و جحدوا بها و استیقنتها انفسهم؛ آنها معجزات و دعوت موسی را انکار کردند، در حالی که یقین به صحت و حقانیت آن داشتند. [۲۷۲]. نان به تصریح قرآن، به هلاکت خود در صورت کفر و انکار، یقین داشتند و اقدام کردند. و هم از اینجا روشن می‌شود که آنچه در شبهه گفته شده که: «امام حسین علیه‌السلام چگونه راضی می‌شود که خود را با اختیار خود تسلیم مرگ کند و عالم انسانیت را از برکات وجود خود محروم سازد؟» گفتاری است بی‌سر و ته، زیرا چنان که اشاره شد، امام علیه‌السلام اهمیت شهادت خود را نسبت به ادامه‌ی زندگی خود می‌دانست و ترجیح می‌داد. یک نفر شیعه، بلکه یک نفر مسلمان، بلکه یک نفر انسان باشعور و باهوش، نباید از آثار حیرت‌انگیز شهادت حسینی در عالم اسلام و به خصوص در جهان تشیع در این مدت تقریباً چهارده قرن غفلت ورزد. در سر تا سر فقه پنهانور اسلامی که به موجب حدیث متواتر (بسیار) [صفحه ۲۴۵] «ثقلین» [۲۷۳] معلم مسائل، خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله می‌باشند، از امام حسین علیه‌السلام حدیثی نقل نشده است. [۲۷۴]. آری از بعضی از دانشمندان نقل کرده‌اند که یک حدیث پیدا کرده‌اند، این است که محصول ده سال امامت حضرت سیدالشهدا علیه‌السلام و از اینجا معلوم می‌شود که بر اثر وضعی که حکومت بیست ساله‌ی معاویه به وجود آورده بود، خاندان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در چه وضع ناگواری قرار داشتند، و دوری عموم مردم از آن حضرت در چه حد بود؟ و چه روزگار تاریکی می‌گذرانیده‌اند، حالا بهره‌ی این زندگی چند ساله‌ی امام علیه‌السلام را با آثار حیرت‌انگیز و زنده‌ی تقریباً بیش از هزار و سیصد و چهل سال شهادت امام حسین علیه‌السلام که در جهان اسلام بروز نموده با مسأله‌ی «چرا امام با استقبال شهادت خود، عالم اسلام را از برکت وجود خود محروم ساخت» مقایسه کنید، آیا باز می‌توان این شبهه را نمود؟! [۲۷۵]. [صفحه ۲۴۶]

گفتاری از استاد شهید آیت الله مطهری

(استاد بزرگ شهید مرتضی مطهری (ره) در سال ۱۲۹۹ شمسی در فریمان خراسان متولد شد و در سن ۱۶ سالگی به حوزه‌ی علمیه‌ی قم برای ادامه‌ی تحصیل علوم طلبگی وارد گردید و در محضر اساتید بزرگ؛ مانند آیت‌الله سید محمد محقق داماد، آیت‌الله سید محمد حجت، آیت‌الله صدر، آیت‌الله العظمی بروجردی و حضرت امام خمینی و علامه طباطبایی بهره‌ وافر گرفت. و در سال ۱۳۳۴ برای تدریس الهیات به دانشگاه تهران وارد شد و ۲۲ سال به تدریس پرداخت و در کنار آن دست به تألیف کتب بسیار در زمینه‌های مختلف زد که امروز هر یک از آنها ذخیره‌های علمی پربار در محافل علمی است و در انقلاب اسلام به رهبری امام

خمینی (قدس سره) نقش فعال داشت و سرانجام در تاریخ ۱۲ اردیبهشت سال ۱۳۵۸ شمسی در سن ۵۹ سالی به دست گروه تروریستی منافق فرقان به شهادت رسید) استاد شهید مطهری درباره‌ی قیام امام حسین علیه السلام چنین گوید: «می‌گویم حادثه‌ی کربلا، نمی‌گویم قیام، چون بیش از قیام است، نمی‌گویم نهضت، چون بیش از نهضت است، حادثه‌ی کربلا، راز دیگری دارد که اساساً خود این حادثه، تمام حادثه، تجسم اسلام است در همه‌ی ابعاد و جنبه‌ها. یعنی راز اینکه این حادثه، نمایش‌پذیر و شبیه‌پذیر است، این است که تجسم فکر و ایده‌ی چندجانبه و چند وجه و چند بعد اسلامی است، همه‌ی اصول جنبه‌های اسلامی، عملاً در این حادثه تجسم پیدا کرده است، اسلام است، در جریان، در عمل و در مرحله‌ی تحقق. حادثه کربلا یک نمایش از سربازان اسلام است، اما نه نمایش که صرفاً نمایش به معنی صورت‌سازی باشد... در این حادثه مرد نقش [صفحه ۲۴۷] دارد، زن نقش دارد، پیر و جوان و کودک نقش دارند، سفید و سیاه، عرب و غیر عرب نقش دارند، جنبه‌های مختلف نقش دارند گویی اساساً در قضا و قدر الهی مقدر شده است که در این حادثه، نقشهای مختلف از طرف طبقات مختلف ایفا شود، یعنی اسلام نشان داده شود. حسین علیه السلام یک روح بزرگ است، یک روح مقدس است، اساساً روح که بزرگ شد، تن به زحمت می‌افتد و روح که کوچک شد، تن آسایش پیدا می‌کند... حسین علیه السلام شخصیت حماسی نیست، او سرور انسانیت است، به همین دلیل نظیر ندارد، شما در دنیا حماسه‌ای مانند حماسه‌ی حسین علیه السلام پیدا نخواهید کرد... متأسفانه ما مردم این حماسه را نشناخته‌ایم... شهادت او حیات تازه‌ای در عالم اسلام دمید، بعد از شهادتش، رونقی در اسلام پیدا شد، او با حرکت قهرمانانه‌ی خود روح مردم مسلمان را زنده کرد... و به اجتماع اسلامی شخصیت داد... حسین علیه السلام درس غیرت به مردم داد، درس تحمل و بردباری در شدايد و سختیها به مردم داد و اینها درسهای بزرگی برای ملت مسلمان است. جنگ حسین علیه السلام جنگ عقیده، جنگ حق علیه باطل، جنگ برای احقاق حق و امر به معروف و نهی از منکر بود. [۲۷۶]. [صفحه ۲۴۸]

رابطه‌ی قیام امام حسین و قیام جهانی امام مهدی

بدون تردید بین این دو قیام رابطه‌ی عمیق هست و هر دو از یک چشمه، نشأت می‌گیرند و قیام خونین عاشورا، همواره مردم مستضعف جهان را به انقلاب و مبارزه‌ی با طاغوتها و مستکبران و حکومت‌های ستمگر دعوت می‌کند و در حقیقت زمینه‌ساز قیام جهانی حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه شریف است. و حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه شریف نیز در قیام خود، از شیوه‌ی قیام امام حسین علیه السلام پیروی کرده، و با دایره‌ای وسیعتر همان را تعقیب می‌نماید. امام صادق علیه السلام فرمود: «وقتی که امام حسین علیه السلام به شهادت رسید، خاندان ما شنیدند که شخصی در مدینه می‌گوید: «امروز بر این امت، بلا نازل شد و دیگر گشایشی (کامل) نبیند تا قائم شما قیام کند و سینه‌ی شما را شفا بخشد و دشمنان را بکشد و به خاطر خونبهای حسین علیه السلام گروهی را به قتل رساند.» و نیز فرمود: «سوگند به خدا آن حضرت نواده‌های قاتلان امام حسین علیه السلام را به خاطر (رضایت به) کارهای پدرانشان بکشد.» [۲۷۷]. و نیز فرمود: «آن حضرت قیام کند و خونبهای حسین علیه السلام را می‌طلبد و می‌فرماید: «نحن اولیاء الدم و طلاب الترة؛ ما یمیم صاحبان خون حسین و طالبان خون نابحق ریخته‌ی او.» [۲۷۸]. [صفحه ۲۴۹] و امام صادق علیه السلام در عبارت دیگر نقل می‌کند: پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: «بدانکه پسر من از کسانی که به تو و شیعیانت ستم کردند، انتقام می‌گیرد، سلمان عرض کرد: «آن پسر کیست؟ فرمود: او نهمین فرزند پسر من حسین علیه السلام است که پس از غیبتی طولانی ظاهر می‌شود...» [۲۷۹]. امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه‌ی ۳۳ سوره‌ی اسراء «و من قتل مظلوما فقد جعلنا لولیه سلطاناً؛ هر که مظلوم کشته شد، برای وارث او، تسلط (اختیار مطالبه‌ی خون او) قرار دادیم.» فرمود: آن کشته‌ی مظلوم، حسین علیه السلام است [۲۸۰] و ما وارث او هستیم و قائم ما انتقام خون او را بگیرد. [۲۸۱]. از سوی دیگر در روایات می‌خوانیم: امام صادق علیه السلام فرمود: «در آخر عمر حضرت قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف، امام حسین علیه السلام زنده می‌شود. [۲۸۲] و

سپس امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف از دنیا می‌رود و امام حسین علیه السلام بدن او را غسل می‌دهد. [۲۸۳]. [صفحه ۲۵۰] جالب اینکه، امام باقر علیه السلام در حدیثی فرمود: امام حسین علیه السلام در کربلا- به یاران خود فرمود: «بهشت به شما بشارت باد، سوگند به خدا، پس از آنچه بر ما وارد شد آنچه خداوند بخواهد، صبر می‌کنیم، سپس خداوند برای ما و شما قائم ما را آشکار می‌کند او از ستمگران انتقام می‌کشد، من و شما ستمگران را در غل و زنجیر و انواع عذابها (بفرمان آن حضرت) می‌بینیم.» شخصی پرسید: ای پسر رسول خدا قائم شما کیست؟ فرمود: «هفتمین از فرزندان محمد بن علی الباقر علیه السلام و آن حجه بن حسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی پسر من باشد، او مدت طولانی غایب می‌گردد، سپس ظاهر می‌شود و سراسر زمین را همان گونه که پر از ظلم و جور شده، پر از عدل و داد می‌کند.» [۲۸۴].

رجعت امام حسین و بیعت او با امام مهدی

امام صادق علیه السلام فرمود: «اول من تنشق الارض عنه و يرجع الى الدنيا الحسين بن علي؛ نخستین کسی که زمین برایش شکافته می‌شود و او به دنیا مراجعت می‌نماید امام حسین علیه السلام است.» [۲۸۵]. و نیز در ضمن روایتی آمده که: هنگام ظهور حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، امام حسین علیه السلام همراه چهل هزار نفر در حالی که قرآن بر گردن آویزان [صفحه ۲۵۱] کرده‌اند و شمشیر و اسلحه حمل می‌نمایند نزدیک اردوگاه حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف می‌آیند، امام حسین علیه السلام به بعضی از یاران می‌فرماید: برو از این جمعیت (اطراف امام مهدی) بپرس شما کیستید و رهبرتان کیست و هدفتان چیست؟ او از آنها همین سؤالات را می‌کند، آنها در پاسخ می‌گویند: «ما یاران مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف هستیم و صاحب ما حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف است و در آیین محمد صلی الله علیه و آله و آلش علیه السلام می‌باشیم.» آنگاه امام حسین علیه السلام همراه سپاهش به سپاه امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف می‌پیوندند و امام حسین علیه السلام پس از سؤالاتی از امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف و دریافت صدق نشانه‌های حضرت قائم در وجود مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف فریاد می‌زند: «الله اکبر! ای پسر پیامبر، دستت را بده تا با تو بیعت کنم.» آنگاه امام حسین علیه السلام با امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف بیعت می‌کند و سایر یاران امام حسین علیه السلام نیز - جز زیدیه... - بیعت می‌نمایند. [۲۸۶].

زیارت ناحیه مقدسه

از جمله از نمونه‌ها که نشانگر پیوند قیام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف با قیام حسین علیه السلام است، دو مورد زیارتنامه‌ی ناحیه مقدسه است. [۲۸۷]. [صفحه ۲۵۲] عالم بزرگ سید بن طاووس [۲۸۸] در مورد زیارتنامه نخست می‌گوید: «این زیارت منسوب به حضرت قائم علیه السلام می‌باشد.» در پایان زیارتنامه، نام ۷۹ شهید ذکر شده است و در پایان پس از دعا برای شهداء می‌فرماید: «و انتم لنا فرطاء و نحن لكم خلطاء فی دارالبقاء شما از ما سبقت گرفتید و ما به شما در خانه‌ی بقاء (آخرت) خواهیم پیوست.» در این زیارت گاهی امام زمان از خداوند خواسته که همنشین شهیدان کربلا- شود، مثلاً- در مورد حضرت علی اکبر علیه السلام می‌فرماید: «و از خداوند می‌خواهم که در خانه‌ی جاوید آخرت با تو رفیق و همنشین گردم و از دشمنانت بیزاری می‌جویم....» [۲۸۹]. کوتاه سخن اینکه: از آئینه‌ی این زیارتنامه و زیارتنامه دوم [۲۹۰] کاملاً رشته‌ی ناگسستگی خط امام زمان با خط حسین و یارانش علیه السلام دیده می‌شود و نشانگر پیوستگی عمیق این دو قیام است. مطلب دیگر اینکه: شب تولد حضرت قائم علیه السلام از شبهایی است که زیات امام حسین علیه السلام در آن شب بخصوص سفارش شده [صفحه ۲۵۳] است، زیارتی که محتوای درود بر او و شهیدان اسلام و اظهار وفاداری با آنها و لعن و نفرین و اظهار تنفر از دشمنان آنها است.

نتیجه گیری و جمع بندی

به این ترتیب می‌بینیم یک رابطه‌ی عمیق و پراسراری بین امام حسین علیه‌السلام و امام مهدی علیه‌السلام وجود دارد و می‌توان به طور قطع از این رابطه چنین برداشت کرد که خط مهدی علیه‌السلام باید خط حسین علیه‌السلام را با تلاش هر چه بیشتر، دنبال کنند، تا رهبری همه‌ی جهان را به دست حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف بسپارند. کوتاه سخن آنکه: در قیام جهانی حضرت مهدی علیه‌السلام نیز از نام حسین و خون پاک او و قیام عظیمش، استفاده کامل می‌شود و کلمه‌ی انقلابی و صلابت و شکوه می‌بخشد و آنان را در پیروزی حضرت مهدی (عج) یاری می‌کند. آری باید همیشه نام حسین علیه‌السلام را در پیشانی تاریخ زنده نگاه داشت و عاشورای حسینی، سال به سال با شکوه‌تر برقرار گردد، چرا که به قول شاعر ظریف گو، خوشدل: هین نه گریه بر آن ماه تشنه لب کافی است اگر چه گریه بر آلام قلب تسکین استبیین که مقصد اصلی او چه بود ای دوست که درک آن سبب عز و جاه و تمکین است [صفحه ۲۵۴] ز خاک مردم آزاده بوی خون آید نشان شیعه و آثار پیروی این استحسین مظهر آزادگی و آزادی است خوشا کسی که چنینش مرام و آئین است [صفحه ۲۵۷]

نمونه‌هایی از گفتار و شیوه‌های رفتاری امام حسین، کرامات، پاداش عزاداری و فلسفه‌ی آن

نمونه‌هایی از گفتار امام حسین

زشتی عذرخواهی

«از کاری که بعد از آن عذرخواهی کنی بهره‌یز، زیرا مؤمن نه اشتباه می‌کند و نه عذر می‌خواهد و منافق هر روز، کار بد می‌کند و عذر می‌خواهد.» [۲۹۱].

زشتی باطن غیبت

«به کسی که در حضورش غیبت دیگری کرده است، پرهیز کن، چرا که غیبت قاتق (خوراک) سگهای جهنم است.» [۲۹۲]. نیز فرمود: «بردباری (و تسلط بر نفس)، زینت است، وفای به عهد و پیمان نشانه جوانمردی... و همنشینی با مردم پست، موجب شر [صفحه ۲۵۸] است و همنشینی با گنهکاران، موجب شک به خوبان (و ارزشهای اسلامی) است.» [۲۹۳].

نتیجه زشت بخل و شتابزدگی

از گفتار آن حضرت است که «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بخیل کسی است که وقتی ذکری از من به میان می‌آید، صلوات نمی‌فرستد، عجله و شتاب، نشانه‌ی ضعف است و همنشینی با ناکسان زمینه‌ساز شرارت است.» [۲۹۴].

نوشته راستای شمشیر پیامبر

امام باقر علیه‌السلام از پدرش و او از امام حسین علیه‌السلام نقل می‌کند که فرمود: در راستای شمشیر رسول خدا صلی الله علیه و آله نوشته‌ای یافتم و آن این بود: «سخت‌ترین افرادی که عذاب می‌شوند، کسی است که غیر قاتلی را بکشد و غیر زنده‌ای را بزند و کسی که نعمت مولایش را نشناسد (و حق آن را ادا نکند) از آنچه خداوند مرحمت کرده بیزاری نموده است.» [۲۹۵].

دیدار بادیه نشین با حسین و سخاوت آن حضرت

مردی بیابانی نزد امام حسین علیه السلام آمد و گفت: «ای پسر [صفحه ۲۵۹] رسول خدا صلی الله علیه و آله من ضامن دیه‌ی کامل (خونیه‌ی یک انسان) شده‌ام و از ادای آن عاجزم، پیش خود گفتم: از کریمترین شخص چاره‌جویی می‌کنم، شخصی را از اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله کریمتر از تو نیافتم، اینک خدمت آمده‌ام.» امام حسین علیه السلام به او فرمود: «ای برادر عرب: سه مسأله از تو می‌پرسم، اگر یکی از آنها را پاسخ دادی یک سوم دیه را به تو می‌دهم، اگر دو مسأله را پاسخ دادی، دو سوم دیه را می‌دهم و اگر هر سه مسأله را جواب دادی، همه‌ی دیه را به تو خواهم داد.» مرد بیابانی عرض کرد: «ای پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله آیا مثل تو از مثل من، مسأله می‌پرسد، تو از خانه‌ی علم و شرف برخاسته‌ای! تو کجا و من کجا؟» امام فرمود: «المعروف بقدر المعرفة؛ نیکی به اندازه‌ی سطح شناخت افراد سنجیده می‌شود.» او عرض کرد: بپرس، اگر ندانستم از شما یاد می‌گیرم. امام فرمود: «چه عملی بهترین عمل است؟» او گفت: «ایمان به خدا (امام پسندید)» امام فرمود: «چه چیز موجب نجات از هلاکت می‌شود؟» او عرض کرد: «اطمینان به خدا» (امام پسندید) امام فرمود: «چه چیز زینت مرد است؟» او عرض کرد: عملی که همراه حلم (بردباری و تسلط بر خویشتن) باشد. (امام پسندید) [صفحه ۲۶۰] امام فرمود: بعد از این چه؟ او عرض کرد: «ثروتی که همراه جوانمردی و انصاف باشد.» امام فرمود: «بعد از این چه؟» او عرض کرد: «فقیری که شکیبایی داشته باشد.» امام فرمود: اگر کسی هیچیک از اینها را نداشت، بعد از اینها چه؟ او عرض کرد: صاعقه‌ای از آسمان بیاید و او را بسوزاند، زیرا او سزاوار این عذاب است. امام حسین علیه السلام خندید، آنگاه دستور داد کیسه‌ی پولی که در آن هزار دینار بود به او دادند و انگشترش را نیز به او بخشید که نگین آن دویست درهم ارزش داشت و فرمود: هزار دینار را به طلبکارت بده و انگشتر را صرف زندگی خود کن. مرد اعرابی گفت: «الله اعلم حیث يجعل رسالته؛ خداوند داناتر است که رسالتش را بر عهده‌ی چه شخصی قرار دهد.» (انعام / ۱۲۴) [۲۹۶].

فلسفه‌ی وجوب روزه

از آن حضرت سؤال شد چرا خداوند روزه را واجب کرده؟ فرمود: «برای آنکه ثروتمند، طعم گرسنگی را بچشد به درد دل تهیدستان برسد.» [۲۹۷]. [صفحه ۲۶۱]

انتخاب لقای خدا

امام باقر علیه السلام فرمود: «خداوند متعال فرشتگان آسمان را به یاری حسین علیه السلام فرستاد و او را بین پیروزی (ظاهری) و لقای خدا، مخیر کرد، امام حسین علیه السلام لقای خدا را اختیار نمود.» [۲۹۸] [چرا که شهادت و جانبازی در آن شرایط، در درازمدت اثر و نقش بهتر و بیشتر برای اسلام و مسلمانان داشت.]

سوالات علی از حسین و پاسخ او

روزی علی علیه السلام به فرزندش حسین علیه السلام فرمود: «پسرم! چه چیز آدمی را آقا و بزرگوار می‌کند؟» حسین علیه السلام پاسخ داد: «نیکی کردن به خانواده و خویشاوندان و تحمل در برابر حوادث.» پرسید: «غنا و بی‌نیازی چیست؟» پاسخ داد: «در اینکه آرزوها را کم کنند و به هر چه می‌رسد خوشنود باشند.» پرسید: «پستی چیست؟» پاسخ داد: «پستی مرد در این است که هر چیز را برای خود بخواهد و خود را تسلیم شادمانیها کند.» پرسید: «زشتی در چیست؟» پاسخ داد: «در اینکه کسی با رهبرش (رهبر حق) دشمنی ورزد.» [صفحه ۲۶۲] آنگاه علی علیه السلام به «حارث الاعور» فرمود: «این سخنان حکمت‌آمیز را به فرزندانت بیاموز، زیرا این سخنان، عقل را زیاد و اندیشه را استوار می‌سازد.» [۲۹۹].

از سوگند یاد کردن دوری کنید

از سخنان امام حسین علیه السلام است: «از سوگند یاد کردن پرهیزید، زیرا شخص برای چهار چیز سوگند یاد می‌کند: ۱- گاهی خود را خوار می‌بیند و با خواری و تضرع، قسم می‌خورد، تا مردم سخن او را تصدیق کنند. ۲- زمانی که سخنش نارسا و دلیلش ناچیز است و می‌خواهد با سوگند خوردن، بر گفتارش وصله بزند. ۳- گاهی نیز مورد تهمتی واقع شده و می‌بیند مردم جز با سوگند خوردنش او را تصدیق نمی‌کنند. ۴- و وقتی بدون دلیل زبانش بیهوده برای سوگند خوردن می‌چرخد.» [۳۰۰].

مرد آزاده کیست؟

از گفتار امام حسین علیه السلام است هر آنچه که در شرق و غرب، آفتاب [صفحه ۲۶۳] بر آن می‌تابد از دریا، خشکی، کوه و دشت، همه نزد خداشناسان و اولیای خدا ناچیز و مانند برگشتن سایه است. سپس فرمود: مرد آزاده این چیزهای پست را به مردم دنیا وامی‌گذارد، زیرا بها و قیمت آزاد مرد، هیچ چیز جز بهشت نیست، پس شما خود را به غیر بهشت نفروشید و کسی که با بدست آوردن دنیا خشنود شود، بی‌شک به پست‌ترین چیزی، خشنود و راضی شده است. [۳۰۱] (منظور امام حسین علیه السلام در این بیان، دنیایی است که هدف قرار گیرد، ولی اگر وسیله‌ی معنویات باشد، چنین دنیایی به خاطر آنکه مقدمه‌ی آخرت و فضائل انسانی است پسندیده است).

پاسخ به شش سؤال مرد ناشناس

مردی به حضور امام حسین علیه السلام آمد و عرض کرد: ای پسر رسول خدا، چند سؤال از حضرتت دارم، فرمود: پرس، او عرض کرد: ۱- فاصله‌ی میان ایمان و یقین چقدر است؟ فرمود: «چهار انگشت، زیرا سخنها را با گوش می‌شنویم و یقین را با چشم می‌بینیم و میان چشم و گوش هم چهار انگشت فاصله است. ۲- فاصله‌ی بین زمین و آسمان چقدر است؟ فرمود: به اندازه‌ی یک دعا که مستجاب می‌شود. ۳- فاصله‌ی میان شرق و غرب چقدر است؟ فرمود: «به قدر سرعت [صفحه ۲۶۴] سیر یک روز خورشید.» (به نظر عادی) ۴- عزت مرد در چیست؟ فرمود: «در این است که به مردم محتاج نباشد.» ۵- چه چیز زشت است؟ فرمود: «گناه برای پیر، عدم مسالمت برای زمامدار، دروغ برای فردی با شخصیت و اصیل، بخل برای ثروتمند، طمع و حرص برای دانشمند. ۶- او عرض کرد: همه را راست گفתי، اکنون عدد پیشوایان بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله را برایم بگو تا بدانم، فرمود: آنها به تعداد برگزیدگان بنی اسرائیل، یعنی دوازده نفرند، او عرض کرد: نام آنها را ذکر کن. امام سر به زیر انداخت و پس از لحظه‌ای سر بلند کرد و نام آنها را تا حضرت مهدی علیه السلام برای او ذکر نمود. [۳۰۲]. از سخنان آن حضرت است: «هر که از ترس خدا بگریزد از آتش دوزخ ایمن است.» [۳۰۳].

از گفتار و دعا‌های امام حسین در روز عاشورا

از دعا‌های امام حسین علیه السلام پس از شهادت علی اصغر علیه السلام این بود: «خدایا اگر پیروزی (ظاهری) را امروز در مورد ما نخواستی، آن را ذخیره‌ی روز قیامت ما قرار بده.» [صفحه ۲۶۵] از گفتار آن حضرت بعد از شهادت علی اصغر این بود: «هون ما نزل بی‌انه بعین الله تعالی؛ آنچه که از این مصایب را بر من آسان می‌کند، این است که در راه خدا است.» امام حسین علیه السلام در لحظات آخر عمر، بسیار این ذکر را می‌خواند: «لا حول و لا قوة الا بالله العظیم؛ تمام نیروها و تحولات، از آن خدای بزرگ است.» و از سخنان آن حضرت خطاب به دشمن است: «ای امت بدکار! در مورد عترت محمد صلی الله علیه و آله جانشینان آن حضرت،

رفتار بدی کردید، سوگند به خدا از درگاه خدا امید آن را دارم که مرا به شهادت، کرامت بخشد، سپس انتقام مرا آن گونه که نفهمید از شما بگیرد.» [۳۰۴].

گریه‌ی امام و دعای او برای یک رزمنده پیر

انس بن حارث کاهلی در کربلا در روز عاشورا پیرمرد سالخورده بود، او از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله بود و در جنگ بدر و حنین شرکت داشت، در روز عاشورا از امام حسین علیه السلام اجازه‌ی رفتن به میدان گرفت، امام اجازه داد، او با شور و شوق، عمامه‌اش را از سرش گرفت و به کمرش بست، ابروانش را که بر اثر پیری روی چشمش افتاده بود نیز با دستمالی بالا آورد و بست تا مانع دیدنش نگردد. وقتی امام این حال را از او دید، منقلب شد و بی اختیار قطرات [صفحه ۲۶۶] اشک دیدگانش از گونه‌هایش سرازیر شد، خطاب به او فرمود: «شکرالله سعیک یا شیخ؛ خداوند عمل تو را به بهترین وجه قبول و تقدیر کند ای پیر.» انس با آن پیری به میدان رزم رفت و با دشمنان جنگید و پس از کشتن هیجده نفر از دشمن، شربت شیرین شهادت او را نوشید. [۳۰۵]. امام حسین علیه السلام در روز عاشورا خطاب به یاران فرمود: شکیبایی کنید ای فرزندان بزرگواران، مرگ تنها پلی است که شما را از ناراحتیها و رنجها به باغهای وسیع بهشت و نعمتهای جاودان آن منتقل می‌کند، کدامیک از شما از انتقال از زندان به قصر ناراحتید؟ و اما مرگ نسبت به دشمنان شما همانند این است که شخصی را از قصری به زندان عذاب منتقل کنند، پدرم از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل فرمود که: «دنيا زندان مؤمن و بهشت کافر است و مرگ پل مؤمنان به باغهای بهشت و پل دشمنان به جهنم است.» [۳۰۶].

ویژگیهای شیعه

مردی به امام حسین علیه السلام عرض کرد: «من شیعه‌ی شما هستم» حضرت فرمود: «ای مرد از خدا بپرهیز و سخنی مگو که خداوند در جوابت بگوید دروغگو هستی... شیعه‌ی ما کسی است که قلبی پاک [صفحه ۲۶۷] و سالم داشته باشد و هیچ گونه تزویر و نیرنگ و اندیشه‌ی پلید در دلش راه نیابد، اگر چنین نیست، ادعا مکن که شیعه و پیرو ما هستی، بلکه فقط ما را دوست داری.» [۳۰۷].

عبادت آزادگان

از گفتار آن حضرت است: «دسته‌ای از مردم، خدا را پرستش می‌کنند که به ثواب و پاداش برسند و این عبادت تاجران و سوداگران است، جمعی از ترس مجازات خدا، او را عبادت می‌کنند و این عبادت بردگان و غلامان است، ولی بعضی خدا را فقط برای سپاس و حق‌گزاری می‌پرستند، این گونه عبادت مخصوص آزادگان است و بزرگترین عبادتها همین است.» [۳۰۸].

اخلاق نیک

از اخلاق امام حسین علیه السلام اینکه: امام باقر علیه السلام فرمود: حسین علیه السلام نزد برادرش امام حسن علیه السلام به احترام او، سخن نمی‌گفت و محمد حنفیه (فرزند دیگر امام علی علیه السلام) نزد حسن و حسین علیهما السلام به احترام آن دو بزرگوار، سخن نمی‌گفت. [۳۰۹]. [صفحه ۲۶۸]

دو نمونه از بزرگواری و سخاوت امام حسین

۱- انس بن مالک می‌گوید: در حضور امام حسین علیه‌السلام بودم، کنیزی از آن حضرت بر او وارد شد و یک شاخه‌ی گلی به او هدیه کرد، حضرت علیه‌السلام به او فرمود: «تو در راه خدا آزاد هستی.» من عرض کردم: او تنها یک شاخه‌ی گل که چندان ارزشی ندارد، به خدمت شما آوردم، شما او را به خاطر همین، آزاد کردی؟ فرمود: خداوند ما را چنین تربیت فرموده آنجا که در قرآن می‌فرماید: و اذا حیتم بتحیه فحیوا باحسن منها ووردوها؛ هنگامی که کسی به شما تحیت گوید، پاسخ او را به طور بهتر دهید یا (لااقل) به همان گونه پاسخ گوید. [۳۱۰]. و بهتر از آن شاخه‌ی گل، آزاد کردن او است. [۳۱۱]. ۲- از سخنان امام حسین علیه‌السلام است که فرمود: نزد من صحیح است که پیامبر فرمود: «بهترین اعمال بعد از نماز، خوشحال کردن مؤمن است به چیزی که حرام نباشد و من غلامی را دیدم، به سگی غذا می‌دهد، گفتم: چرا این کار را می‌کنی؟ گفت: «ای فرزند رسول خدا من اندوهگین هستم، خواهان شادی با شاد کردن این سگ را دارم، زیرا سرپرست من یک نفر یهودی است.» (و اندوهم از این جهت است.) امام حسین علیه‌السلام نزد آن یهودی رفت و آن غلام را به دوست دینار [صفحه ۲۶۹] خرید، یهودی پول را نگرفت و گفت: این غلام را به فدای قدمهای تو به تو بخشیدم و این بوستان مال او باشد و مبلغی پول هم اجازه بدهید به شما بدهم. امام حسین علیه‌السلام فرمود: «من به تو مبلغی پول می‌دهم.» یهودی آن مبلغ را پذیرفت و به غلام داد. امام حسین علیه‌السلام فرمود: «غلام را آزاد کردم و همه‌ی این اموال را به او بخشیدم.» همسر آن یهودی (آن چنان مجذوب محبت حسین علیه‌السلام شده بود که) گفت: من اسلام را پذیرفتم و مهریه‌ام را به شوهرم بخشیدم، شوهرش گفت: من نیز اسلام را پذیرفتم و این خانه را به همسرم دادم. [۳۱۲]. به این ترتیب می‌بینیم در پرتو اخلاقی و نیک امام آن همه کارهای نیک انجام گرفت.

پیروی از قرآن را از امام حسین بیاموزیم

حضرت امام حسین علیه‌السلام مشغول شام خوردن بود و کنیزی که ظرف آبی در دست داشت، پشت حضرت ایستاده بود، به طوری که ظرف آب روی سر آن حضرت قرار داشت، اتفاقاً ظرف آب از دستش افتاد و شکست و آب به سر و صورت امام حسین علیه‌السلام پاشید. [صفحه ۲۷۰] حضرت با نظر خشم به کنیز نگریست، کنیز بیدرنگ آیه‌ی ۱۳۴ سوره‌ی آل عمران از قرآن را که درباره‌ی صفات پرهیزکاران است خواند: «و الکاظمین الغیظ؛ پرهیزکاران بر خشم خود مسلطند.» حضرت علیه‌السلام به پیروی از قرآن، خشم خود را فرو برد. کنیز دنبال آیه را خواند: «و العافین عن الناس؛ آنها از خطای مردم می‌گذرند.» امام علیه‌السلام بیدرنگ با کمال لطف به کنیز فرمود: «تو را عفو کردم.» کنیز دنبال آیه را خواند: «والله یحب المحسنین؛ خداوند نیکوکاران را دوست دارد.» امام با شنیدن این قسمت از آیه، به کنیز فرمود: تو را از قید بردگی آزاد کردم [۳۱۳] به این ترتیب امام علیه‌السلام شیوه‌ی پیروی از قرآن را که باید در عمل ظاهر شود به ما آموخت.

عبادت و زهد امام حسین

از عبادت امام حسین علیه‌السلام اینکه: از مدینه تا مکه (حدود ۸۰ فرسخ) پیاده برای انجام حج عمره یا حج تمتع می‌رفت و یک بار با برادرش پیاده می‌رفتند، کاروانها وقتی آنها را می‌دیدند، به احترام آنها از مرکبها پیاده می‌شدند، تا اینکه «سعد وقاص» به امام حسن علیه‌السلام عرض کرد: «مردم به احترام شما پیاده می‌روند و برای آنها دشوار [صفحه ۲۷۱] است، چرا شما سوار نمی‌شوید؟!» امام حسن علیه‌السلام فرمود: «سوار نمی‌شویم، ما بر خود پیاده رفتن بسوی خانه‌ی خدا را لازم کرده‌ایم....» [۳۱۴] روایت شده: «امام حسین علیه‌السلام بیست و پنج بار پیاده به مکه برای انجام حج رفت و بزرگان نیز از او پیروی می‌کردند. [۳۱۵] از زهد و تواضع امام حسین علیه‌السلام آمده: کنار تهیدستان روی زمین می‌نشست و با آنها هم‌غذا و هم‌سخن می‌شد و احوال آنها را می‌پرسید و این آیه را می‌خواند: «انه لا یحب المستکبرین؛ خداوند متکبران را دوست ندارند.» (نحل / ۲۳) دعای عرفه‌ی او که در

کتاب مفاتیح الجنان ذکر شده: بیانگر عالیتین و شکوهمندترین مفاهیم بزرگ و پرمحتوای عشق و عرفان است که عاشقی با معشوق حقیقی (خداوند) سخن می‌گوید، با توجه به این دعای شورانگیز و پرمعنی، جمال بندگی عظیم امام حسین علیه السلام را در برابر خدا تماشا کنید. شخصی به ن حضرت عرض کرد: «چقدر از پروردگارت، خوف و ترس داری؟» فرمود: «لا یأمن یوم القیامه الا من خاف الله فی الدنیا؛ در روز قیامت ایمن از (عذاب) خدا نیست، جز کسی که در دنیا از خدا بترسید.» [۳۱۶]. [صفحه ۲۷۲]

نمونه‌ای از مناجات امام حسین

انس بن مالک می‌گوید: در سفر حج همراه امام حسین علیه السلام بودم، کنار قبر حضرت خدیجه علیها السلام رفت و گریه کرد، سپس به من فرمود: از نزد من فاصله بگیر، من کنار رفتم، نمازش در آنجا به طول کشید، من خود را مخفیانه به نزدیک رساندم شنیدم این اشعار را می‌خواند: یا رب یا رب انت مولاه فارحم عبیدا الیک ملجأ طوبی لمن کان خادماً أرقاً یشکو الی ذی الجلال بلواهو ما به علء ولا- سقم اکثر من حبه لمولاهذا اشتکی بئه و غصته اجابه الله ثم لباهذا ابتلا بالظلام مبتهلاً اکرمه الله ثم ادناهای پروردگار و خدایی که تو مولا و سرورش هستی، بندگانی را که بسوی تو پناه آورده‌اند، مشمول رحمت قرار بده. خوشا به حال کسی که خادم و شب زنده‌دار و اشک‌ریز در خانه‌ی تو است و گرفتاریش را به سوی تو آورده و از تو رفع آن را می‌خواهد. آن کس که در عین گرفتاریها، قلبش سرشار از محبت تو است، وقت رفع گرفتاری و اندوهش را از تو می‌خواهد، خواسته‌اش را اجابت می‌کنی و پاسخ می‌دهی. وقتی که گرفتار ستم ستمگران شد و با تضرع روی به سوی تو آورد، او را گرامی داشته و مقرب پیشگاهت می‌نمایی. [۳۱۷]. [صفحه ۲۷۳]

عبادت بیمار و ادای قرض او

روزی امام حسین علیه السلام بر اسامه بن زید که بیمار بود، وارد شد، او را اندوهگین دید، فرمود: چرا اندوهگین هستی؟ عرض کرد: بدهکاری به اندازه‌ی شصت هزار درهم دارم، امام فرمود: ادای آن با من، عرض کرد: ترس دارم که قبل از ادا بمیرم، فرمود: نمی‌میری تا آنرا ادا کنم، آنگاه قبل از مرگ او، قرضش را ادا کرد. از سخنان آن حضرت است: «بدترین خصلت زمامداران، ترس از دشمن و سنگدلی نسبت به مستضعفان و بخل در وقت بخشش است.» [۳۱۸].

امام حسین کانون همه‌ی فضایل

مورخین از شیخ کمال الدین بن طلحه نقل می‌کنند که گفت: امام حسین علیه السلام مهمان را گرامی می‌داشت، سائل را محروم نمی‌کرد، صله‌ی ارحام می‌نمود، با فقرا مجالست و معاشرت داشت و آنها را سوار بر مرکبش می‌کرد و نیازمندان را به اهدافشان می‌رسانید، برهنگان را می‌پوشانید، گرسنگان را سیر می‌کرد، در علم و فصاحت سرآمد مردم زمانش بود، دو انگشت داشت، در نقش یکی نوشته بود: «لِبا اله الا- الله - عده للقاء الله؛ خدایی جز خدای یکتا و بی‌همتا نیست - آمده‌ی لقای خدا هستم.» و در دیگری نوشته بود: «ان الله بالغ امره - حسبی الله - [صفحه ۲۷۴] لکل اجل کتاب؛ خداوند فرمایش را به هدف می‌رساند - خداوند مرا کافی است - برای هر اجل (پایان عمر) وقت نوشته شده (و مقدر) می‌باشد.» [۳۱۹]. امام حسین علیه السلام همیشه معطر و با لباس منظم و نیک و باشکوه خاص بود، همواره جوانان بنی‌هاشم، اسب سوار با شمشیرهای برهنه، ملازم رکاب او بودند (و از او پاسداری می‌کردند زیرا او مرد مبارزه بود و احتمال خطر گزند دشمن نسبت به او زیاد بود) و روش نیک، شیوه‌ی سخن گفتن، حسن سلیقه و نظم او در امور، نمونه و بسیار جالب بود. [۳۲۰].

خشتی سازی توطئه ناموسی معاویه توسط امام حسین و همراهان

روزی یزد «ام‌خالد» همسر عبدالله بن عامر را دید، زیبایی او دلش را ربود و عاشق او شد، ماجرا را به پدرش معاویه گفت، معاویه عبدالله را خواست، به او گفت تو را حاکم بصره می‌کنیم و اگر همسر نداری «رمله» را همسر تو قرار می‌دهم، همسرت را طلاق بده....عبدالله که غافل از نیرنگ پشت پرده بود، به طمع ازدواج با «رمله» رفت و «ام‌خالد» را طلاق داد، معاویه پس از اطلاع، برای ابو هریره نوشت «ام‌خالد» را برای یزید خواستگاری کن و هر چه مهریه [صفحه ۲۷۵] خواست، مانعی ندارد، امام حسن و امام حسین و عبدالله بن جعفر از ماجرا آگاه شدند، آنها نیز از «ام‌خالد» خواستگاری کردند، او امام حسن را برگزید، و در نتیجه نقشی معاویه نقش بر آب گردید. [۳۲۱].

حمایت از مستضعفان

هنگام شهادت امام حسین علیه‌السلام در پشت آن حضرت آثار خراشیدگی دیدند، در مورد علت آن، از امام سجاد علیه‌السلام پرسیدند فرمود: «این خراشیدگیها آثار انبانی است که پدرم آرد و گندم و طعام را با پشت گرفتن آنها برای مستمندان و بینوایان و بی‌سرپرستان حمل می‌کرد.» [۳۲۲].

پندی تکان دهنده به گنهکار

شخصی به حضور امام حسین علیه‌السلام رسید و عرض کرد: گنهکارم و نمی‌توانم گناهانم را ترک کنم، مرا موعظه کن. امام علیه‌السلام فرمود: «پنج کار را انجام بده و هر چه می‌خواهی گناه کن: ۱- روزی خدا را مخور. ۲- از ملک خدا بیرون برو. ۳- به جایی برو که خدا تو را نبیند. ۴- وقتی عزرائیل خواست روح را از بدنت جدا کند او را از خود بران. ۵- وقتی که مالک دوزخ خواست تو را به دوزخ افکند، زیر بارش مرو، در این صورت هر چه می‌خواهی انجام بده.» [۳۲۳]. [صفحه ۲۷۶]

جواب احوالپرسی

شخصی از امام حسین علیه‌السلام پرسید: چگونه صبح کردی فرمود: «صبح کردم در حالی که پروردگار بالای سرم و آتش و عذاب، پیش رویم است، مرگ مرا می‌طلبد و محاسبه‌ی الهی به من چشم دوخته و من در گرو کردار خود هستم، هر چه را دوست دارم نمی‌یابم و هر چه را ناپسند دارم به دفع آن ناتوانم، کارها را به دست گیری می‌بینم، اگر بخواهد عذابم می‌کند و اگر اراده فرماید: بخشش و لطفش مرا فرا خواهد گرفت، پس کدام تهیدست از من تهیدست‌تر و بینواتر است؟» [۳۲۴].

سخنان حکیمانه

از سخنان پر معنی امام حسین علیه‌السلام است: «علم»: درخت شناخت و معرفت را بارور می‌کند. «تجربه»: موجب افزایش درک و عقل است. «شرافت و بزرگواری»: در پرهیزکاری است. هر که دوست تو است، از کار زشت بازت می‌دارد. هر که دشمن تو است، مغرورت می‌کند. روزی امام حسین علیه‌السلام به ابن عباس فرمود: «هیچگاه سخن بیهوده مگو زیرا ترس آن دارم که سخن بیهوده، بار [صفحه ۲۷۷] سنگینی بر دوش تو گردد، سخن را در موردی بگو که شایسته و مناسب است، چه بسیار افرادی که سخنان نیک است، ولی چون در موردش نیست، عیب شمرده می‌شود.» [۳۲۵].

سلام قبل از کلام

مردی با امام حسین علیه السلام ملاقات کرد و بی مقدمه عرض نمود: «حالتان چطور است؟ خدایتان عافیت دهد.» امام حسین علیه السلام به او فرمود: «السلام قبل الکلام عافاک الله: قبل از سخن گفتن سلام کن بعد سخن بگو، خدایت عافیت دهد.» سپس فرمود: «لا تأذنوا لاحد حتی یسلم؛ تا کسی سلام نکند اجازه‌ی ورود به او ندهید.» «للسلام سبعون حسنة، تسع و ستون للمبتدی و واحدة للراد؛ سلام کردن، هفتاد پاداش دارد شصت و نه پاداش آن برای سلام کننده است و یکی از آن برای جواب دهنده می باشد.» [۳۲۶].

حفظ آبروی فقیر

فقیری از انصار (مسلمانان مدینه) برای تقاضای کمک، نزد امام حسین علیه السلام آمد. امام حسین علیه السلام قبل از آنکه او سخن بگوید، به او [صفحه ۲۷۸] فرمود: «ای برادر انصار چهره خود را از ذلت تقاضا کردن حفظ کن و تقاضای خود را در صفحه‌ای بنویس، من به خواست خدا آنچه را که مایه‌ی شادمانی تو است به تو خواهم داد.» او در کاغذی نوشت: «فلان کس پانصد دینار از من طلب دارد و اصرار می کند که آن را بپردازم، با او صحبت کن که مرا تا هنگام تمکن، مهلت دهد.» امام حسین علیه السلام آن کاغذ را خواند و سپس به خانه‌ی خود رفت و کیسه‌ای محتوی هزار دینار آورد به او داد و فرمود: «پانصد دینار از این مقدار را به طلبکار خود بده و بقیه را در سایر نیازمندیهای خود مصرف کن، و هیچ گاه حاجت خود را جز نزدیکی از سه شخص نبر، دیندار، یا جوانمرد و یا انسان با شخصیت، اما دیندار، دینش او را حفظ می کند، اما جوانمرد به خاطر جوانمردیش حیا می کند و اما انسان با شخصیت، آبروی تو را حفظ می کند و می داند که تو دوست نداری آبرویت ریخته شود.» [۳۲۷].

کرامت و سخاوت سرشار

فقیری بیابان نشین که از فقر به تنگ آمده بود، وارد مدینه شد او از مردم پرسید: «کریمترین و بزرگوارترین مرد کیست؟» مردم، حسین علیه السلام را به او معرفی کردند، او به مسجد رفت، دید [صفحه ۲۷۹] امام حسین علیه السلام مشغول نماز است. در مقابل او ایستاد و این شعرها را خواند: «لم یحب الیوم من رجاك و من حرك من خلف بك الحلقه انت جواد و انت معتمد ابوك قد کان قاتل الفسقة امروز کسی که امید به تو داشته باشد و حلقه‌ی در خانه‌ی تو را حرکت دهد ناامید نخواهد شد، تو سخاوتمند و پناه بینوایان هستی، پدرت کشنده‌ی فاسقان بود.» امام حسین علیه السلام نماز خود را کوتاه کرد و پس از نماز به سوی آن اعرابی بیرون آمد. آثار فقر و تهیدستی را از چهره‌ی او مشاهده کرد، آنگاه بازگشت و قنبر را صدا زد، قنبر پیش دوید امام علیه السلام به او فرمود: از مخارج زندگی ما چقدر در نزد تو باقی مانده است؟ قنبر گفت: دوست درهم باقی مانده که به من فرمودی آن را بین بستگان تقسیم کنم. امام فرمود: آن را بیاور، کسی که از آنها سزاوارتر است آمده، قنبر رفت و آن را آورد، امام حسین علیه السلام آن را گرفت و از روی حیا، از گوشه‌ی باز در، بی آنکه چهره‌ی فقیر را ببیند آن مبلغ را به او داد و در جواب شعر او، این سه بیت شعر را خواند: خذها فانی الیک معذرو اعلم بانی علیک ذو شفقه لو کان فی سیرنا الغداء عصا کانت سمانا علیک مندفة لکن ریب الزمان ذو غیر و الکف ما قلیلة لشفقة این پول را از من بگیر و از تو معذرت می خواهم و بدان که من به تو [صفحه ۲۸۰] مهربانم و تو را دوست دارم، اگر دست ما پر بود، تو را همواره بهره‌مند می کردیم، ولی دگرگونیهای زمانه کم عطا شده و دستان خالی است.» وقتی که اعرابی آن پولها را گرفت، سخت گریه کرد، حضرت فرمود: «گویا عطای ما را کم شمردی؟» اعرابی گفت: «نه، بلکه گریه‌ام برای آن است که دست با این جود و سخا، چگونه رواست زیر خاک برود؟» [۳۲۸].

درخواست در یکی از سه مورد روا است

اشاره

سائلی از امام حسین علیه السلام درخواستی کرد، امام علیه السلام به او فرمود: سؤال روا نیست جز در وامی سنگین، یا فقری ذلت بار، یا دیه (و غرامتی) سنگین. سائل گفت: جز برای یکی از این سه حاجت به اینجا نیامده‌ام. امام دستور داد، صد دینار به او دادند. [۳۲۹].

چند کرامت از امام حسین

اشاره

از آنجا که اولیاء خدا، آن هم مثل امام حسین علیه السلام در پیشگاه خداوند، کمال احترام و آبرو را دارند، اگر از خدا چیزی را درخواست کنند برآورده خواهد شد، در اینجا به چند نمونه از کرامت و خارق [صفحه ۲۸۱] عادت (و به اصطلاح معجزه) ای که از ناحیه‌ی آن حضرت بروز کرده، نقل می‌کنیم، تا علاقه‌مندان، از این رهگذر نیز، از فضای معطر ملکوتی زندگی امام حسین علیه السلام بهره‌مند گردند:

عیادت حسین از بیمار و رفع شدن تب او

بیماری از مسلمانان که سخت در آتش تب می‌سوخت بستری بود، امام حسین علیه السلام به عیادت او رفت، همین که از در خانه وارد منزل بیمار شد، تب از بدن بیمار خارج گردید. امام حسین علیه السلام کنار بستر بیمار نشست و از او احوالپرسی کرد، بیمار عرض کرد: «از قدم مبارک شما بسیار خشنودم که آمدید و به برکت قدم شما، تب از من فرار کرد.» امام حسین علیه السلام فرمود: «والله ما خلق الله شیئا الا وقد امره بالطاعة لنا؛ به خدا سوگند، خداوند چیزی را نیافریده مگر اینکه او را امر به اطاعت ما کرده است.» سپس فرمود: «ای تب! (راوی گوید: ما صدایی می‌شنیدیم ولی صاحب صدا را نمی‌دیدیم که) گفت: «لیک یا ابا عبدالله؛ فرمانبردارم ای ابا عبدالله.» امام حسین علیه السلام فرمود: «آیا امیر مؤمنان علی علیه السلام به تو امر نکرده که نزد کسی نروی مگر آن کس که از دشمنان ما باشد، یا گنهکاری باشد تا تو کفاره‌ی گناهان او باشی.» [۳۳۰]. [صفحه ۲۸۲]

نوزادی به اعجاز حسین سخن گفت

دو نفر در عصر امامت امام حسین علیه السلام در مورد زنی با بچه‌اش، نزاع داشتند، یکی از آنها می‌گفت: زن و بچه‌اش از آن من است، دیگری می‌گفت: مال من است، اینها به حضور امام حسین علیه السلام شرفیاب شدند. امام حسین علیه السلام فرمود: «شما نزاعتان چیست؟» یکی از آن دو مرد گفت: این زن و فرزندش مال من هستند، دیگری گفت: بلکه این زن و فرزند مال من می‌باشند. امام حسین علیه السلام به اولی فرمود: بنشین، بچه‌ی آن زن، شیرخوار بود، امام به زن فرمود: «تو راستش را بگو پیش از آنکه پرده‌ات دریده گردد.» زن گفت: این مرد «اشاره به اولی» شوهر من است و این بچه، مال او است، ولی این مرد دیگر را نمی‌شناسم. امام حسین علیه السلام متوجه بچه شد و فرمود: به اذن و قدرت خدا سخن بگو، این زن چه می‌گوید؟! بچه به اذن خدا آشکارا گفت: «من نه از این مرد هستم نه از آن مرد، بلکه پدرم اینک چوپان فلاّن طایفه است.» حضرت امر به اجرای حد زن دروغگو نمود، روایت کننده می‌گوید: پس از این، دیگر شنیده نشد که آن بچه سخن بگوید. [۳۳۱]. [صفحه ۲۸۳]

اعجاز در مجلس فقها و فرماندار مکه

از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود: روزی زنی در دور کعبه، طواف می کرد، دنبال او مردی هوسباز بود، آن زن بازویش را از میان جامه اش بیرون آورد، آن مرد دستش را به سوی او دراز کرد و بازوی او را گرفت، همانجا دست به بازوی او چسبید، پس از قطع طواف، آن دو را نزد والی و فرماندار وقت آوردند، فرماندار، فقهاء، و علما را حاضر کرد و مردم اجتماع نمودند، علما اظهار داشتند: که باید دست مرد قطع شود چون جنایتکار او است. فرماندار گفت: ببینید آیا در اینجا کسی از فرزندان پیامبر صلی الله علیه و آله هست، گفتند: آری، امام حسین علیه السلام شب گذشت وارد شده، فرماندار، کسی را به حضور امام حسین علیه السلام فرستاد و او را دعوت کرد، وقتی که امام حسین علیه السلام در آن مجلس حاضر بد و آن زن و مرد را در آن حال دید، به طرف خانه ی خدا آمد و کنار کعبه دستش را به آسمان بلند کرد و پس از توقف مدتی طولانی و دعا و نیایش، نزد آنها آمد، دست آن مرد را از دست آن زن آزاد ساخت. فرماندار گفت: «آیا این مرد را به خاطر جنایتش کیفر نمی دهی؟» فرمود: نه [۳۳۲] نگارنده گوید: شاهد همان مقدار کیفر الهی برای تنبیه او کافی بود. [صفحه ۲۸۴]

شفاعت امام حسین از عبدالکریم حائری

یکی از عجایبی که در مورد مرحوم آیت الله العظمی حاج شیخ عبدالکریم حائری قدس سره مؤسس حوزه ی علمیه ی قم، موثقین نقل می کنند این است: ایشان در موقعی که سرپرستی حوزه ی علمیه ی اراک را به عهده داشتند، برای حضرت آیت الله حاج آقا مصطفی اراکی نقل کردند: هنگامی که من در کربلا- بودم، شبی که سه شنبه بود، در خواب دیدم، شخصی به من گفت: شیخ عبدالکریم کارهایت را انجام بده، سه روز دیگر خواهی مرد، من از خواب بیدار شدم و متحیر بودم گفتم: البته خواب است و ممکن است تعبیر نداشته باشد. روز سه شنبه و چهارشنبه مشغول درس و بحث بودم تا خواب از خاطرم رفت، روز پنجشنبه که تعطیل بود با بعضی از رفقا به طرف باغ مرحوم سید جواد رفتیم در آنجا قدری گردش و مباحثه ی علمی نمودیم تا ظهر شد، نهار را همانجا صرف کردیم، پس از نهار ساعتی خوابیدیم، در همین موقع لرزه ی شدیدی مرا گرفت، رفقا آنچه عبا و روانداز داشتند روی من انداختند، ولی همچنان بدنم لرز داشت و در میان آتش تب افتاده بودم، حس کردم که حالم بسیار وخیم است، به رفقا گفتم: زودتر مرا به منزل برسانید. آنها وسیله ای فراهم کرده و زود مرا به شهر کربلا آورده و به منزل رساندند. در منزل، بی حال و حس، در بستر افتاده بودم، بسیار حال دگرگون شد و در این میان به یاد خواب سه شب پیش افتادم، علایم مرگ را [صفحه ۲۸۵] مشاهده کردم و با در نظر گرفتن خواب، احساس آخر عمر کردم. ناگهان دیدم دو نفر ظاهر شدند و در طرف راست و چپ من نشستند و به همدیگر نگاه می کردند و گفتند: «اجل این مرد رسیده، مشغول قبض روحش شویم.» در همین حال با توجه عمیق قلبی به ساحت مقدس حضرت ابا عبدالله الحسین علیه السلام متوسل شده و عرض کردم: «ای حسین عزیز! دستم خالی است، کاری نکرده ام و زاد و توشه ای تهیه ننموده ام، شما را به حق مادران حضرت زهرا علیها السلام از من شفاعت کنید، که خدا مرگ مرا تأخیر اندازد تا فکری به حال خود نمایم.» بدون فاصله پس از این توسل، دیدم شخصی نزد آن دو نفر که می خواستند روح را قبض کنند آمد گفت: «حضرت سیدالشهداء علیه السلام فرمودند: شیخ عبدالکریم به ما توسل کرد و ما هم در پیشگاه خدا از او شفاعت کردیم که عمرش را تأخیر اندازد، خداوند اجابت فرمود، بنابراین شما روح او را قبض نکنید.» در این موقع آن دو نفر به هم نگاه کردند و به آن شخص گفتند: «سمعا و طاعة؛ گوش به فرمان هستیم و اطاعت می شود.» سپس دیدم آن دو نفر و فرستاده ی امام حسین علیه السلام (سه نفری) صعود کردند و رفتند. در این وقت احساس سلامتی کردم، صدای گریه و زاری شنیدم که بستگانم به سر و صورت می زدند، آهسته دستم را حرکت دادم و چشمانم را گشودم، دیدم چشمانم را بسته اند و به رویم چیزی [صفحه ۲۸۶] کشیده اند، خواستم پایم را جمع کنم ملتفت شدم که شستم (انگشت بزرگ پایم) را بسته اند. دستم را برای برداشتن چیزی بلند کردم، شنیدم می گویند: «ساکت شوید، گریه نکنید که بدن حرکت دارد.» آرام شدند رواندازی که بر روی من انداخته بودند برداشتند و چشمم

را گشودند و پایم را فوری باز کردند، با دست اشاره به دهانم کردم که به من آب بدهید، آب به دهانم ریختند، کم کم از جا برخاسته و نشستم، تا پانزده روز ضعف و کسالت داشتم و به حمدالله از آن حالت به کلی خوب شدم، این موهبت به برکت مولایم حضرت امام حسین علیه السلام بود، آری به خدا قسم. [۳۳۳].

مرد ناپاکی که به کیفر شدید رسید

امام حسین علیه السلام روز عاشورا در لحظه‌های آخر عمر، در حالی که سراسر بدنش مجروح شده بود، آب طلبید، در این میان شخصی از افراد ناپاک دشمن صدا زد: «ای حسین! آیا نمی‌بینی که آب فرات همچون شکم ماهیان، موج می‌زند؟ از آن نخواستی آشامید تا مرگ را با لب تشنه بجوشی.» (این گفتار جسورانه، امام علیه السلام را سخت ناراحت کرد) به درگاه الهی متوجه شد و عرض کرد: «خدایا این شخص را در شدت [صفحه ۲۸۷] تشنگی بمیران.» بعد از مدتی همین شخص ناپاک، بیماری تشنگی گرفت به گونه‌ای که هر چه آب می‌آشامید باز تشنه بود، روزی آنقدر آب آشامید که از دهانش بیرون آمد و وضع او به همین حال بود تا در حال شدت تشنگی و زبونی مرد و با ذلت و درد و بیچارگی به جهنم واصل شد. [۳۳۴].

شعری در دیوار

طبق روایات، وقتی که مأموران دشمن سر بریده‌ی امام حسین علیه السلام را به سوی شام می‌بردند، شب بود در منزلگاهی و یا در کنار دیری، سر را در مکانی گذاشتند و به خوردن غذا مشغول شدند، ناگهان دیدند قلمی از آهن در دیوار دیده شد که با خون نوشت: «أترجوا أمه قتلت حسينا شفاعة جده يوم الحساب يا امتي که در قتل حسین شرکت داشته، امید آن را دارد که در روز قیامت مشمول شفاعت جدش (رسول خدا صلی الله علیه و آله) شود؟! نه هرگز.» [۳۳۵].

کوری فردی که جزء سپاه عمر سعد بود

ابونصر حرمی می‌گوید: مردی را دیدم کور است، علت کوری را [صفحه ۲۸۸] پرسیدم، گفت: من در میان سپاه عمر سعد بودم، وقتی شب شد، به بستر خواب رفتم و خوابیدم، در خواب دیدم: در کنار رسول خدا صلی الله علیه و آله طشتی هست و در آن مقداری خون و یک دانه پر وجود دارد و یاران عمر سعد حاضر شدند رسول خدا صلی الله علیه و آله آن پر را گرفت به چشم آنها کشید، تا اینکه نوبت به من رسید، گفتم: «ای رسول خدا صلی الله علیه و آله سوگند به خدا، نه من با شمشیر و نه با نیزه و نه با تیر، به حسین علیه السلام آسیبی نرساندم.» فرمود: آیا بر تعداد دشمنان ما نیفزودی؟ سپس دو انگشت (سبابه و وسطی) را به آن خون زد و به چشمم کشید، صبح که شد دیدم چشمم را از دست داده‌ام. [۳۳۶]. سید بن طاووس در کتاب لهوف، نظیر این مطلب را نقل کرده و می‌نویسد: پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: «صدقت و لکنک کثرت السواد؛ راست می‌گویی که تیر و نیزه و شمشیر نزدی، ولی سیاهی لشکر دشمن شدی، چرا؟» [۳۳۷].

گل منسوب به امام حسین چشمی را شفا داد

شاگردان مرحوم آیت الله العظمی بروجردی قدس سره نقل می‌کنند که او می‌فرمود: من در بروجرد که بودم به درد چشم مبتلا شدم و هر چه [صفحه ۲۸۹] معالجه کردم، دردش ساکت نمی‌شد، حتی پزشکان آنجا مرا در مورد چشم مأیوس کردند، تا اینکه روزی در ایام عاشورا که دسته‌جات عزاداری به منزل ما آمدند، به عزاداری آنها نگاه می‌نمودم و گریه می‌کردم و از ناحیه‌ی درد چشم ناراحت بودم، گویی به من الهام شد که قدری از آن گل‌هایی که عزاداران به سر مالیده بودند بردارم و به چشم بمالم، همین کار را

کردم، به طوری که کسی متوجه نشد، بیدرنگ، احساس آرامش درد چشم کردم، و کم کم به کلی درد چشم رفع گردید، به گونه‌ای که خط بسیار ریز را می‌خواندم و هرگز محتاج عینک نشدم. پزشکهای متخصص چشم، تعجب می‌کردند که ایشان در سن ۸۹ سالگی با آن همه خواندن و نوشتن، نیاز به عینک ندارد و اثری از ضعف دید چشم در ایشان دیده نمی‌شود. [۳۳۸]. آری آنان که با اخلاص و دلی پاک به در خانه‌ی امام حسین علیه السلام می‌روند این چنین نتیجه می‌گیرند!

پاسخ به یک سؤال

ممکن است در اینجا سؤال شود و «اگر حسین علیه السلام دارای چنین قدرت ملکوتی بود چرا در روز عاشورا، دشمنان را از روی اعجاز [صفحه ۲۹۰] نابود نکرد؟» پاسخ این سؤال را با توجه به امور زیر درمی‌یابیم: ۱- ماجرای حرکت امام حسین علیه السلام و عاشورای خونین، بر اساس امور عادی و اتمام حجت بود، تا روش حسین علیه السلام همیشه «اسوه و الگوی» مسلمانان باشد و به عبارت دیگر، با توجه به قانون «اهم و مهم» در اسلام، اهمیت در ماجرای کربلا به همین وضع بود که انجام شد، همانند جنگهای پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام. ۲- امام حسین علیه السلام دربارهی سرکردگان دشمن نفرین کرد و طولی نکشید چنانکه در تاریخ آمده، همه با بدترین وضع به جهنم واصل شدند. [۳۳۹] و هیچکس از آنها به مراد نرسید، جالب اینکه یزید در سن جوانی (حدود ۳۸ سالگی در سال ۶۴ هجری، ۱۴ ربیع الاول) به جهنم واصل شده است، در نتیجه تمام ایام خلافت او سه سال و چند ماه بوده است، و ابن زیاد فرماندار خونخوار او در روز عاشورای سال ۶۷ هجری در سن ۳۹ سالگی به دست ابراهیم پسر رشید مالک اشتر، به درک واصل شد و در همین سال مختار، سایر سرکردگان دشمن را با شدیدترین مجازات، به هلاکت رسانید [۳۴۰] آیا اعجاز بالاتر از این؟! ۳- به علاوه آگاهی در مواردی که اقتضا می‌کرد، امام حسین علیه السلام در همان لحظه، از امداد غیبی کمک گرفته و به اصطلاح معجزه از او سر [صفحه ۲۹۱] می‌زد [۳۴۱] به عنوان نمونه: در روز عاشورا شخصی از طایفه‌ی تیم به نام «عبدالله بن جویره» نزد امام حسین علیه السلام آمد و جسورانه گفت: «ای حسین!» امام فرمود: چه می‌خواهی؟ گفت: «مژده باد بر تو آتش دوزخ». امام حسین علیه السلام فرمود: «نه هرگز، من به حضور پروردگار آمرزنده می‌روم، من شفاعت کننده‌ام و مردم باید از من اطاعت کنند و از سعادت به سعادت دیگر، رهسپار می‌گردم، تو کیستی؟ او گفت: من پسر «جویره» هستم، امام علیه السلام دستهایش را بسوی آسمان بلند کرد، به طوری که زیر بغلش پیدا شد و عرض کرد: «خدایا این شخص را به سوی آتش دوزخ روانه ساز.» ابن جویره، خشمگین شد و به امام حمله کرد. پای اسبش در گودالی فرو رفت و پای او در رکاب اسب گیر کرد و سرش رو به زمین آویزان شد و بعد اسب پا به فرار گذاشت و همچنان اسب می‌دوید و سر او به سنگ و کلوخ و گیاه زمین می‌خورد، پا و رانش قطع گردید، قسمتی از بدنش همچنان در رکاب است گیر کرده بود تا به جهنم واصل شد. [۳۴۲]. با توجه به مطالب فوق، پاسخ سؤال فوق، روشن می‌شود و مهم همان مطلب اول است که امام همچون پیامبر صلی الله علیه و آله به روش عادی [صفحه ۲۹۲] و معمولی دست به انقلاب زد که در این صورت روش او، الگوی انسانها خواهد شد چنان که آن حضرت در ضمن خطبه‌ای در منزلگاه «بیضه» که برای سپاه حر ایراد کرد، فرمود: «و لکم فی اسوه؛ بر شما است که مرا اسوه قرار دهید و از من پیروی کنید.» [۳۴۳].

پاداش عظیم گریه بر مصایب امام حسین

در روایات متعددی پاداش بسیار برای گریه کنندگان به خاطر مصایب حسین علیه السلام و همچنین دربارهی مصایب سایر ائمه هدی علیهما السلام ذکر شده است، به عنوان نمونه: حضرت رضا علیه السلام روز اول محرم به پسر شیب فرمود: یابن شیب ان سرک ان تکون معنا فی الدرجات العلی من الجنان، فاحزن لحزننا، و افرح لفرحنا، و علیک بولایتنا، فلو ان رجلا تولی حجرا لحشره الله معه؛

ای پسر شیب! اگر خوش داری با ما در درجات عالی بهشت باشی، برای حزن ما، محزون باش و برای شادی ما شادی باش و بر تو باد به ولایت و دوستی ما، هر گاه شخصی، سنگی را دوست بدارد خداوند او را با آن محشور گرداند. [۳۴۴]. و در یکی از دعاهایی که منسوب به حضرت امام مهدی (عج) [صفحه ۲۹۳] است آمده: اللهم ان شیعتنا خلقوا من شعاع انوارنا و بقیة طینتنا و ادخلهم الجنة، و زحزهم عن النار...؛ پروردگارا شیعیان ما از پرتو انوار ما و بقیه‌ی طینت و خوی ما آفریده شده‌اند... آنها را وارد بهشت کن و از آتش دوزخ دور نما.... [۳۴۵]. و در زیارت ناحیه‌ی مقدسه آمده: امام زمان علیه السلام خطاب به امام حسین علیه السلام عرض می‌کند: «شب و روز برایت ندبه می‌کنم و به جای اشک خون گریه می‌نمایم». [۳۴۶]. و پیامبر صلی الله علیه و آله به فاطمه علیها السلام فرمود: کل عین باکیه یوم القيامة الا عین بکت علی مصاب الحسین فانها ضاحكة مستبشرة بنعیم الجنة؛ هر چشمی در روز قیامت، گریان است جز چشمی که برای مصایب حسین علیه السلام گریه کرده، چنین کسی خندان و خوشحال به نعمتهای بهشتی است. [۳۴۷]. و مطابق حدیث معروف: «من بکی او ابکی او تباکي و جبت له [صفحه ۲۹۴] الجنة؛ کسی که برای حسین علیه السلام گریه کند، یا دیگران را بگریاند و یا خود را شبیه گریه کنندگان در آورد، بهشت بر او واجب است». [۳۴۸]. امام صادق علیه السلام فرمود: «لکل سر ثواب الا- الدمعة فینا؛ برای هر مصیبتی که بر آن صبر گردد و پوشیده شود پاداش است، جز گریه‌ی بر ما». (که بی‌صبری و گریه با صدای بلند مطلوب است). [۳۴۹]. جالب اینکه شخصی به نام «جعفر به عفان» اشعاری در سوگواری امام حسین علیه السلام سروده بود، به حضور امام صادق علیه السلام رفت، حضرت احترام شایانی به او کرد و او را نزدش نشانید و فرمود: «شنیده‌ام درباره‌ی حسین علیه السلام اشعار خوبی گفته‌ای؟» عرض کرد: آری، فرمود: بخوان. او اشعار خود را خواند و امام و حاضران گریه کردند و اشک از گونه‌های امام صادق علیه السلام سرازیر بود، آنگاه فرمود: «ای جعفر، سوگند به خدا، فرشتگان مقرب خدا در اینجا شاهد بودند و سخن تو را در مورد حسین علیه السلام شنیدند و بیش از ما گریستند و خداوند در همین ساعت بهشت را بر تو واجب ساخت و تو را آمرزید.» سپس فرمود: «ای جعفر! آیا بر اشعارت نمی‌افزایی؟ او عرض کرد، می‌افزایم، فرمود: «هر کس شعری در مرثیه‌ی حسین علیه السلام بگوید و گریه کند و بگریاند خداوند بهشت را بر او واجب کرده و او را می‌آمرزد.» [۳۵۰]. [صفحه ۲۹۵]

بحثی کوتاه درباره‌ی فلسفه‌ی عزاداری

اینک این سؤال مطرح می‌شود که این گریه چگونه آن همه پاداش دارد؟ در ضمن انگیزه‌ی حفظ شعائر حسینی که سفارش بسیار شده و می‌شود چیست؟ و گاهی می‌پرسند: «حسین علیه السلام در حقیقت پیروز شده، بنابراین به جای سوگواری باید جشن گرفت؟» پاسخ: سوگواری و گریه دارای انواع و اقسامی است مانند: گریه‌ی شوق، گریه‌ی تنفر، گریه‌ی عاطفی، گریه‌ی هدفدار، گریه‌ی آمیخته با فریاد و شعار و حرکت بخش و گریه‌ی ذلت و شکست. آنچه ناپسند و مذموم است، گریه‌ی ذلت و عجز است که حکایت از ناتوانی و سستی و شکست کند، ولی اگر گریه، گریه‌ی شوق یا عاطفی یا هدفدار یا شعار یا اظهار تنفر و فریاد بر ضد ظالم و موجب بیداری و تحریک احساسات مردم بر ضد ستمگر گردد، چنین گریه‌ای یک نوع امر معروف و نهی از منکر است. و گریه به عنوان تنفر از ظالم نه تنها اشکال ندارد بلکه یک نوع مبارزه و به حرکت درآوردن مردم بر ضد ظالم است و خشم شدید علیه او می‌باشد. [صفحه ۲۹۶] سوگواریها، سینه‌زنی، زنجیرزنی، برداشتن پرچمها و... (در صورتی که آلات لهو در آن نباشد) در حقیقت یک متینگ کامل، نشأت گرفته از احساسات و عواطف مقدس و پرشور مردم و فریاد عمیق قلبی با تمام وجود آنها، بر ضد ستمگر است و در واقع یادآوری صحنه‌ی عاشورای خونین، پیام‌آور مکتب امام حسین علیه السلام می‌باشد، که هر سال در محرم و عاشورا اربعین و روزهای دیگر انجام می‌گیرد. با توجه به اینکه: پیکار حسینیان با یزیدیان، پیکار دو قدرت طلب برای دنیا نبود، بلکه پیکار دو فکر و دو مکتب بود، امام حسین علیه السلام به خاطر مکتب اسلام و امر به معروف و نهی از منکر پا خاست و به همین

جهت حسین علیه السلام فراموش نمی‌شود. بنابراین باید با دلیل و منطق و با به جوش و خروش آوردن احساسات پاک مذهبی مردم که در پرتو گریه، و سوگواری پیام آور بدست می‌آید، مکتب و مرام او را زنده کرد و بر اعماق جان ثبت نمود. گریه‌ی حضرت زینب علیها السلام و اهل بیت علیهم السلام گریه‌ی عاطفی و گریه‌ی پیام آور و اظهار تنفر از دستگاه ظلم تا ابدیت بود و چنین گریه‌ای شعار کوبنده و سوزنده و ویرانگر کاخ ستمگران است و دشمن را به لرزه درمی‌آورد، آری به قول شاعر خطاب به حسین علیه السلام: آنچه بر ملت اسلام، حیاتی بخشید جنبش عاطفه و نهضت خونین تو بود [صفحه ۲۹۷] حضرت سکینه دختر امام حسین علیه السلام می‌گوید: در روز یازدهم محرم (کنار بدن پاره پاره شهدای کربلا) از پدرم شنیدم فرمود: شیعتی ما ان شربتم عذب ماء فاذکرونی او سمعتم بغریب او شهید فاندونیعی: «ای پیروان من هرگاه آب خوشگوار نوشیدند، مرا یاد کنید، یا وقتی که درباره‌ی غریب یا شهید (سخنی) شنیدید برای (مصیبت) من، آه و ناله کنید.» [۳۵۱]. این مطالب همه برای آن است که: حسین، الگو قرار گیرد و همواره این الگو پیروی گردد و چنین کاری با کمک عواطف و احساسات، کامل می‌گردد تا محبت حسین علیه السلام آمیخته با احساس و تمام وجود، در دلها جای گیرد.

امام حسین سردار شهیدان تمام جهان

شخصی از امام صادق علیه السلام پرسید: با اینکه امام حسین علیه السلام سیدالشهداء (سرور و سردار شهیدان) است، چرا به حضرت حمزه علیه السلام سیدالشهداء می‌گویند؟ امام در پاسخ فرمود: «حمزه علیه السلام سیدالشهداء تمام مردم غیر از معصومین علیه السلام است، ولی امام حسین علیه السلام سیدالشهداء تمام عالم از معصومین و غیر معصومین علیه السلام می‌باشد.» [۳۵۲]. [صفحه ۲۹۸]

گفتار بزرگان در نیکوداشت همیشگی خاطره‌ی عاشورا

۱- راحل فقید، امام خمینی رهبر عالیقدر و مرجع عظیم الشان (قدس سره) در کتاب کشف الاسرار [۳۵۳] چنین می‌فرماید: «... کسی که شعارهای خدایی را که عبادت است، احترام کند از پرهیزکاری قلب او است.» (حج / ۲۳) دل نورانی، پاکیزه که خدا را بزرگ می‌شمارد، شعار خدایی را بزرگ می‌شمارد و بزرگترین تعظیم شعائر الهی آن است که جایگاه مرقد او با عظمت و محل عبادت خدا، مورد رغبت و آردین و جلب قلوب آنها می‌شود، در این محلهای محترم همه می‌دانیم و می‌دانید که در هر روز صدها هزار مسلم پاک به عبادت خدا و مدح و ستایش او و نماز و نیاز به درگاه مقدس او اشتغال دارند.... خدای عالم چون دید بنای دین را ماجراجویان صدر اول، متزلزل کردند و جز چند نفر معدودی بجا نماند، حسین بن علی علیه السلام را برانگیخت و با جانفشانی و فداکاری، ملت را بیدار کرد و ثواب بسیار برای عزاداران او مقرر فرمود، تا مردم را بیدار نگه دارند و نگذارند اساس کربلا که پایه‌اش بر بنیان کندن پایه‌های ظلم و جور سوق مردم به توحید و عدالت بود کهنه شود، با این حال لازم است که برای عزاداری که شالوده‌اش بر این اساس ریخته شده، چنین ثوابهایی مقرر شود که مردم با هر فشار و سختی که هست، از آن دست [صفحه ۲۹۹] برندارند و گرنه با سرعت برق، زحمتهای حسین بن علی علیه السلام را هم پایمال می‌کردند، که با پایمال کردن آن زحمتهای پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله و کوششهای که برای تأسیس اساس تشیع کرده نیز به هدر می‌رفت و در مقابل سودی که از این عمل به دست آمده و می‌آید بقاء دین حق و اساس تشیع است... و با توجه به وضع شیعه در آن زمان و فشارهای گوناگون از مخالفان علی بن ابیطالب علیه السلام و پیروان او قیمت این عمل بیش از آن است که به تصور ما آید و خدای جهان برای آنها ثوابها و مرزدهایی تهیه فرموده که هیچ چشمی ندیده و گوشی نشنیده و این کمال عدالت است.» [۳۵۴]. امام خمینی قدس سره در ۲۰ تیر ۱۳۵۸ شمسی چنین فرمود: «سیدالشهداء علیه السلام به دادن اسلام رسید، سیدالشهداء اسلام را نجات داد، روضه‌ی امام حسین علیه السلام برای حفظ مکتب امام حسین علیه السلام است، آن کسانی که می‌گویند: روضه‌ی سیدالشهداء چه بوده است؟ نمی‌دانند یعنی چه؟ این

گریه‌ها حفظ کرده است، الان ۱۴۰۰ سال است که با این منبرها و با این روضه‌ها و با این مصیبت‌ها، ما را حفظ کرده‌اند. حرف سیدالشهداء، حرف روز است حرف روز را سیدالشهداء، آورده است، به ماها داده است، هر مکتبی هیاو می‌خواهد باید پایش سینه بزنند. [۳۵۵]. [صفحه ۳۰۰]

فرازی از گفتار امام خمینی پیرامون بزرگداشت عزاداری

ملت ما قدر این مجالس را بدانند، مجالسی است که زنده نگه می‌دارد ملت‌ها را در ایام عاشورا زیاد و زیاده‌تر و در سایر ایام هم غیر آن ایام متبرکه، هفته‌هاست و جنبش‌های این طوری هست. اگر بعد سیاسی اینها را اینها بفهمند، همان غریزه‌ها هم مجلس بپا می‌کنند و عزاداری می‌کنند، اگر چنانچه ملت را بخواهند و کشور خودشان را بخواهند. من امیدوارم که هر چه بیشتر و هر چه بهتر این مجالس برپا باشد و از خطبای بزرگ تا آن نوحه‌خوان در این تأثیر دارد. آن که ایستاده پای منبر چند شعر می‌گوید و چند شعر می‌خواند با آن که در منبر است و خطیب است، اینها هر دو در این مسأله تأثیر دارند تأثیر طبیعی دارند، اگر چه خود بعضی اشخاص هم ندانند دارند چه می‌کنند، من حیث لا یشعر. تقریباً ما به این مرتبه رسیده‌ایم که ملت ما یکدفعه یک انقلابی کرد و یک انفجاری درش حاصل شد که نظیر آن در هیچ جا نبود. یک ملتی که همه چیزش وابسته بود و این رژیم سابق همه چیز این را از دست داده بود و همه شرافت انسانی این کشور را از دست داده بود و همه چیز ما را وابسته کرده بود، یکدفعه یک انفجاری حاصل شد که این انفجار در برکت همین مجالسی که همه کشور را، همه مردم را دور هم جمع می‌کرد و همه به یک نقطه نظر می‌کردند بود. این مسأله را باید آقایان خطبا و ائمه جماعت و ائمه جمعه، درست بیشتر از آنقدری که من می‌دانم، برای مردم تشریح کنند، تا اینکه گمان نکنند که ما یک ملت گریه هستیم. ما یک ملتی [صفحه ۳۰۱] هستیم که با همین گریه‌ها یک قدرت دو هزار و پانصد ساله را از بین بردیم. [۳۵۶].

بیانات امام خمینی در جمع گویندگان مذهبی

ملت ما از طفل شش ماهه تا پیرمرد هشتاد ساله را در راه خدا فدا کرد و این اقتداء به بزرگمرد تاریخ، حضرت سیدالشهداء علیها السلام است. حضرت سیدالشهداء علیها السلام به همه آموخت که در مقابل ظلم، در مقابل ستم، در مقابل حکومت جائز چه باید کرد. با اینکه از اول می‌دانست که در این راه که می‌رود راهی است که باید همه اصحاب خودش و خانواده خودش را فدا کند و این عزیزان اسلام را برای اسلام قربانی کند، لکن عاقبتش را هم می‌دانست. اگر نبود این نهضت، نهضت حسین علیه السلام، یزید و اتباع یزید اسلام را وارونه به مردم نشان می‌دادند و از اول، اینها اعتقاد به اسلام نداشتند و نسبت به اولیاء اسلام حقد و حسد داشتند. سیدالشهداء با این فداکاری که کرد علاوه بر اینکه آنها را به شکست رساند و اندکی که گذشت مردم متوجه شدند که چه غائله‌ای و چه مصیبتی وارد شد و همین مصیبت موجب به هم خوردن اوضاع بنی‌امیه شد، علاوه بر این، در طول تاریخ آموخت به همه که راه همین است. از قلت عدد نترسید، عدد کار پیش نمی‌برد، کیفیت اعداد، کیفیت جهاد اعداء مقابل اعداء آن [صفحه ۳۰۲] است که کار را پیش می‌برد. افراد ممکن است خیلی زیاد باشند، لکن در کیفیت ناقص باشند یا پوچ و افراد ممکن است کم باشند، لکن در کیفیت توانا باشند و سرافراز. قدرتهای بزرگ دنیا و آنهایی که در بلوک شرق و غرب هستند، با انقلاب ما دشمن باشند، گو اینکه همه رسانه‌های گروهی دنیا بر ضد این نهضت قلم‌فرسایی کنند و دروغ‌پردازی، آنچه حقیقت است روشن خواهد بود و روشن خواهد شد و آن روزی هم که حضرت سیدالشهداء را مظلوم شهید کردند، بعضی از اشخاصی که بودند، او را به اسم خارجی و اینکه در حکومت حق وقت، قیام کرده است، این طور معرفی کردند. لکن نور خدا می‌درخشد و خواهد درخشید و عالم را خواهد از نور پر کرد. تکلیف ما در آستانه شهر محرم الحرام چیست؟ تکلیف علمای اعلام و خطبای معظم در این شهر چیست؟

در این شهر محرم، تکلیف سایر قشرهای ملت چی هست؟ سیدالشهداء و اصحاب او و اهل بیت او آموختند تکلیف را، فداکاری در میدان، تبلیغ در خارج میدان. همان مقداری که فداکاری حضرت، ارزش پیش خدای تبارک و تعالی دارد و در پیشبرد نهضت حسین علیه السلام کمک کرده است، خطبه‌های حضرت سجاد علیه السلام و حضرت زینب علیها السلام هم به همان مقدار یا قریب آن مقدار تأثیر داشته است. آنها به ما فهماندند که در مقابل جائز، در مقابل حکومت جور نباید زنها بترسند و نباید مردها بترسند. در مقابل یزید، حضرت زینب علیها السلام ایستاد و آن را همچو تحقیر کرد که [صفحه ۳۰۳] بنی امیه در عمرشان همچو تحقیری نشنیده بودند و صحبت‌هایی که در بین راه و در کوفه و در شام و اینها کردند و منبری که حضرت سجاد علیه السلام رفت و واضح کرد به اینکه قضیه، قضیه مقابله غیر حق با حق نیست، یعنی ما را بد معرفی کرده‌اند، سیدالشهداء را می‌خواستند معرفی کنند که یک آدمی است که در مقابل حکومت وقت، خلیفه رسول الله صلی الله علیه و آله ایستاده است. حضرت سجاد علیه السلام این مطلب را در حضور جمع فاش کرد و حضرت زینب علیها السلام هم. امروز کشور ما هم به همین نحو است. تکلیف ماها را حضرت سیدالشهداء معلوم کرده است، در میدان جنگ از قلت عدد نترسید، از شهادت نترسید. هر مقدار که عظمت داشته باشد مقصود و ایده انسان، به همان مقدار باید تحمل زحمت بکند. ما باز درست نمی‌توانیم ادراک کنیم که حجم این پیروزی چقدر است. دنیا بعد خواهد ادراک کرد که این پیروزی ملت ایران چه حجمی دارد. به همانم حجمی که این پیروزی دارد و این مجاهدت همان حجمی را که دارد، که ازايش مصیبتها هم باید حجم‌شان زیاد باشد. ما نباید متوقع باشیم که همه قدرتها را از منافعشان در اینجا و انشاء الله در منطقه کوتاه کردیم و متوقع این باشیم که هیچ صدمه‌ای به ما وارد نمی‌شود. ما نباید متوقع باشیم که با این همه پیروزی، ما همین طور سالم خواهیم ماند. ما همین طور روزمره، همانطوری که سابق بوده حالا هم باید باشیم. تکلیف همه روحانیون، چه خطبایی که منبر تشریف می‌برند، یا ائمه جمعه و جماعت و هر [صفحه ۳۰۴] کس که با مردم سر و کار دارد و با آنها صحبت می‌کند، این است که وضعیت قیام حضرت سیدالشهداء علیه السلام را به مردم درست بفهماند که قیام برای چی بود، چه بود و با چه عده‌ای قیام شد و با تحمل چه مصایبی آن قیام به آخر رسید، که به آخر نخواهد رسید. این را باید همه گویندگان توجه بکنند و ما باید همه متوجه این معنا باشیم که اگر قیام حضرت سیدالشهداء علیه السلام نبود، امروز هم ما نمی‌توانستیم پیروز بشویم. تمام این وحدت کلمه‌ای که مبدأ پیروزی ما شد، برای خاطر این مجالس عزا و این مجالس سوگواری و این مجالس تبلیغ و ترویج اسلام شد. سید مظلومان یک وسیله‌ای فراهم کرد برای ملت که بدون اینکه زحمت باشد برای ملت، مردم مجتمعند. اسلام مساجد را سنگر قرار داد و وسیله شد از باب اینکه از همین مساجد، از همین جمعیتها، از همین جماعات، از همین جمعه‌ها و جماعات، همه اموری که اسلام را به پیش می‌برد و قیام را به پیش می‌برد مهیا باشد و بالخصوص حضرت سیدالشهداء علیه السلام از کار خودش به ما تعلیم کرد که در میدان وضع باید چه جور باشد و در خارج میدان وضع چه جور باشد و باید آنهایی که اهل مبارزه مسلحانه هستند چه جور مبارزه بکنند و باید آنهایی که در پشت جبهه هستند چطور تبلیغ بکنند. کیفیت مبارزه را، کیفیت اینکه مبارزه بین یک جمعیت کم با جمعیت زیاد باید چطور باشد، کیفیت اینکه قیام در مقابل یک حکومت قلدری که همه جا را در دست دارد، با یک عده معدود باید چطور باشد، اینها چیزهایی است که حضرت [صفحه ۳۰۵] سیدالشهداء علیه السلام به ملت آموخته است و اهل بیت بزرگوار او و فرزندان عالی‌مقدار او هم فهماند که بعد از اینکه آن مصیبت واقع شد باید چه کرد، باید تسلیم شد؟ باید تخفیف در مجاهده قائل شد؟ یا باید همانطوری که زینب علیها السلام در دنباله‌ی آن مصیبت بزرگی که «تصغر عنده المصائب» ایستاد و در مقابل کفر و در مقابل زندقه صحبت کرد و هر جا موقع شد، مطلب را بیان کرد و حضرت علی بن الحسین علیه السلام با آن حال نقاهت، آنطور که شایسته است، تبلیغ کرد. شما آقایان روحانیون و همه روحانیونی که در کشور هستند همه مکلفند به اینکه این نعمت خدا را، این عطیه الهی را حفظ کنند و شکر این نعمت را برآورند و شکر به این است که تبلیغ کنند. آنچه که سیدالشهداء عمل کرد آن ایده‌ای که او داشت و آن راهی که او رفت و آن پیروزی که بعد از شهادت برای او

حاصل شد و برای اسلام حاصل شد، به مردم روشن کنند و بفهمانند به همه که مسأله مجاهده در راه اسلام آن است که او کرد. می‌دانست که با یک عده قلیل کمتر از صد نفر نمی‌شود مقابله با یک همچو ظالمی دارای همه چیز کرد. شما باید تبلیغ کنید آقا، محرم است، این محرم را زنده نگه دارید. ما هر چه داریم از این محرم است و از این مجالس. مجالس تبلیغ ما هم از محرم است، از این قتل سیدالشهداء علیه السلام است و شهادت اوست. ما باید به عمیق این شهادت و تأثیر این شهادت در عالم برسیم و توجه کنیم که تأثیر او امروز هم هست. اگر این مجالس وعظ و خطابه و عزاداری و اجتماعات سوگواری نبود، کشور ما پیروز [صفحه ۳۰۶] نمی‌شد. همه در تحت بیرق امام حسین علیه السلام قیام کردند. الان هم می‌بینید که در جبهه‌ها وقتی که نشان می‌دهند آنها را، همه با عشق امام حسین علیه السلام است که دارند جبهه‌ها را گرم نگه می‌دارند. لکن در این اجتماعاتی که در محرم و صفر می‌شود و در سایر اوقات، مبلغین عزیز و علمای اعلام و خطبای معظم باید مسائل روز را، مسائل سیاسی را، مسائل اجتماعی را و تکلیف مردم در یک همچو زمانی که گرفتار این همه دشمن ما هستیم معین کنند، به مردم و به کشور بفهمانند که ما در بین راه هستیم و باید تا آخر راه انشاءالله بروم. ما با این ترتیبی که تاکنون بوده است کشور ما و افراد کشور ما بحمدالله حاضر بودند، با این ترتیب اگر پیش برویم، آخر کارمان به پیروزی مطلق می‌رسد، لیکن نباید سست بشویم. این کشور ما که قیام کرد، از اول هم که قیام کرد جمهوری اسلامی و استقلال کامل و نه شرقی و نه غربی را اعلام به دنیا کرد و از اول اعلام کرد به دنیا که ما نه تحت حمایت آمریکا و نه تحت حمایت شوروی و نه تحت حمایت هیچ قدرتی نیستیم. ما ایم و تحت عنایات خدای تبارک و تعالی و پرچم توحید که همان پرچم امام حسین علیه السلام است. وقتی این اعلام را شما به دنیا کردید و معلوم است پشت سر این اعلام، دنیا بر ضد شما خواهند قیام کرد. از اول باید توجه به این معنا بکنید که ما هم همانطوری که سیدالشهداء علیه السلام در مقابل آن همه جمعیت و آن همه اسلحه‌ای که آنها داشتند قیام کرد تا شهید شد، ما هم همین طور، ما هم برای شهادت [صفحه ۳۰۷] حاضریم. الان هم می‌بینید که در عین حالی که عده‌ای از بزرگان جمعه را از بین بردند، آنهایی که الان هستند، تمام با روی گشاده اعلام می‌کنند تا مرز شهادت، این پست را داریم و حاضریم و همه باید این طور باشند. [۳۵۷].

سخن سیدالسالکین قاضی طباطبائی

۲- علامه طباطبائی صاحب کتاب تفسیر المیزان فرمود: مرحوم سیدالسالکین، عارف وارسته آقای سید علی قاضی (قدس سره) فرمود: «هنگام مکاشفه، برای من روشن و آشکار شد که مظهر رحمت کلیه الهیه، در عالم هستی، وجود مقدس حضرت سیدالشهداء ابا عبدالله الحسین علیه السلام است، و باب آن حضرت، و پیشکارش، سقای کربلا، سرحلقه‌ی ارباب وفا، باب الحوائج الی الله ابوالفضل العباس، صلوات الله و سلامه علیه است.» [۳۵۸].

گفتار ابن ابی‌الحدید، پیرامون عظمت نهضت حسین

۳- ابن ابی‌الحدید دانشمند محقق و معروف و بزرگ اهل تسنن [۳۵۹] [صفحه ۳۰۸] در کتاب نهج‌البلاغه‌ی خود ذیل خطبه‌ی ۵۱، فصلی درباره‌ی «اباء الضیم» (یعنی کسانی که زیر بار ذلت نرفتند) گشوده و در آغاز می‌گوید: «بزرگ و رئیس تمام افرادی که چنین صفتی داشتند، حسین بن علی علیه السلام است که به او و اصحابش در کربلا- امان دادند، ولی چون آن امان، خواری و ذلت، به دنبال داشت، نپذیرفت و تن به شهادت داد و از سخنان او است که فرزندش زین‌العابدین علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: الا ان الدعی بن الدعی قد خیرنا بین اثین: السله والذله و هیهات منا الذله، یأبی الله و رسوله والمؤمنون و حجور طابت، و حجز طهرت، و انوف حمیه و نفوس ابیه؛ آگاه باشید ناپاک، فرزند زن کثیف و ناپاک، ما را در میان دو چیز، مخیر ساخت: کشته شدن و یا زیر بار ذلت رفتن را، ذلت از ما دور است، خدا و پیامبر و مؤمنان و دامنهای پاکی که ما را پرورش داده و روحهای بلند و باشهامتی که خدا

به ما عنایت کرده، ما را از تن دادن به این ننگ بازمی‌دارد. و به یکی از کسانی که با عمر سعد در کربلا بود، گفته شد وای بر تو، فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله را کشتید؟ [صفحه ۳۰۹] در پاسخ گفت: «این سخن را مگو اگر تو نیز جای ما بودی چنین می‌کردی، ما گروهی دیدیم: دست به شمشیر، همچون شیران خشمگین، از چپ و راست، سواران را درهم می‌شکستند و آماده‌ی مرگ بودند، امان یا رغبت در زندگی در دنیا در وجود آنها راه نداشت و نمی‌توانست بین آنها و دریاچه‌ی مرگ، فاصله اندازد، آنها یکی از دو چیز را می‌خواستند: یا پیروزی و دست یافتن به حکومت و یا شهادت، اگر ما کمی سست می‌آمدیم، همه را نابود می‌ساختند!» [۳۶۰].

نظریه‌ی گاندی و محمد علی جناح رهبران مصلح هند و پاکستان

۴- گاندی، رهبر اخلاقی و مصلح استعمارشکن هندوستان که به سال ۱۹۴۸ میلادی (۴۹ سال قبل) ترور شد و از دنیا رفت درباره‌ی امام حسین علیه‌السلام چنین می‌گوید: «من برای مردم هند، چیز تازه‌ای نیاوردم، فقط نتیجه‌ای که از مطالعات و تحقیقات درباره‌ی تاریخ زندگی قهرمانان کربلا به دست آورده بودم، ارمغان ملت هند کردم، اگر بخواهیم هند را نجات بدهیم، واجب است همان راهی را بپیماییم که حسین بن علی پیمود.» [۳۶۱]. ۵- محمدعلی جناح، آزادی‌خواه معروف جهان و مؤسس پاکستان گوید: «هیچ نمونه‌ای از شجاعت، بهتر از آنکه امام حسین علیه‌السلام [صفحه ۳۱۰] از لحاظ فداکاری و تهور، نشان داد، در عالم پیدا نمی‌شود، به عقیده‌ی من تمام مسلمانان باید از سرمشق این شهیدی که خود را در سرزمین عراق قربان کرد پیروی نماید.» [۳۶۲].

درسهای که نهضت امام حسین را به ما می‌آموزد

این کتاب که بیانگر دورنمایی از وقایع زندگی امام حسین علیه‌السلام است، به خصوص در مورد حرکت و نهضت کربلا، دارای پیامها و درسهای بسیاری است، که با مطالعه‌ی آن، به پیامها و درسها در ضمن برخوردهای گوناگون امام حسین علیه‌السلام آگاه می‌شویم. ولی از مجموع وقایع مربوط به آن حضرت و از جمع‌بندی و فاکتورگیری این حوادث، ۳۵ درس ذیل را به روشنی می‌آموزیم که پس از مقدمه زیر خاطرنشان می‌گردد. مقدمه‌ها اینکه حدود ۱۳۵۶ سال از حادثه‌ی کربلا- می‌گذرد، این حادثه همچنان زنده‌تر و گیراتر برای بشریت به خصوص مسلمانان آزاده باقی مانده است و این حادثه همچون یک موجی نیست که مدتی ایجاد شود و بعد از بین برود، بلکه «پیروزی خون بر شمشیر» است و به وجود آمده تا همیشه باشد و انسانها از برکات آن بهره‌مند گردند، چنانکه یکی از برکات آن در ایران، انقلاب اسلامی در ۲۲ بهمن [صفحه ۳۱۱] ۱۳۵۷ شمسی بود و به برکت آن، همچنان ادامه دارد: امامت، خطی است که دنباله‌ی خط نبوت است، پیامبران نیامده بودند که تنها به نصیحت مردم پردازند، اگر کار آنها تنها نصیحت اخلاقی (مثل شیوه‌ی پاپ و دنیای مسیحیت) بود آن همه از آنها کشته نمی‌شدند و آن همه به جنگ نمی‌کردند که قرآن در آیه‌ی ۱۴۶ سوره‌ی آل عمران می‌فرماید: «و کاین من نبی قاتل معه ربیون کثیرا فما وهنوا لما اصابهم فی سبیل الله و ما ضعفوا و ما استکانوا و الله یحب الصابرین؛ و چه بسیار پیامبرانی که مردان الهی فراوانی به همراه آنان، جنگ کردند، آنها هیچگاه در برابر آنچه در راه خدا به آنها می‌رسید، سست نشدند و ناتوان نگردیدند و تن به تسلیم ندادند و خداوند استقامت کنندگان را دوست دارد. و این مطلب در آیه‌ی ۲۱ آل عمران نیز آمده: آنجا که می‌خوانیم: ان الذین یکفرون بآیات الله و یقتلون النبیین بغیر حق و یقتلون الذین یأمرون بالقسط من الناس فبشرهم بعباد الیم؛ کسانی که نسبت به آیات خدا کفر می‌ورزند و پیامبران را به ناحق می‌کشند (و نیز) مردمی را که امر به عدالت می‌نمایند به قتل می‌رسانند، آنان را به مجازات دردناک بشارت ده. پیامبر صلی الله علیه و آله در ضمن گفتاری فرمود: بنی اسرائیل در آغاز روز، در یک ساعت چهل و سه پیامبر را کشتند، پس از کشتن آنها صد [صفحه ۳۱۲] و دوازده نفر از بندگان پارسای بنی اسرائیل قیام کردند و مردم را امر به معروف و نهی از منکر نمودند، بنی اسرائیل در

آخر همان روز، همه‌ی آن ۱۱۲ نفر را کشتند و خداوند در آیه‌ی فوق (آیه‌ی ۲۱ آل عمران) همین موضوع را یادآوری می‌کند. [۳۶۳]. و طبق روایات، قبل از پیامبران، نخستین کسی که قیام کرد و جنگید حضرت ابراهیم علیه‌السلام بود. [۳۶۴]. اینک می‌پرسیم اگر کار پیامبران، تنها نصیحت اخلاقی بوده، آن همه از آنها کشته نمی‌شدند و آنها جنگ نمی‌کردند. بلکه کار پیامبران این بود که «نظامهای باطل و انحرافی را از بین ببرند و نظام الهی را برقرار سازند. انحراف از این خط و نظام در بین مسلمانان در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله نبود، ولی پیش‌بینی می‌شد که بعد از او، پدید آید، از این رو پیامبر صلی الله علیه و آله از قیام حسین علیه‌السلام خبر می‌داد و آن را تأیید می‌کرد، تا همیشه حسینیان تاریخ، پاسدار و نگهبان نظام باشند، گرچه نتیجه این حرکت، شهادت باشد، باید از چنین شهادتی استقبال کرد. با توجه به اینکه: هدف حفظ خط نظام اسلام است، اما شهادت، هدف نیست، بلکه کوشش برای حفظ نظام گاهی نتیجه‌اش شهادت [صفحه ۳۱۳] است و گاهی رسیدن به حفظ نظام بدون شهادت. پس هدف امام حسین علیه‌السلام، خود قیام که از شاخه‌های بزرگ امر به معروف و نهی از منکر است بود. این مطلب کاملاً در سخنان امام حسین علیه‌السلام دیده می‌شود (چنانکه در فصل سوم بیان گردید). این گفتار به خوبی نشانگر همان مطلب است که گفتیم، که: «هرگاه طاغوتی یا افرادی موجب انحراف مردم از نظام اسلام شدند، باید در برابر آنها قیام کرد و ماهیت قیام امام حسین علیه‌السلام همین بود و همین ماهیت، باید سرمشق مسلمانان باشد.» و باید توجه داشت که: ما در زیارت عاشورا (که از امام باقر علیه‌السلام نقل شده) خطاب به حسین علیه‌السلام می‌گوییم: «یا ثار الله» (ای خونیهای خدا) و در فراز دیگر می‌خوانیم: «و ان یرزقنی طلب ثاری کم مع امام هدی ظاهر ناطق بالحق منکم؛ خداوند مطالبه خونیهای شما را همراه امام رهنمای ظاهر که ناطق به حق از جانب شما است به من روزی گرداند.» آیا انتقام‌گری از خون حسین علیه‌السلام جز این است که خط سرخ او ادامه یابد و ما کنار امام علیه‌السلام به حق، راه او را بپیماییم و با ستمگران و طاغوتیان بجنگیم؟ باز در این زیارتنامه می‌خوانیم: «و ثبت لی قدم صدق عندک مع السحین و اصحاب الحسین الذین بذلوا مهجهم دون الحسین علیه [صفحه ۳۱۴] السلام؛ خدایا گام راستین به من بده و این گام در پیشگاهت را در راه حسین علیه‌السلام استوار ساز و همچنین با اصحاب حسین علیه‌السلام که خون پاکشان را فدای راه حسین علیه‌السلام کردند.» و بالاخره در دعای زیارت عاشورا می‌خوانیم: «اللهم احینی حیاة محمد و آل محمد و امتی مماتهم و احشرنی فی زمرتهم و لا تفرق بینی و بینهم طرفه عین ابداء فی الدنیا و الاخره؛ خدایا مرا همچون شیوه‌ی زندگی محمد صلی الله علیه و آله و دودمان پاکش، زنده بدار و این چنین بمیران و مرا در دین آنان تا آخر عمر قرار بده و مرا هم صف آنها کن و هرگز در دنیا و آخرت به اندازه‌ی یک چشم به هم زدن، بین من و آنها جدایی نیفتد.» این فرازها همه و همه درسهای سازنده برای ما است که ما زندگی و مرگ خود را با زندگی و مرگ محمد صلی الله علیه و آله و آلش علیه‌السلام هماهنگ سازیم و به اندازه‌ی یک چشم به هم زدن از خط نظام آنها منحرف نگردیم. پس از این مقدمه، اینک نظر شما را به درسهای سی و پنج‌گانه زیر که می‌توان از عاشورای خونین حسین علیه‌السلام و حسینیان آموخت به طور خلاصه جلب می‌کنم: ۱- امر به معروف و نهی از منکر (که عامل اصلی قیام امام حسین علیه‌السلام بود). ۲- انتصار و کمک‌خواهی از مردم، برای بزرگداشت حق و نابودی باطل (و لیک گفتن به ندای هل من ناصر ینصرنی حسین علیه‌السلام). ۳- اتمام حجت، تا انسانها کورکورانه به دام نیفتند. [صفحه ۳۱۵] ۴- افشاگری بر ضد ظلم و ستمگران و صاحبان زر و زور. ۵- نگرهبانی جدی با تمام وجود از خط نظامهای الهی. ۶- تسلیم ظلم نشدن و بیعت نکردن با ظالم. ۷- استقامت و پیگیری و پایداری در راه حق. ۸- شجاعت و دوری از ترس (با توجه به اینکه یکی از عوامل بی‌وفایی مردم کوفه، ترس از لشکر یزید بود). ۹- شهادت‌طلبی و شهادت قهرمانانه در راه حق، تا آخرین نفس و آخرین رمق. ۱۰- نظم در امور (چنان که امام حسین علیه‌السلام با همان نفرت اندک، نظم خاصی در جنگیدن داشتند حتی خندق (سنگر) برای دفاع کردند و...). ۱۱- عدم توجه به نصیحتهای ظاهری افراد به ظاهر آراسته که توجه به عمق مفهوم قیام ندارند. ۱۲- ایمان و یقین و تسلیم و رضا به تقدیر الهی (که در امام حسین علیه‌السلام و یارانش چنانکه ذکر کردیم در سطح عالی وجود داشت) و تعهد و حفظ بیعت با امام علیه‌السلام تا سر حد

شهادت. ۱۳- دل نبستن به امور مادی دنیا، که پله‌ی نخستین آمادگی برای جنگیدن خالص و کامل است. ۱۴- تصدیق به اینکه مرگ شرافتمندانه، آغاز زندگی بزرگ و جاویدان است. ۱۵- باید برای کوبیدن طاغوتیان، از همه‌ی امکانات حتی از زن [صفحه ۳۱۶] و فرزند و بچه و نوجوان و پیر و جوان استفاده کرد. ۱۶- اصلاح جامعه‌ی مسلمین. ۱۷- گسترش دادن به قیام و جهانی کردن (چنانکه امام حسین علیه السلام قیامش را از مکه، مرکز جهانی اسلام آغاز کرد) و ارتباط دادن آن با قیام مهدی علیه السلام. ۱۸- توبه قهرمانانه و اینکه انسان می‌تواند حتی اگر مثل «حر» تا پرتگاه جهنم برود، باز گردد و توبه‌اش قبول می‌شود در صورتی که توبه حقیقی باشد در یک ساعت، فرماندهی یزیدی، فرماندهی حسینی گردد. ۱۹- توجه به «اهم و مهم» و انتخاب اهم (مهمتر) چنانکه امام حسین علیه السلام در روز هشتم ذیحجه، مناسک حج را رها کرد و به کار مهمتر که رفتن بسوی عراق باشد دست زد. ۲۰- توجه به امتحان الهی و ایستادگی در این راه. ۲۱- استقرار رابطه تنگاتنگ و محکم با خداوند بزرگ که موجب بالا رفتن سطح روحیه‌ی سلحشوری خواهد شد و اینکه امام حسین علیه السلام شب عاشورا به دعا و مناجات می‌پردازد و در روز عاشورا در سخت‌ترین شرایط نماز می‌خواند، برای این است که پیوندش با خدا برقرار گردد و در ضمن این دعاها موجب تسلی خاطر یاران شود. ۲۲- حفظ قانون الهی - چنانکه امام علیه السلام و یارانش هرگز در جنگ با دشمن از حریم قانون الهی تجاوز نکردند، نماز خواندند، آب را بر روی دشمن نبستند و تیرهای مسموم بسوی دشمن نیفکندند و تا دم مرگ از دستورهای خدا اطاعت نمودند. [صفحه ۳۱۷] ۲۳- هر وقت حق در حال سقوط قرار گرفت، باید قیام کرد هر چند قدرت مقابل، زیاد باشد. ۲۴- اخلاص و کار را تنها برای خدا انجام دادن چنانکه در بعضی از زیارتنامه‌های امام حسین علیه السلام می‌خوانیم: «عبدت الله مخلصاً؛ تو خدا را از روی اخلاص، پرستش کردی.» ۲۵- رعایت اصول اخلاق (چنانکه در اولین برخورد سپاه حسین علیه السلام با سپاه حر، امام علیه السلام دستور داد به تشنگان دشمن حتی به اسبهای آنان آب برسانند. ۲۶- امان‌نامه را رد کردن، مانند حضرت عباس علیه السلام و برادران مادریش و علی اکبر علیه السلام که پیروی از رهبر را مقدم داشتند و امان دشمن را با قاطعیت رد نمودند. ۲۷- ایثار - تا حدی که حضرت عباس علیه السلام کنار فرات، آب نیاشامید، با اینکه تشنه بود، به خاطر آنکه رهبرش امام حسین علیه السلام تشنه بود و امام حسین علیه السلام نخستین کسی را که از بنی‌هاشم بسوی میدان فرستاد علی اکبر علیه السلام جوان عزیزش بود و.... ۲۸- گریه و داد و فریاد بر سر دشمن و نفرین و اظهار تنفر بر دشمن، اما گریه پیام‌آور نه گریه ذلت، مانند گریه و فریاد بازماندگان امام حسین علیه السلام که پیام‌آور و فریاد شورش بر ضد دشمن بود. ۲۹- تفکر و اندیشه‌ی حساب و کتاب قیامت که موجب گرایش عده‌ای از سربازان عمر سعد به سپاه امام حسین علیه السلام شد. ۳۰- جهاد و پیکار با تمام ابعادش چنانکه در یکی از زیارتنامه‌های [صفحه ۳۱۸] امام حسین علیه السلام می‌خوانیم: «و جاهدت فی الله حق جهاده؛ تو در راه خدا، جهاد را آن گونه که سزاوار است با تمام ابعادش انجام دادی.» ۳۱- رساندن پیام شهیدان، که بازماندگان عاشورا، به خصوص حضرت امام سجاد علیه السلام و حضرت زینب علیها السلام در هر فرصت مناسبی پیام شهیدان را به مردم جهان رساندند. ۳۲- توکل و پیوند به خدا - که از سخنان امام حسین علیه السلام است: «انت ثقتی فی کل حال؛ خدایا تو در همه حال مایه‌ی اطمینان و آسایش دل من هستی» یعنی تا تو با من هستی، حضور دشمن هر قدر زیاد باشد مرا تکان نمی‌دهد و از تصمیم خود، متزلزل نمی‌کند. ۳۳- ذکر خدا و همواره با خدا سخن گفتن - چنانکه امام حسین علیه السلام چنین بود، حتی در سخت‌ترین شرایط مانند لحظه‌ی شهادت علی اکبر علیه السلام و علی اصغر علیه السلام و عبدالله بن حسن، به خدا متوجه و از او خواست، که رحمتش را از دشمن دریغ دارد. ۳۴- شکر و سپاس در هر حال، که امام حسین علیه السلام آخرین گفتارش با خدا، حمد و سپاس و شکر الهی بود. ۳۵- درس مقاومت تا آنجا که زینب علیها السلام وقتی که روز یازدهم، بدن پاره پاره‌ی امام حسین علیه السلام را دید، متوجه پیامبر صلی الله علیه و آله شد و گفت: «ای رسول خدا صلی الله علیه و آله! درود فرشتگان آسمان بر تو، این حسین تو است که در خون غلطیده...» سپس بهترین بهره‌برداری را در این موقع کرد، با دستش بدن امام علیه السلام را بلند کرد و گفت: خدایا این قربانی را از آل محمد قبول فرما.» [صفحه ۳۱۹] و در

مجلس ابن زیاد گفت: «جز خیر چیزی ندیدم» و به این ترتیب درس مقاومت و صبر انقلابی و اخلاص را به ما آموخت و بینی دشمنان را به خاک سیاه مالید. باید توجه داشت کاری که حسین علیه السلام انجام داد هنوز در دنیا واقع و انجام نشده است و کسی نمی‌تواند مثل او باشد، فقط می‌تواند درس‌هایی از روش او بیاموزد، به عبارت دیگر: امام حسین علیه السلام روی قله‌ی بسیار بلندی ایستاده و ما باید به همواره به سمت آن قله حرکت کنیم. این است معنای آنچه که در زیارت عاشورا می‌خوانیم: اللهم اجعل محیای محیا محمد و آل محمد و مماتى ممات محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله؛ خدایا زندگی مرا همچون شیوه‌ی زندگی محمد علیه السلام و آلش قرار بده، مرگم را نیز چنین کن. ای حسین! ای بسیار عزیز درگاه خدا، ای آفتاب جهانتاب و روشنی‌بخش انقلاب ناب توحیدی، اگر چه بر اثر کسالت، نتوانستم آن گونه که سزاوار است، در شأن تو یکی از هزار بگویم، این تقدیرنامه ناچیز را به قلم آوردم و این نوشتار ناچیز را از این ناقابل‌پذیر و از خدا بخواه مردم مسلمان به ماهیت قیام تو آگاه شوند و همه‌ی جهان را در پرتو آن تحت پرچم اسلام ناب درآورند. الحمد لله رب العالمین (پایان)

پاورقی

[۱] مجمع‌البیان، ج ۱۰، ص ۴۷۶، و این روش همچنان ادامه دارد تا زمینه‌سازی جهانی برای پیروزی مطلق حق بر باطل به رهبری حضرت قائم آل محمد (عج) به وجود آید.

[۲] نهج‌البلاغه حکمت ص ۳۷۴.

[۳] علامه شهید، آیت‌الله سید محمدباقر صدر فرزند آیت‌الله سید حیدر صدر در ۲۵ ذی‌قعدة ۱۳۵۳ هجری قمری در کاظمین دیده به جهان گشود، وی در دوران جوانی به مقام اجتهاد رسید و بیش از بیست و چهار کتاب ارزشمند در امور مختلف اسلامی تألیف نمود، او به پیروی از جدش امام حسین علیه السلام مرد مبارزه بود. به استناد نجف گفت: «با صراحت می‌گوییم که حکام بعث عراق مانند یزید بن معاویه هستند». این رادمرد سلحشور و علوی، سرانجام به دست حکام خودکامه‌ی بعث عراق، در شب ۱۹ فروردین ۱۳۵۹ شمسی در سن ۴۷ سالگی همراه خواهر دانشمندش «بنت‌الهدی» در زندان به شهادت رسید، مرقد شریفش کنار مرقد شریف مولی‌امیر مؤمنان علی (ع) در نجف اشرف است.

[۴] مقدمه‌ی «الفتاوی‌الواضحه» رساله‌ی شهید آیت‌الله صدر (قدس سره).

[۵] این کتاب در سال ۱۸۹۵ میلادی در لندن به زبان سریانی چاپ شده است و روایت فوق در صفحه‌ی ۵۱۴ و ۵۱۵ آن آمده است.

[۶] این سجده، سجده تکریم و شکر بود، تشکر از خداوند که موجودی به نام انسان دارای روح نورانی آفریده است.

[۷] علی‌والحاکمون، تألیف استاد محمد صادقی، ص ۵۳. وی در این صفحه می‌گوید: ما در این باره در کتاب «رسول الاسلام فی الکتاب السماویه» پنجاه و نه بشارت از پیامبران سابق درباره‌ی پیامبر اسلام محمد (ص) و علی (ع) و امام حسین (ع) و امام مهدی (ع) ذکر کرده‌ایم.

[۸] مناقب ابن مغازلی شافعی، ط اسلامیه، ص ۶۳، این روایت از طرق متعدد از ائمه‌ی اهلیت (ع) نیز نقل شده است (تفسیر نورالثقلین و مجمع‌البیان، ذیل آیه‌ی ۳۷ بقره).

[۹] در کتاب بحار، ج ۴۴، روایات بسیار به این عنوان تنظیم شده، به صفحه ۲۲۳ تا ۲۶۸ مراجعه شود.]

[۱۰] کشف‌الغمه، ج ۲، ص ۲۴۱.

[۱۱] بحار، ج ۴۴، ص ۲۴۳.

[۱۲] عیون‌الخبار الرضا (ع)، ج ۲، ص ۴۷.

- [۱۳] نظر به اینکه اسماء (همسر جعفر طیار) در این هنگام در حبشه بود، ظاهراً خدمتکار خانه‌ی زهرا (س) در این وقت «سلمی بنت عمیس» (همسر حضرت حمزه) بوده است.
- [۱۴] کافی، ج ۶، ص ۳۳.
- [۱۵] مناقب ابن مغازلی، ط اسلامی، ص ۳۷۹.
- [۱۶] بحار، ج ۴۴، ص ۱۸۲.
- [۱۷] مناقب آل ابیطالب، ج ۴، ص ۷۴ و ۷۵.
- [۱۸] چهارده معصوم عمادزاده، ص ۶۱۴.
- [۱۹] صحیح ترمذی، ج ۱۳، ص ۱۹۲، (و در طبع دیگر، ج ۵، ص ۳۲۲). نظیر این روایت در مناقب ابن مغازلی، ص ۳۷۵ آمده است.
- [۲۰] مسند احمد بن حنبل، ج ۱، ص ۷۷، مناقب ابن مغازلی، ص ۳۷۰.
- [۲۱] مناقب ابن مغازلی، ط اسلامی، ص ۳۷۷. - در این باره روایاتی با ذکر طرق سندشان در کتاب «سنتنا و سیرتنا» تألیف علامه امینی (ره) آمده است -.
- [۲۲] بحار، ج ۴۴، ص ۱۸۷ و ۱۹۴، مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۷۳ و ۷۵ به نقل از جامع ترمذی.
- [۲۳] همان مدرک، ص ۱۸۸.
- [۲۴] بحار، ج ۴۴، ص ۱۹۶.
- [۲۵] تاریخ خطیب، ج ۹، ص ۴۳۴. - شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۲، ص ۱۸۱- مناقب ابن مغازلی شافعی، ط اسلامی، ص ۴۸.
- [۲۶] مناقب ابن مغازلی، ص ۴۹.
- [۲۷] جامع‌الصغیر سیوطی، ج ۱، ص ۲۳۰ و مدارک دیگر در پاورقی مناقب ابن مغازلی، ص ۴۹.
- [۲۸] بحار، ج ۴۴، ص ۲۴۲ - نگارنده از بررسی تاریخ استشمام کرده که این کودک «عبدالله بن یقطر» بود که نامه‌رسان امام حسین (ع) بسوی کوفه شد و قبل از ورود به کربلا، توسط جلادان ابن زیاد به شهادت رسید. چرا که در شرح حال عبدالله می‌نویسند: در کودکی به حسین (ع) علاقه‌ی وافر داشت.
- [۲۹] همان مدرک، ص ۳۰۲.
- [۳۰] امالی صدوق، مطابق نقل ناسخ‌التواریخ امام حسین (ع) چاپ رحلی، ص ۳۱.
- [۳۱] بحار، ج ۴۴، ص ۲۴۲.
- [۳۲] سلام الله علیک یا ابا الریحانین، اوصیک بریحانیتی من الدنیا (ناسخ‌التواریخ، ص ۳۲).
- [۳۳] در این باره به شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۱۰ تا ۹۲ و احقاق الحق جلد دوم و درالمشور، ذیل آیه ۳۳ سوره احزاب و تفاسیر شیعه ذیل، همین آیه مراجعه شود.
- [۳۴] شرح این مطلب را در تفسیر نمونه ج ۱۷ ص ۲۸۷ تا ۳۰۵ بخوانید.
- [۳۵] فرائد السمطین، محمد حموینی شافعی، ج ۲، باب ۸.
- [۳۶] بحار، ج ۷، ص ۳۳۱.
- [۳۷] بحار، ج ۴۵، ص ۱۳۸.
- [۳۸] عیون اخبارالرضا، طبق نقل ناسخ‌التواریخ امام حسین (ع) ص ۲۲.

- [۳۹] همان مدرک.
- [۴۰] کسی که به طاغوت کافر شود و به خدا ایمان آورد «فقد استمسک بالعروة الوثقی»: «به دستگیری محکمی دست یافته است» (بقره، آیه ۲۵۶).
- [۴۱] مدرک قبل.
- [۴۲] سنن ترمذی، ج ۵، ص ۳۲۴.
- [۴۳] کمال الدین صدوق، ص ۱۵۴، بحار، ج ۳۶، ص ۲۰۵.
- [۴۴] الاصابه، ج ۱۱، ص ۳۳.
- [۴۵] فتح الباری ج ۷، ص ۷۵.
- [۴۶] تاریخ ابن عساکر، ج ۴، ص ۲۰۷، ذخائر طبری، ص ۱۳۲.
- [۴۷] مناقب ابن مغزلی، ص ۳۷۷.
- [۴۸] مجمع البیان، ج ۱، ص ۴۰۴.
- [۴۹] مناقب ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۴۰۳.
- [۵۰] بحار، ج ۴۴، ص ۱۸۹.
- [۵۱] مناقب ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۳۸۴.
- [۵۲] مفاتیح الجنان، زیارت وارث.
- [۵۳] کحل البصر از: محدث قمی، ص ۱۹۴.
- [۵۴] اقتباس از احتجاج طبرسی، ج ۲، ص ۱۳ و ۱۴ - الاصابه، ج ۱، ص ۳۳۳.
- [۵۵] بحار، ج ۴۴، ص ۱۹۷ - نظیر این داستان در مورد امام حسن (ع) نیز نقل شده است (مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۱۰۰).
- [۵۶] الغدیر، ج ۸، ص ۳۰۱، (به نقل از مدارک متعدد اهل تسنن) - بحار، ج ۲۲، ص ۴۳۶.
- [۵۷] الاصابه، ج ۱، ص ۳۳۳.
- [۵۸] مناقب ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۱۶۷.
- [۵۹] مدرک قبل، ص ۱۶۷.
- [۶۰] منهاج الدموغ، ص ۲۵۹ - مطابق نقل دیگر، همین اعتراض، به حضرت علی (ع) شد، آن حضرت فرمود: «حسن و حسین دو چشم من هستند ولی محمد حنفیه دو دست من و من به وسیله‌ی دستهایم از چشمهایم دفاع می‌کنم.» (شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۲۴۴ و ج ۲، ص ۳۳۴).
- [۶۱] بحار، ج ۴۴، ص ۱۸۷.
- [۶۲] به گفته‌ی بعضی با پنج زن، که یکی از آنها از دودمان قضاعی بود، اما از او دارای یک پسر به نام جعفر گردید (ترجمه ارشاد مفید، ج ۲، ص ۱۳۷).
- [۶۳] کشف الغمه، ج ۲، ص ۲۱۴.
- [۶۴] همان مدرک، ص ۲۱۴.
- [۶۵] بحار، ج ۴۵، ص ۵۱۱.
- [۶۶] ریاحین الشریعه، ج ۳، ص ۲۵۷ و ۲۵۸.
- [۶۷] بحار، ج ۴۴، ص ۱ و ۲۰.

- [۶۸] الغدير، ج ۸، ص ۲۸۶.
- [۶۹] سفینه البحار، ج ۱، ص ۲۹۳.
- [۷۰] تتمه المنتهى، ص ۵۳.
- [۷۱] سفینه البحار، ج ۱، ص ۴۸۲.
- [۷۲] نهج البلاغه صبحی صالح، خطبه ۷۳.
- [۷۳] مناقب ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۱۶۷.
- [۷۴] مریم، ۹۶.
- [۷۵] مریم، ۹۷.
- [۷۶] بحار، ج ۴۴، ص ۲۱۱.
- [۷۷] کافی، ج ۶، ص ۱۹، (باب الاسماء والکنی، حدیث ۷).
- [۷۸] تتمه المنتهى، ص ۵۴.
- [۷۹] بحار، ج ۴۴، ص ۲۱۲.
- [۸۰] سفینه البحار، ج ۲، ص ۵۳۶.
- [۸۱] بحار، ج ۴۴، ص ۲۰۶ - مناقب آل ابیطالب، ج ۴، ص ۶۷ - احتجاج طبرسی، ج ۲، ص ۲۳.
- [۸۲] بحار ج ۷، ص ۴۴، ص ۱۹۱.
- [۸۳] بحار، ج ۴۴، ص ۲۰۷ - مناقب آل ابیطالب، ج ۴، ص ۳۸ تا ۴۱، به طور تلخیص.
- [۸۴] نهج البلاغه صبحی صالح، خطبه ۷۳.
- [۸۵] شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ذیل خطبه ۷۳.
- [۸۶] ظاهرا اشاره به پیمان و صلح امام حسن (ع) با توجه به شرایطش می باشد.
- [۸۷] بحار، ج ۴۴، ص ۲۱۲ تا ۲۱۴ - احتجاج طبرسی، ج ۲، ص ۲۰.
- [۸۸] همان مدرک.
- [۸۹] احتجاج طبرسی، ج ۲، ص ۱۸ و ۱۹.
- [۹۰] اقتباس از احتجاج طبرسی، ج ۲، ص ۱۹ و ۲۰ - با توجه ابه اینکه حجر و یارانش در شعبان سال ۵۰ یا ۵۱ یا ۵۳ هجری به شهادت رسیده اند، و امام حسن (ع) در صفر سال ۵۰ شهید شد نتیجه می گیریم که اعتراضات امام حسین (ع) به معاویه در مورد حجر و... در عصر آغاز امامتش بوده است.
- [۹۱] اعیان الشیعه، ط قدیم، ج ۲۰، ص ۲۱۰.
- [۹۲] همان مدرک - صلح الحسن شیخ راضی، ص ۳۳۸ - رجال نجاشی، ص ۳۰۶.
- [۹۳] مرآة المعارف، ج ۱، ص ۲۳۸.
- [۹۴] مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۲۱۷.
- [۹۵] تتمه المنتهى، ص ۲۵.
- [۹۶] مدرک قبل، ص ۳۵.
- [۹۷] کامل بهایی، باب ۲۷، فصل ۱۶، ص ۴۵۶.
- [۹۸] بحار، ج ۴۴، ص ۳۱۱.

- [۹۹] ارشاد مفید، ص ۱۸۲.]
- [۱۰۰] لهوف سید بن طاووس، ص ۱۷ و ۱۸.
- [۱۰۱] ارشاد مفید، ص ۱۸۳.
- [۱۰۲] بحار، ج ۴۴، ص ۳۲۶.
- [۱۰۳] همان مدرک، ص ۳۲۷.
- [۱۰۴] همان مدرک، ص ۳۲۸.
- [۱۰۵] روایاتی نقل شده که هنگام خروج امام و یارانش از مدینه، گروههایی از فرشتگان مسلح به حضور حضرت آمدند و تقاضا کردند که ما آماده‌ی کمک به تو هستیم. همچنین گروههایی از جنیان مسلمان به کمک آمدند، امام لقای خدا را که در آن عزت اسلام بود خواست. (در این باره به بحار، ج ۴۴، ص ۳۳۰ و ۳۳۱ مراجعه کنید.).
- [۱۰۶] لهوف سید بن طاووس، ص ۵۵ - این حدیث به خوبی دلالت دارد که امام (ع) هنگام حرکت از مکه، می‌دانست که کشته می‌شود.
- [۱۰۷] بصائر الدرجات، ص ۴۸۱ - دلائل الامامه طبری، ص ۷۷.
- [۱۰۸] خرائج الراوندی، ص ۲۶ - عیون المعجزات سید مرتضی، مطابق نقل اثبأ الهداء، ج ۵، ص ۲۰۱.
- [۱۰۹] تاریخ طبری، ط لیدن، ج ۷، ص ۲۷۳.
- [۱۱۰] ترجمه ارشاد مفید، ج ۲، ص ۷۰.
- [۱۱۱] لهوف سید بن طاووس، ص ۶۲ - مقتل الحسین علیه السلام مقرر، ص ۱۹۰ - مثير الاحزان، ص ۸۹ - تاریخ طبری، ج ۶، ص ۱۷۷.
- [۱۱۲] لهوف سید بن طاووس، ص ۵۲ و ۵۳.
- [۱۱۳] تاریخ طبری، ج ۶، ص ۲۱۸ - کامل ابن اثیر ج ۴، ص ۱۶.
- [۱۱۴] مثير الاحزان ابن نما، ص ۲۱.
- [۱۱۵] مقتل الحسین مقرر، ص ۲۲۰.
- [۱۱۶] ارشاد مفید، ص ۲۰۴ - بحار، ج ۴۴، ص ۳۷۳.
- [۱۱۷] لهوف سید بن طاووس، ص ۳۱.
- [۱۱۸] مقتل الحسین مقرر، ص ۲۱۰ - مقتل خوارزمی ج ۱، ص ۲۲۳.
- [۱۱۹] بنابراین عقیل (ع) پدر ده شهید است (تذکره الشهداء ملا حبیب کاشانی، ص ۱۴۶).
- [۱۲۰] منتهی الامال، ج ۱، ص ۲۳۱ - فرسان الهیجاء، ج ۲، ص ۶۷.
- [۱۲۱] معالی السبطين، ج ۲، ص ۲۲۷.
- [۱۲۲] انی باعث الیکم اخی و ابن عمی و ثقتی من اهلیتی مسلم بن عقیل....
- [۱۲۳] تذکره الخواص، ص ۱۳۸ - تاریخ طبری، ج ۶، ص ۲۱۱.
- [۱۲۴] مناقب ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۳۱۰ - تاریخ ابن نما، ص ۱۱.
- [۱۲۵] اقتباس از مقتل الحسین مقرر، ص ۱۵۸ تا ۱۷۸ - فرسان الهیجاء، ج ۲، ص ۷۰ تا ۱۰۶ - شرح زندگی حضرت مسلم (ع) را در کتاب «مسلم بن عقیل، پیش‌تاز شهیدان کربلا» (یکی از تألیفات نگارنده) بخوانید.
- [۱۲۶] همان مدرک.

- [۱۲۷] سلیمان بن سرد خزاعی، حبیب بن مظاهر، از سران هسته‌ی مرکزی انقلاب بودند، که برای امام حسین علیه‌السلام نامه می‌نوشتند.
- [۱۲۸] مرحوم محقق مامقانی می‌نویسد: «ابن زیاد در رابطه با حضرت مسلم (ع) تعداد ۴۵۰۰ نفر از آزاد مردان (مانند: مختار، سلیمان بن سرد، ابراهیم پر مالک اشتر) را دستگیر و زندانی کرد، اینکه از ابن اثیر نقل شده: آنها از ترس جان خود به حمایت از حضرت امام حسین علیه‌السلام نشتافتند و بعدها پشیمان شده و به رهبری «سلیمان بن سرد خزاعی» به عنوان «تواین» قیام کردند، صحیح نیست.» (تنقیح‌المقال، ج ۲، ص ۶۳).
- [۱۲۹] مقتل‌الحسین مقرر، ص ۲۰۴.
- [۱۳۰] احزاب - ۲۳.
- [۱۳۱] در تنظیم این فراز تاریخی از کتابهای زیر اقتباس و استفاده شده است: قاموس الرجال، ج ۶ و ۷ - مقتل‌الحسین مقرر، ص ۲۱۸ و ۲۰۴ و ۲۲۰ و ۲۲۱ - تنقیح‌المقال مامقانی، ج ۲ - ارشاد مفید، ص ۱۹۰ و ۱۹۷ - سفیر‌الحسین (ع)، ص ۱۲۷.
- [۱۳۲] بحار، ج ۴۴، ص ۳۳۹ و ۳۴۰.
- [۱۳۳] مقتل‌الحسین مقرر، ص ۲۳۹ - مناقب ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۲۱۵.
- [۱۳۴] مقتل‌الحسین مقرر، ص ۲۱۳ - نفس‌المهموم، ص ۹۳.
- [۱۳۵] از حرکات انسانی حر، پیداست که رشته‌ای از انسانیت و عرق دینی در او بود و سرانجام همین رشته، او را نجات داد و روز عاشورا توبه کرد و جزء سپاه حسین (ع) گردید و با غلامان و برادرانش در راه آن حضرت به شهادت رسیدند.
- [۱۳۶] ارشاد مفید، ص ۲۰۶ - تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۲۵ - اعلام‌الوری، ص ۲۰۳.
- [۱۳۷] مقتل‌الحسین مقرر، ص ۲۱۶.
- [۱۳۸] عقر به معنی پی کردن است، چنانکه قوم گنهکار صالح (ع) ناقه و شتر صالح (ع) را پی کردند.
- [۱۳۹] بحار، ج ۴۴، ص ۸۳ - مقتل‌خوارزمی، ج ۱، ص ۱۳۷ - مطالب‌السؤل، ص ۷۵، فصول‌المهمه ص ۱۸۰.
- [۱۴۰] تفسیر قرطبی، ج ۸، ص ۸۹۵ - تفسیر المیزان، ذیل آیه.
- [۱۴۱] کشف‌الغمه، ج ۲، ص ۲۵۵ - ورود عمر سعد به کربلا روز سوم یا چهارم محرم بوده است (منهاج‌الدموع، ص ۲۹۲ و ۲۹۷).
- [۱۴۲] کشف‌الغمه، ج ۲، ص ۲۲۶.
- [۱۴۳] انوار‌الهیة، ص ۱۴۹.
- [۱۴۴] مقتل‌الحسین مقرر، ص ۲۵۹.
- [۱۴۵] اقتباس از مدرک قبل، ص ۲۶۰ تا ۲۶۲.
- [۱۴۶] بحار ج ۴۴، ص ۳۹۳ و ۳۹۴.
- [۱۴۷] مقتل‌الحسین مقرر، ص ۲۶۲ و ۲۶۳.
- [۱۴۸] نفس‌المهموم، ص ۱۱۹.
- [۱۴۹] البته در مورد تعداد یاران حسین (ع) مختلف نقل کرده‌اند بعضی ۳۲ سواره و ۴۰ پیاده و بعضی ۸۲ پیاده و بعضی ۶۰ پیاده و بعضی ۷۳ پیاده و بعضی ۴۵ سواره و حدود صد پیاده و بعضی هشتاد و هشت نفر و بعضی مطالب دیگر گفته‌اند، ولی قول اول مشهورتر است که از شیخ مفید در ارشاد و از علامه طبرسی در اعلام‌الوری نقل شده (مقتل‌الحسین مقرر، ص ۲۷۱) و بعضی معتقدند ۷۲ نفر از همراهان امام از مدینه آمده بودند یا از بنی‌هاشم بودند و در این راه بعدا سخن خواهیم گفت.
- [۱۵۰] در مورد تعداد سپاه دشمن نیز مختلف ذکر شده که کمتر از ۱۲ هزار نفر ذکر نشده است و قبلا خاطر نشان گردید.

- [۱۵۱] مقتل الحسین مقرر، ص ۲۷۵.
- [۱۵۲] این عبارت از نظر الفاظ در بعضی از مقاتل، به طور دیگر نقل شده است و در آخر گفتار آمده: والموت تحت ظلال السيوف احب الى من الذلة والبيعة لائن زياد و يزيد بن معاوية (منهاج الدموع، ص ۳۰۱).
- [۱۵۳] مقتل خوارزمي، ج ۲، ص ۷ و ۸.
- [۱۵۴] اعلام الوری، ص ۲۳۹ - امالی صدوق، ص ۱۰۶.
- [۱۵۵] بخشی از شرح حال آن حضرت و بعضی دیگر را بعدا خاطر نشان خواهیم کرد.
- [۱۵۶] احزاب، ۲۲ (تفسير صافي ذيل همین آیه) - بحار، ج ۴۵، ص ۱۵.
- [۱۵۷] تفسير نورالثقلين، ج ۴، ص ۲۵۹ - بنابراین نتیجه می گیریم که امام حسین (ع) در روز عاشورا آیهی مذکور را بیش از صد بار خوانده است.
- [۱۵۸] اقتباس از مقتل الحسین مقرر، ص ۲۸۶ تا ۳۳۱.
- [۱۵۹] بحار، ج ۴۵، ص ۷۳.
- [۱۶۰] بحار، ج ۴۴، ص ۵۰ - لهوف، ص ۱۱۹.
- [۱۶۱] اعيان الشيعه، ط جدید، ج ۱، ص ۱۶۰ - لهوف، ص ۱۲۸ - یادآوری این نکته که لازم است که امام حسین (ع) هنگام ظهر با یارانی که مانده بود، نماز ظهر خواند که این نماز در واقع پرشکوهترین نماز تایخ اسلام بوده است.
- [۱۶۲] معنی مصرع دوم ظاهرا این است «اگر انسان در ظاهر پیش مردم دنیاپرست شکست بخورد بهتر از آن است که زیر بار ظلم رفته و در نتیجه اهل جهنم شود» و این شبیه سخن علی (ع) در نامه‌ای به معاویه است که فرمود: «و ما علی المسلم من غضاضة من ان يكون مظلوما ما لم يكن شاكافا في دينه و لا مرتابا بيقته: این برای یک مسلمان نقص نیست که مظلوم واقع شود مادام که در دین خدا شک نکند و در یقینش، تردید ننماید» (نهج البلاغه، نامه‌ی ۲۸).
- [۱۶۳] معالی السبطين، ج ۱، ص ۴۶۴.
- [۱۶۴] بحار، ج ۴۵، ص ۵۱.
- [۱۶۵] بحار، ج ۴۵، ص ۵۲.
- [۱۶۶] همان مدرک، ص ۵۶.
- [۱۶۷] بحار، ج ۱۰۱، ص ۳۲۲.
- [۱۶۸] بحار، ج ۴۵، ص ۶۲.
- [۱۶۹] چنانکه در بحار، ج ۴۵، ص ۷۴ - از مسعودی در مروج الذهب نقل شده که امام حسین (ع) با همراهی هزار سواره و حدود صد مرد پیاده، وارد کربلا شد (و همراه آنها) با دشمن جنگید تا به شهادت رسید.
- [۱۷۰] ناسخ التواریخ امام حسین (ع) ط قدیم، ص ۲۶۶.
- [۱۷۱] همان مدرک، ص ۳۰۰ - بحار، ج ۴۵، ص ۶۵ تا ۷۳.
- [۱۷۲] فرسان الهیجاء، ج ۲، ص ۱۵۴.
- [۱۷۳] معالی السبطين، ج ۱، ص ۳۸۷.
- [۱۷۴] اعيان الشيعه، ط جدید، ج ۱، ص ۶۱۲ - ۶۱۰.
- [۱۷۵] فرسان الهیجاء، ج ۲، ص ۱۵۴.
- [۱۷۶] همان مدرک، ص ۱۵۵.

- [۱۷۷] چنانکه این مطلب در فرازی از زیارت ناحیه آمده است و در همین صفحه ذکر می‌شود.
- [۱۷۸] فرسان الهیجاء، ج ۲، ص ۱۵۸
- [۱۷۹] بحار، ج ۴۵، ص ۷۳.
- [۱۸۰] تاریخ طبری، ج ۶، ص ۲۳۶ - کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۳۴.
- [۱۸۱] اقتباس از مقتل الحسین مقرر، ص ۲۶۲ و ۲۶۳.
- [۱۸۲] سوره ی ۸۹ قرآن.
- [۱۸۳] بحار، ج ۴۴، ص ۲۱۹، حدیث ۸ و ۱۱.
- [۱۸۴] نفس المهموم، ص ۱۲۲.
- [۱۸۵] اسرار الشهاده، به نقل از مقتل الحسین مقرر، ص ۲۵۸.
- [۱۸۶] مقتل الحسین مقرر، ص ۲۵۸.
- [۱۸۷] بحار، ج ۴۵، ص ۳۰۶.
- [۱۸۸] فرسان الهیجاء، ص ۱۹۳.
- [۱۸۹] «ان للعباس عندالله تعالى منزله يغبطه بها جميع الشهداء يوم القيامة» - بحار، ج ۴۴، ص ۲۹۸ و ج ۴۵، ص ۳۹ تا ۴۲ - سفینه البحار ج ۲، ص ۱۵۵ - منتخب التواریخ، ص ۲۵۷.
- [۱۹۰] بحار، ج ۴۵، ص ۶۶.
- [۱۹۱] فرسان الهیجاء، ص ۹۸۸.
- [۱۹۲] مقتل الحسین، مقرر، ص ۱۱۲.
- [۱۹۳] روضه الشهداء ص ۳۳۷.
- [۱۹۴] فرسان الهیجاء، ص ۲۹۷، به نقل از ابوالفرج اصفهانی، نظر به اینکه علی اکبر نوهی دختری خواهر معاویه به نام میمونه بود (زیرا علی اکبر فرزند ام لیلی دختر میمونه بود) معاویه او را وارث سخاوت بنی امیه خواند.
- [۱۹۵] علی اکبر، ط نجف، ص ۷۲، فرسان الهیجاء، ص ۲۹۹ به نقل از ابو مخنف - تاریخ طبری، ط لیدن، ج ۷، ص ۳۰۶.
- [۱۹۶] بنابراین معاویه، دایی مادر علی اکبر (ع) بود.
- [۱۹۷] فرسان الهیجاء، ج ۱، ص ۲۹۷. به نقل از نامه‌ی دانشوران.
- [۱۹۸] تاریخ طبری، ج ۶، ص ۲۶۵ - مقتل الحسین مقرر، ص ۳۱۵.
- [۱۹۹] تلخیص از مقتل الحسین مقرر، ص ۳۰۸ تا ۳۱۵ (به نقل از مدارک متعدد).
- [۲۰۰] بحار، ج ۴۵، ص ۶۵.
- [۲۰۱] ناسخ التواریخ امام حسین، ط قدیم ص ۲۷۱ - ولی عالم بزرگوار شیخ مفید (متوفی ۴۱۳ ه. ق) فرموده است که امام حسن (ع) هفت پسر و هفت دختر داشته است. بنابراین همه‌ی پسران امام حسن (ع) در کربلا حضور داشتند. (ارشاد مفید).
- [۲۰۲] ترجمه لهوف. ص ۱۴۵.
- [۲۰۳] فرسان الهیجاء، ج ۱، ص ۲۳.
- [۲۰۴] نفس المهموم، ص ۱۷۱.
- [۲۰۵] مقتل الحسین مقرر ص ۳۱۸.
- [۲۰۶] ناسخ التواریخ، ط قدیم، ص ۲۷۴.

[۲۰۷] بعضی ابوبکر بن حسن راهمان «عبدالله اکبر» می‌دانند.

[۲۰۸] بحار، ج ۴۵، ص ۶۷.

[۲۰۹] اعیان الشیعه، ط جدید، ج ۱، ص ۶۰۸.

[۲۱۰] بحار، ج ۴۵، ص ۶۷.

[۲۱۱] بحار، ج ۴۵، ص ۳۶.

[۲۱۲] فرسان الهیجاء، ج ۱، ص ۲۳.

[۲۱۳] همان مدرک، ص ۱۳.

[۲۱۴] مطابق بعضی از روایات، وقتی وهب را به صورت اسیر نزد عمر سعد آوردند، عمر سعد خطاب به او گفت: «ما اشد صولتك؛ چقدر شهادت و شکوه تو شدید و سرکوبگر بود؟» آنگاه فرمان داد گردنش را زدند و سرش را بسوی لشکر امام حسین (ع) افکندند. (بحار، ج ۴۵، ص ۱۷).

[۲۱۵] بحار، ج ۴۵، ص ۱۶ و ۱۷- از آغاز ازدواج وهب و همسرش تا روز عاشورا، هفده روز بیشتر نبوده است. (فرسان الهیجاء ج ۲، ص ۱۳۷).

[۲۱۶] فرسان الهیجاء، ج ۲، ص ۴ - مقتل الحسین مقرر، ص ۳۰۵.

[۲۱۷] مختار می‌گوید: ازروزی که خطبه‌ی زینب (س) را در دروازه‌ی کوفه شنیدم، بر آن شدم که دست به قیام زده و قاتلان حسین (ع) را کیفر دهم. (امام حسین (ع) نوشته‌ی مرحوم آیت‌الله حسن سعید، ص ۲۹).

[۲۱۸] آل عمران، ۱۶۹.

[۲۱۹] بحار، ج ۴۵، ص ۱۳۳ تا ۱۳۵ - نفس المهموم، ص ۲۵۳ تا ۲۵۶.

[۲۲۰] شرح بیشتر درباره‌ی زندگی حضرت زینب (س) را در کتابهای ریاحین الشریعه، ج ۳ - مقتل الحسین مقرر - فرسان الهیجاء و اخبار الزینبیات عیبدلی و کتاب «زینب (س) فروغ تابان کوثر» نوشتی نگارنده بخوانید.

[۲۲۱] در پاسخ این سؤال از نظریه و گفتار علامه‌ی شهید مطهری (ره) استفاده شد، در این باره به کتاب «تأثیر دو عنصر امر به معروف و نهی از منکر در نهضت امام حسین (ع)» مراجعه شود.

[۲۲۲] مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۱۷۸ - مقتل الحسین مقرر، ص ۱۳۵.

[۲۲۳] کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۲۱ - تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۴۱.

[۲۲۴] اقتباس از محتوای خطبه‌ی امر به معروف از امام حسین (ع) - تحت العقول (ترجمه شده) ص ۲۷۱ و ۲۷۳.

[۲۲۵] لولا ینهاهم الربانیون والاحبار عن قولهم الاثم... (مأئده - ۶۳).

[۲۲۶] فلا تخشوا الناس واخشون (مأئده - ۴۴).

[۲۲۷] المؤمنون والمؤمنات بعضهم اولیاء یأمرون بالمعروف و ینهون عن المنکر (توبه، ۷).

[۲۲۸] تحف العقول، ترجمه‌ی جنتی عطائی، ص ۲۶۹، نگارنده گوید: شرح و تفسیر مطالب بلندپایه‌ی این خطبه، به خصوص در موضوع حکومت اسلامی و اهمیت آن نیاز به بررسی جداگانه و تحریر کتاب مستقل دارد که بر دانشمندان لازم است، این خطبه‌ی پرمحتوا را که در فرازهای آن، مطالب بسیار مهم قرار گرفته بررسی کنند و افکار عمومی را به آن جلب نمایند.

[۲۲۹] مقتل الحسین مقرر، ص ۱۵۱ - لهوف، ص ۶۱.

[۲۳۰] تحف العقول، ص ۲۴۵.

[۲۳۱] مأئده، ۶۳.

[۲۳۲] مائده، ۷۸ و ۷۹.

[۲۳۳] مائده، ۴۴.

[۲۳۴] توبه، ۷۱.

[۲۳۵] وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۴۰۳.

[۲۳۶] ناسخ التواریخ امام حسین (ع).

[۲۳۷] تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۶۶.

[۲۳۸] مقتل الحسین مقرر، ص ۵۸.

[۲۳۹] بحار، ج ۴۵، ص ۱۳۵.

[۲۴۰] اقتباس از کتاب «تأثیر دو عنصر امر به معروف و نهی از منکر در نهضت امام حسین علیه السلام نوشته استاد شهید آیت الله مطهری - هر کدام از این سه عامل چند درصد غیر مساوی، نقش در تکوین نهضت امام حسین (ع) داشت، گرچه به یک معنی عمیق و وسیع می توان هر سه عامل را در عامل سوم ادغام کرد و دو عامل نخست را از شاخه های عامل سوم دانست.

[۲۴۱] نهج البلاغه، حکمت شماره ی ۳۱.

[۲۴۲] وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۳۹۵.

[۲۴۳] زیارتنامه وارث.

[۲۴۴] نهج البلاغه، حکمت ۳۷۴ - نزدیک به این مضمون از پیامبر (ص) نیز نقل شده است (مجمع البیان، ج ۲، ص ۴۲۳).

[۲۴۵] درباره ی شرح این مطلب، به کتاب امر به معروف و نهی از منکر از آیت الله، استاد حسین نوری ترجمه نگارنده مراجعه شود.

[۲۴۶] المنجد فی الاعلام، واژه ی حائط.

[۲۴۷] دیوان مثنوی به خط میرخانی، ص ۲۲۲، دفتر سوم. در بعضی از نسخه های مثنوی چنین آمده: کورکورانه مرو در کربلا- تا نیفتی چون حسین اندر بلا- از گفتار استاد محمد تقی جعفر در شرح خود بر مثنوی، که از مولانا دفاع کرده، این طور استفاده می شود: «منظور او این است که بدون تحصیل و آمادگی و استقامت قلبی، به سوی حوادث سخت، حرکت نکن» و منظور از واژه ی «کربلا» معنی لغوی آن است، یعنی دشت پر از حوادث تلخ و اندوهبار، بنابراین جلال الدین مولانا به هیچ وجه به سرور آزادگان امام حسین (ع) اهانت ننموده است (اقتباس از تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی، ج ۶، ص ۴۵۱ و ۴۵۲). به هر حال این دفاع، صحیح باشد یا ناصحیح، از حلقوم بعضی تراوش می کند که حرکت امام حسین (ع) ناآگاهانه بوده است.

[۲۴۸] سیاسة الحسینیة، از علامه کاشف الغطاء، ص ۲۴.

[۲۴۹] تفسیر فی ظلال القرآن، ج، ص ۱۸۹.

[۲۵۰] ابوالشهداء نوشته ی عقاد، ص ۱۸۱.

[۲۵۱] قیام و انقلاب حضرت مهدی (عج)، از استاد: مرتضی مطهری.

[۲۵۲] تاریخ طبری، ج ۶، ص ۲۳۸ و ۲۳۹ - کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۳۴.

[۲۵۳] ارشاد مفید، ص ۲۱۰.

[۲۵۴] لهوف، ص ۱۳۲.

[۲۵۵] دورنمایی از زندگی پیشوایان، استاد: جعفر سبحانی، ص ۴۸.

[۲۵۶] حسین بن علی (ع) را بهتر بشناسیم، ص ۲۲۳.

[۲۵۷] صحیفه نور، ج ۸، ص ۲۱۸.

[۲۵۸] پا به پای آفتاب، ج ۲، ص ۳۲۸.

[۲۵۹] بقره / ۱۹۵.

[۲۶۰] با اینکه حضرت مسلم (ع) نیز جنگ قهرمانانه کرد و بسیاری از دشمن را به هلاکت رساند، آنگاه دستگیر شد و بی‌دفاع به شهادت رسید و مبارزات او در کوفه، طلوع انفجار قیام و سرزدن نور ولایت بر ستیغ بلند انقلاب حسینی بود، با توجه به اینکه به عنوان نماینده‌ی مورد اطمینان امام حسین (ع) از سوی آن حضرت به سوی کوفه روانه شده بود.

[۲۶۱] اقتباس از مجمع‌البیان، ج ۲، ص ۲۸۹.

[۲۶۲] در این باره به اصول کافی، ج ۱، ص ۲۵۸، ۲۵۵، ۲۲۱، ۱۹۲ و ۲۶۰ مراجعه شود.

[۲۶۳] و برای غیر مسلمانان نیز با توجه به ظلم و طغیان یزید و حکم عقل به مبارزه با او، روشن خواهد بود.

[۲۶۴] اعلام‌الوری، ص ۲۴۸.

[۲۶۵] مجمع‌البیان، ج ۲، ص ۲۸۹.

[۲۶۶] المیزان، ج ۲، ص ۶۴-۶۰.

[۲۶۷] المیزان، ج ۲، ص ۷۴، به نقل از تفسیر الدر المنثور.

[۲۶۸] اشاره به آیه ۱۳۳ آل عمران: و سارعوا الی مغفره من ربکم.

[۲۶۹] یعنی آنانکه مرگ را فنا می‌دانند باید بترسند آری بترسید.

[۲۷۰] یعنی هان ای رادمردانی که لطف الهی را می‌بینید شادمان گردید، و هان ای تبهکاران کوتاه‌بین، و ای بینندگان قهر الهی، اندوهگین شوید. (دیوان مثنوی، دفتر سوم، به خط میرخانی، ص ۲۸۸).

[۲۷۱] آیت‌الله علامه سید محمد حسین طباطبایی، صاحب کتاب تفسیر المیزان، در سال ۱۲۸۱ شمسی در تبریز متولد شده و برای ادامه‌ی تحصیل به نجف اشرف رفت، سپس وارد حوزه‌ی علمیه قم شد و پس از ۳۵ سال تدریس و تألیف در ۲۵ آبان ۱۳۶۰ وفات یافت، مرقد مطهرش در مسجد بالاسر بارگاه ملکوتی حضرت معصومه (س) می‌باشد.

[۲۷۲] نمل: ۱۴.

[۲۷۳] حدیث ثقلین، عبارت از این است که: پیامبر (ص) فرمود: «من از میان شما می‌روم و ثقلین (دو چیز گرانبایه - قرآن و عترت) را در میان شما می‌گذارم که اگر به این تمسک کنید هرگز گمراه نخواهید شد.

[۲۷۴] روایاتی که از آن حضرت در مورد اندک فقهی نقل شده، طبق روایت ائمه‌ی دیگر است، مثلاً امام صادق (ع) از پدرانش از امام حسین (ع) نقل فرموده، ولی غیر امام، مسائل را از آن حضرت نقل ننموده با اینکه آن حضرت ده سال امامت کرد.

[۲۷۵] اقتباس - با کمی تغییر عبارت از کتاب «یک بررسی مختصر در پیرامون قیام شهید جاوید»، ص ۱۱۰ به بعد.

[۲۷۶] اقتباس از کتاب ریشه‌یابی امام حسین (ع) از استاد شهید مطهری (ره).

[۲۷۷] اثبأ‌الهدأ، ج ۷، ص ۶۲.

[۲۷۸] همان مدرک، ص ۱۰۴.

[۲۷۹] اثبأ‌الهدأ، ج ۷، ص ۱۳۷.

[۲۸۰] یعنی مصداق روشن کشته‌ی مظلوم.

[۲۸۱] همان مدرک، ص ۱۰۲.

[۲۸۲] اشاره به رجعت امامان (ع).

[۲۸۳] اثبأ‌الهدأ، ج ۷، ص ۱۰۲.

[۲۸۴] اثبائه الرجعه فی فضل بن ساذان، طبق نقل کتاب مقتل الحسین مقرر، ص ۲۵۸.

[۲۸۵] بحار، ج ۵۳، ص ۳۹.

[۲۸۶] تلخیص از بحار، ج ۵۳، ص ۳۵.

[۲۸۷] این دو زیارتنامه‌ی در بحار، ج ۴۵، ص ۶۵ تا ۷۳ و ج ۱۰۱ صفحه ۳۱۷ تا ۳۲۸ آمده است.

[۲۸۸] سید بن طاووس - رضی الدین علی بن موسی حلی از افاضل فقها و دانشمندان و رؤسای شیعیان عراق بود، در حله می‌زیست سپس مدتی در نجف و کربلا - و سامره و بغداد اقامت نمود، وی به سال ۶۶۴ ه. ق در حله وفات کرد و در نجف اشرف مدفون گردید، از کتابهای معروف او در مقتل حسین (ع) کتاب «لهوف» است.

[۲۸۹] بحار، ج ۴۵، ص ۶۶.

[۲۹۰] که در بحار، ج ۱۰۱، ص ۳۱۷ به بعد آمده.

[۲۹۱] تحف العقول، ص ۲۸۳ (در این کتاب که توسط آقای جنتی عطائی ترجمه شده، گفتاری از امام حسین (ع) از ص ۲۶۹ تا ۲۸۴ آمده است).

[۲۹۲] همان مدرک، ص ۲۷۹ - فانها ادام کلاب النار.

[۲۹۳] کشف الغمّه، ج ۲، ص ۲۰۵.

[۲۹۴] کشف الغمّه، ج ۲، ص ۲۴۵.

[۲۹۵] کشف الغمّه، ج ۲، ص ۲۴۵.

[۲۹۶] بحار، ج ۴۴، ص ۱۹۷.

[۲۹۷] سخنان حسین بن علی (آل اعتماد)، ص ۱۸۳.

[۲۹۸] اصول کافی، ج ۱، ص ۲۶۰.

[۲۹۹] سخنان حسین بن علی (ع) (تألیف آل اعتماد) ص ۱۹۶.

[۳۰۰] همان مدرک - روشن است که در هر چهار صورت، سوگند فوق دلیل ضعف است.

[۳۰۱] سخنان حسین بن علی (آل اعتماد)، ص ۲۰۱.

[۳۰۲] همان مدرک، ص ۱۹۲.

[۳۰۳] همان مدرک، ص ۱۸۸.

[۳۰۴] مقتل الحسین مقرر، ص ۳۳۹ - ۳۳۳.

[۳۰۵] مناقب آل ابیطالب، ج ۳، ص ۲۱۹.

[۳۰۶] معانی الاخبار، ص ۲۸۹.

[۳۰۷] سخنان حسین بن علی (آل اعتماد)، ص ۱۷۰.

[۳۰۸] تحف العقول، ص ۲۴۶.

[۳۰۹] مناقب ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۴۰۱.

[۳۱۰] نساء / ۸۶.

[۳۱۱] بحار، ج ۴۴، ص ۱۹۵.

[۳۱۲] بحار، ج ۴۴، ص ۱۹۴.

[۳۱۳] کتاب حسین (ع) تألیف محمد علی سالمین، مطابق نقل داستانهای تاریخ اسلام، ج ۲، ص ۶۲.

- [۳۱۴] مناقب ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۳۹۹.
- [۳۱۵] تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۵۷.
- [۳۱۶] بحار، ج ۴۴، ص ۱۹۳ و ۱۹۲.
- [۳۱۷] بحار، ج ۴۴، ص ۱۹۳.
- [۳۱۸] بحار، ج ۴، ص ۱۸۹.
- [۳۱۹] چهاره معصوم عمادزاده، ص ۶۱۸ تا ۶۲۵، به نقل از مدارک مختلف.
- [۳۲۰] تاریخ ابن عساکر، ص ۳۳۶.
- [۳۲۱] مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۳۸.
- [۳۲۲] بحار، ج ۴۴، ص ۱۹۰.
- [۳۲۳] بحار، ج ۷۸، ص ۱۲۶.
- [۳۲۴] سخنان حسین بن علی (ع) (آل اعتماد)، ص ۱۶۵.
- [۳۲۵] همان مدرک، ص ۱۸۱، ۱۸۲.
- [۳۲۶] تحف العقول (ترجمه شده) ص ۲۷۹ و ۲۸۳.
- [۳۲۷] الاثمه الاثنی عشر (هاشم معروف)، ص ۳۰.
- [۳۲۸] اقتباس از مناقب، ج ۴، ص ۶۶ - اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۵۷۵.
- [۳۲۹] تحف العقول، ص ۲۸۰.
- [۳۳۰] مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۵۱ - بحار، ج ۴۴، ص ۱۸۳.
- [۳۳۱] بحار، ج ۴۴، ص ۱۸۴.
- [۳۳۲] بحار، ج ۴۴، ص ۱۸۳ به نقل از تهذیب شیخ طوسی.
- [۳۳۳] گنجینه‌ی دانشمندان، ج ۱، ص ۳۰۴ - یکی از دوستان مورد اطمینان می‌گفت: من این ماجرای عجیب را بدون واسطه از مرحوم آیت‌الله فرید اراکی، شنیدم.
- [۳۳۴] بحار، ج ۴۵، ص ۳۰۱ - تاریخ ابن عساکر، ج ۴، ص ۳۳۸.
- [۳۳۵] این روایت را سنی و شیعه نقل کرده‌اند، از جمله ابن مغازلی شافعی در مناقب، ط اسلامیه، ص ۳۸۴ - معجم‌الکبیر طبرانی، ص ۱۴۷ - کفایه حافظ کنجی، ص ۲۹۱ و مدارک دیگر (مقتل‌الحسین مقرر، ص ۴۳۲).
- [۳۳۶] مناقب ابن مغازلی شافعی، ط اسلامیه، ص ۴۰۵.
- [۳۳۷] بحار، ج ۴۵، ص ۳۰۶.
- [۳۳۸] منهاج‌الدواع، ص ۲۰۶ - آیت‌الله العظمی بروجردی مرجع تقلید عظیم‌الشأن در ماه صفر سال ۱۲۹۲ قمری در بروجرد متولد شد و در شوال سال ۱۳۸۰ قمری در سن حدود ۸۹ سالگی در قم از دنیا رفت، مرقد شریفش در ناحیه‌ی شرق مسجد اعظم قم در راهرو در مسجد قرا دارد، که اینک در کنار مسجد بالا سر بارگاه ملکوتی حضرت معصومه (س) دیده می‌شود.
- [۳۳۹] اقتباس از ترجمه‌ی نفس المهموم، ص ۳۶۰ به بعد - بحار، ج ۴۵، ص ۳۵۶ تا ۳۷۰.
- [۳۴۰] همان مدرک.
- [۳۴۱] قرآن خواندن سر بریده‌ی امام حسین علیه‌السلام و موارد دیگر شبیه آن از قبیل است، که در راه کوبیدن دشمن و حمایت از حق، از امام حسین (ع) بروز کرد.

- [۳۴۲] بحار، ج ۴۴، ص ۱۸۷.
- [۳۴۳] ارشاد مفید، ص ۲۰۶- تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۲۵.
- [۳۴۴] امالی صدوق، مجلس ۲۷- عیون اخبارالرضا (ع)، ج ۱، ص ۲۹۹.
- [۳۴۵] جنه المأوی حاجی نوری، ص ۲۸۱ (این کتاب به جلد ۵۳ بحار ملحق شده است).
- [۳۴۶] فلا ندبنک صباحا و مساء، و لا بکین لک بدل الدموع دما... - مقتل الحسین مقرر، ص ۲۶۸، بحار، ج ۱۰۱، ص ۳۲۰.
- [۳۴۷] بحار، ج ۴۴، ص ۲۹۳ - (روایات بسیاری در این مورد از ص ۲۸۷ تا ۲۹۶ همین مدرک نقل شده است).
- [۳۴۸] لهوف، ص ۱۱.
- [۳۴۹] بحار، ج ۴۴، ص ۸۷.
- [۳۵۰] رجال کشی، ص ۱۸۷ - بحار، ج ۴۴، ص ۲۸۹- و در روایات متعدد آمده امام حسین (ع) فرمود: انا قتیل العبره؛ من کشته‌ای هستم که موجب گریه و اشک است - یا کشته می‌شوم در حال شدت و سختی و اندوه بستگان و...» (بحار، ج ۴۴، ص ۲۷۹).
- [۳۵۱] مقتل الحسین مقرر، ص ۳۸۰.
- [۳۵۲] منهاج‌الدموع، ص ۶۰ و ۶۱.
- [۳۵۳] این کتاب حدود شصت و پنج سال قبل که مردم پوچ وهایگری و کسروی‌گری سر و صدایی پیدا کرده بود، در رد آن نوشته شد.
- [۳۵۴] کشف‌الاسرار امام خمینی، ص ۶۲ و...
- [۳۵۵] روزنامه اطلاعات، چهارشنبه ۲۰ / ۴ / ۵۸، شماره ۱۵۹۰۱.
- [۳۵۶] صحیفه‌ی نور، ج ۱۶، ص ۲۱۰ - ۲۰۷.
- [۳۵۷] صحیفه‌ی نور، ج ۱۷، ص ۶۲.
- [۳۵۸] چهره‌ی درخشان قمر بنی‌هاشم (ع) ص ۱۴۷ و ۱۴۸.
- [۳۵۹] عزالدین ابو حامد بن هبه‌الله بن محمد بن محمد بن الحسین ابن ابی‌الحدید مدائنی، معروف به «ابن ابی‌الحدید» از نوابغ علمای قرن هفتم است که در اواخر دوران حکومت عباسیان می‌زیست، وی در آغاز ماه ذی‌الحجه سال ۵۸۶ قمری در شهر مدائن متولد شد و در سال ۶۵۵ یا ۶۵۶ هجری قمری از دنیا رفت، وی دارای تألیفات بسیار است که مشهورترین آن، شرح نهج‌البلاغه است که اخیرا در ۲۰ جلد به قطع وزیری به طبع رسیده است. (شرح نهج‌البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱، ص ۲۳-۱۳).
- [۳۶۰] شرح نهج‌البلاغه‌ی ابن ابی‌الحدید، ج ۳، اقتباس از صفحه‌ی ۳۳۱ - ۲۴۵.
- [۳۶۱] حماسه‌ی خورشید، مقدمه‌ی کتاب.
- [۳۶۲] حسین بن علی را بهتر بشناسیم. (از آیت‌الله محمد یزدی، ص ۲۲۲).
- [۳۶۳] تفسیر صافی، ج ۱، ص ۵۱ (ذیل آیه ۲۱ آل عمران).
- [۳۶۴] الاوائل، ص ۳۳۴، به نقل از خرائج راوندی - امام موسی بن جعفر (ع) از پدران خود از پیامبر (ص) نقل کردند که آن حضرت فرمود: «نخستین کسی که با دشمن جنگید ابراهیم (ع) بود و حضرت لوط را که اسیر رومیان شده بود با جنگ خود آزاد ساخت.».

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار- ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل بیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۰۲۴۵۵۲۳۵)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمی، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۲۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲-۲۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵ (۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایند انشاءالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱-۵۳-۰۶۰۹ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام :- هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسير المنسوب إلى الإمام العسكري عليه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می رهایی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، اما تو دریچه ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بدان، نگاه می دارد و با حجت های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می سازد و او را می شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



اصفهان

گامی



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹